



جامعه‌ای در تنگنا

شرح مشقات بهایان شیراز

مرکز اسناد حقوق بشر ایران

مرکز اسناد حقوق بشر ایران نهادی بیطرف و مستقل پژوهشی است که هدف آن ایجاد یک تاریخچه جامع و عینی از وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران از زمان انقلاب سال ۱۳۵۷ به بعد می‌باشد. این تاریخچه، شامل جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل طیف گسترده‌ای از اسناد و مدارک است که به صورت آرشیو، جهت مطالعه و تحقیق در دسترس عموم قرار خواهد گرفت. با تکیه بر این اصل که مسئولیت‌پذیری در قبال تخلفات گذشته لازمه پیشرفت اجتماعی و تحولات دموکراتیک در آینده خواهد بود، مرکز اسناد حقوق بشر ایران، گفتگو و تبادل نظر آگاهانه درباره وضعیت حقوق بشر در ایران را تشویق و ترغیب می‌نماید. این مرکز با تعداد زیادی از پژوهشگران و متخصصان در زمینه مستندسازی موارد نقض حقوق بشر و سایر پروژه‌ها همکاری می‌کند.

اهداف مرکز اسناد حقوق بشر ایران

- بررسی و مستندسازی موارد تخلف حقوق بشر در ایران؛
- ارتقای سطح آگاهی مجامع بین‌المللی از تخلفات حقوق بشر در ایران و تحت فشار قرار دادن دولت ایران برای خاتمه دادن به این تخلفات؛
- ارتقای سطح آگاهی مردم ایران از موارد تخلف حقوق بشر در ایران و استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر؛
- ایجاد مجموعه و آرشیوی اینترنتی از اسناد حقوق بشر با این امید که روزی در پیشرفت و حمایت از روند مسئول شناختن متخلفان مورد استفاده قرار گیرد.

آدرس:

Iran Human Rights Documentation Center

129 Church Street, Suite 304

New Haven, CT 06510, USA

تلفن: ۲۲۱۸-۷۷۲ (۲۰۳)

نمابر: ۱۷۸۲-۷۷۲ (۲۰۳)

پست الکترونیکی: info@iranhrdc.org

پایگاه اطلاعاتی: <http://www.iranhrdc.org>

عکسها: عکس روی جلد مراسم تشییع جنازه سرهنگ وحدت و آقایان مهدی‌زاده و خوشخو را نشان می‌دهد که در تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۰ در شیراز اعدام شدند. عکس توسط خانم روحیه جهانپور هایبرت فراهم شده است. منبع عکس آیت‌الله روح‌الله خمینی، سایت جامع دفاع مقدس، قابل دسترسی در www.sajed.ir است. عکس پشت جلد که یدالله و مونا محمودنژاد را نشان می‌دهد، توسط جک لنز فراهم شده است. بقیه عکسهایی که در گزارش استفاده شده‌اند از اعضای جامعه بین‌المللی بهاییان، روحیه جهانپور هایبرت و پایگاه‌های اطلاعاتی www.info.bahai.org گرفته شده است.

جامعه‌ای در تنگنا

شرح مشقات بهائیان شیراز

مرکز اسناد حقوق بشر ایران

دی ۱۳۸۶

فهرست مطالب

۲	۱. پیشگفتار
۳	۲. چکیده
۵	۳. شرایط و بستر سیاسی
۶	۳-۲. شکنجه، اعدام، و آدم ربائی
۷	۳-۳. تخریب اموال و بی حرمتی به اماکن مذهبی
۹	۳-۵. تحولات و رویدادهای اخیر
۹	۳-۶. اهمیت مذهبی شهر شیراز
۱۲	۴. بیست و دو بهایی شیراز
۱۳	۴-۱. دستگیری های آبان ماه
۱۸	۴-۲. دستگیری های آذر ماه
۲۱	۴-۳. تقاضای کمک و دادخواهی
۲۱	۵. مراحل دادرسی کیفری
۲۲	۵-۱. بازداشت - تحقیقات مقدماتی
۲۳	بازجویی های فردی
۲۶	بازجویی های گروهی
۲۸	بازجویی های رو در رو
۳۳	۵-۲. بازپرسی - تحقیقات قضائی
۳۶	۵-۴. دادگاه
۳۹	توبه و انکار
۴۰	۵-۵. مقاله خبر جنوب
۴۲	۵-۶. اعتراضات بین المللی
۴۵	۵-۸. اعدامهای خردادماه
۴۶	۶. پیامد
۴۶	۶-۱. تشخیص هویت اجساد
۴۸	۶-۲. ابراز انزجار بین المللی
۵۱	۷. نتیجه گیری
۵۲	۸. روش شناسی

۱. پیشگفتار

جامعه بهایی ایران از دیرباز به کرات با دوره‌هایی از آزار و تعقیب روبرو بوده است. روحانیت شیعی ایران دیانت بهایی را به‌عنوان شاخه‌ای انحرافی و بدعت‌گذار در اسلام، محکوم و تقبیح کرده است. شهر شیراز در استان فارس که زادگاه باب و یکی از اولین مراکز دیانت بهایی است، اغلب از نقاط اصلی تشدید چنین تنش‌هایی بوده است.

دستگیری‌هایی که در سال ۱۳۶۱ در شیراز انجام شد، و به دنبال آن اعلام اعدام بیست و دو تن از پیروان وفادار آئین بهایی در سال ۱۳۶۲، نمادی از ابتلائات و مصاعب بهائیان در جمهوری اسلامی است. سالخورده‌ترین قربانی این واقعه، آقای عبدالحسین آزادی، شصت و شش سال داشت و جوانترین آنها، خانم مونا محمودنژاد، تنها هفده سال از عمرش می‌گذشت. قربانیان این واقعه فقط به دلیل اعتقادات مذهبی‌شان با تمام قدرت حکومت ایران روبرو شدند.

گزارش مرکز اسناد حقوق بشر ایران به نام «دیانتی ممنوع: آزار و تعقیب بهائیان در ایران» غیر قانونی ساختن و عملاً قابل پیگرد دانستن آئین بهایی توسط جمهوری اسلامی را افشاء نمود؛ حوادث شیراز آن را به‌وضوح به تصویر می‌کشد. حجت الاسلام قضایی، رئیس دادگاه انقلاب شیراز، پیش از اعدام این ۲۲ نفر رسماً از آنها به‌عنوان «بازیچه شیطان و شیطان‌نماها و ابرقدرتها و عمال آنها از جمله بیت‌العدل اسرائیل» نام برد. بازجوهای این زندانیان مکرراً به آنها اتهام پوچ و واهی جاسوسی را وارد می‌آوردند بدون آنکه هیچ مدرکی برای آن ارائه کنند. نهایتاً رژیم ایران به همان اتهام جاسوسی متوسل شد تا بتواند اعدام این افراد را توجیه نماید.

انگیزه اولیه برای دستگیری‌ها و اعدام‌های شیراز همانا آزار و تعقیب مذهبی بود. زمانی که زندانیان بهایی تحت بازداشت بودند، مقامات زندان آنها را ناپاک و نجس شمرده و هرگونه تماس بدنی آنها با دیگر زندانیان را ممنوع کرده بودند. این ممنوعیت شامل وسائل و لوازم شخصی زندانیان بهایی نیز می‌شد. زندانیان بهایی اجازه نداشتند آشکارا به دعا و مناجات پردازند و یا با دیگران درباره اعتقادات مذهبی خود سخن بگویند. پیشروان جامعه بهایی به‌منظور شکنجه از دیگر بهاییان جدا شده بودند و تمام زندانیان شدیداً تحت فشار بودند تا از اعتقادات خود توبه کنند.

اگر دخالت شخصی آیت‌الله خمینی در این ماجرا نبود ممکن بود تصور شود که وقایع شیراز تنها یک مورد تخلف مقامات محلی بوده است. اما همین که فریاد اعتراضات جهانی در ارتباط با این اعدام‌ها اوج گرفت، آیت‌الله خمینی در یک سخنرانی که به‌طور گسترده‌ای منتشر شد، نه تنها تمام درخواستهای لغو اعدام را رد کرد، بلکه ضمن محکوم کردن بهائیان به‌عنوان یک حزب سیاسی و نه یک مذهب، زندانیان شیراز را یک گروه جاسوس شمرد. کمتر از یک‌ماه پس از این سخنرانی بیشتر قربانیان شیراز اعدام شدند.

حکایت اعدام‌های شیراز بیانگر از خود گذشتگی مذهبی در برابر شدیدترین فشارها برای اجبار افراد به ترک دین است. دولت ایران هنوز از به رسمیت شناختن دیانت بهایی به‌عنوان یک دین مستقل خودداری کرده و حاضر نیست همان حقوقی را که مطابق قانون اساسی ایران برای سایر اقلیتهای مذهبی، مسیحیان، یهودیان، و زرتشتیان، قابل شده، به بهائیان نیز اعطاء کند. مرکز اسناد حقوق بشر ایران عمیقاً امیدوار است که این گزارش بتواند توجه خوانندگان را به نحوه و شدت سرکوب این اقلیت مذهبی در ایران، چه در گذشته و چه در حال، جلب کرده و نیز رژیم فعلی ایران را وادار به تأمل در نحوه رفتار خود نماید.

۲. چکیده

اعدام بیست و دو تن از اعضای جامعه محلی بهائیان شیراز در سال ۱۳۶۲، نمونه بارزی از اعمال خشونت بر علیه بهائیان ایران است اما این مورد چندان هم غیر عادی و غیر معمول نیست. واقعه مزبور نمونه مختصری است که رفتار جمهوری اسلامی با این اقلیت مذهبی و بومی را از جوانب مختلف نشان می‌دهد؛ جوانبی مانند عدم اعطاء رسمیت به آئین بهایی به‌عنوان یکی از ادیان رسمی کشور و به‌موازات آن تلاش برای وادار کردن بهائیان به بازگشت از عقایدشان به‌نحوی که روشهای معمول در دادگاههای تفتیش عقاید اسپانیا را در خاطر مجسم می‌سازد.

- شهر شیراز به‌عنوان یکی از اولین مراکز آئین بهایی مکرراً صحنه تضاد میان اکثریت مسلمان و جامعه محلی بهایی بوده است. طی انقلاب ایران، اماکن بهایی به‌تصرف انقلابیون درآمد و مورد استفاده مقامات انقلابی قرار گرفت. همچنین گورستان محلی بهائیان هتک حرمت و تخریب شد. در بهمن ۱۳۵۷، محله سعیدیه در حومه شیراز در یک حرکت ضد بهایی مورد حمله قرار گرفت و بیش از دویست خانه و محل کسب غارت و سوزانده شد.
- در اردیبهشت ۱۳۵۸، سپاه پاسداران شیراز یکی از مقدس‌ترین اماکن بهایی یعنی خانه سید علی محمد باب را مصادره کرد و در شهریور ۱۳۵۸ این خانه به کلی ویران و با خاک یکسان شد. در سال ۱۳۶۰، این محل به یک خیابان و میدان عمومی تبدیل شد و چندی بعد در آن محل یک مسجد جدید احداث و وقف امام دوازدهم شیعیان شد.
- دولت جدید اسلامی همچنین اعضای جامعه بهایی شیراز را فرداً هدف قرار می‌داد. از اواخر سال ۱۳۵۹ تا اوایل سال ۱۳۶۰، پنج تن از چهره‌های شاخص این گروه اعدام شدند؛ سه تن دیگر در سال ۱۳۶۱ اعدام شدند. در پائیز سال ۱۳۶۱، سپاه پاسداران شیراز با انجام دو سری دستگیری‌های دسته‌جمعی، جامعه بهایی شیراز را بیش از پیش مورد حمله قرار داد. در آبان ماه ۱۳۶۱، ۳۹ بهایی شیراز بازداشت شدند. دور دوم دستگیری‌ها در آذر همان سال، موجب دستگیری ۴۱ تن دیگر از بهائیان شیراز شد.
- اگرچه برخی از زندانیان آزاد گردیدند اما دیگر زندانیان ماهها در دست پاسداران تحت بازجوئی‌های خشونت‌آمیز قرار گرفتند. بازجویان در پی اطلاعاتی درباره جامعه بهایی بودند و همچنین سعی داشتند زندانیان را با زور و خشونت مجبور به تبری از دین کنند. در مورد زندانیانی که از چهره‌های شاخص جامعه بهایی بودند، این خشونت شامل شکنجه هم می‌شد.
- در بهمن ۱۳۶۱، دادگاه انقلاب شیراز یک بخشنامه داخلی را که قرار بود بین نیروهای انتظامی سپاه پاسداران انقلاب توزیع شود تصادفاً به‌دFTER یک روزنامه محلی به‌نام «خبر جنوب» فرستاد. این بخشنامه اظهار می‌داشت که دادگاه حکم اعدام بیست و دو نفر از اعضای جامعه بهایی شیراز را صادر نموده است. در بخشنامه نام قربانیان ذکر نشده بود. روزنامه «خبر جنوب» این اطلاعات را منتشر کرد و به‌دنبال آن مصاحبه‌ای با رئیس دادگاه انقلاب اسلامی شیراز، حجت الاسلام قضایی، ترتیب داد که عنوان تهدیدآمیز آن این بود: «به بهائیان تذکر می‌دهم به‌دامن اسلام بیایند.» قبل از انتشار این مصاحبه،

در دی ماه ۱۳۶۱، یکی از زندانیان اعدام شده بود و به دنبال آن، در اسفند ۱۳۶۱، سه نفر دیگر از زندانیان پیشرو بهایی اعدام شدند.

- مقاله منتشره در «خبر جنوب» فریاد اعتراض جهانیان را برانگیخت. در پاسخ، رژیم جمهوری اسلامی با بهره‌برداری از اعتراضات و فشارهای خارجی، از آن به‌عنوان سندی برای تأیید این مدعا که آئین بهایی ساخته دست ابرقدرتهاست، یاد کرد و هدف این دین را تضعیف و تحلیل جامعه ایرانی دانست. در یک سخنرانی در خرداد ماه ۱۳۶۲ که به‌طور گسترده‌ای منتشر شد، رهبر انقلاب ایران، آیت‌الله خمینی، ضمن مردود شمردن تمام اعتراضات بین‌المللی، در جواب کشورهای غربی اظهار داشت: «اگر اینها جاسوس نیستند، شما صدایتان در نمی‌آید.»
- در اواسط خرداد ۱۳۶۲، مطابق سنت اسلامی، به‌بهایان باقیمانده در زندان چهار بار فرصت ارشاد داده شد تا به‌اسلام بگروند و جان خود را نجات دهند. تمامی آنها این پیشنهاد را رد کردند. شش زندانی مرد در روز ۲۶ خرداد اعدام شدند و ده زندانی زن در روز ۲۸ خرداد، در میدان چوگان شیراز به‌دار آویخته شدند. از دو بهایی باقیمانده که در سال ۱۳۶۲ در زندان جان باختند، یکی در تیر ماه اعدام شد و دیگری در حالیکه هنوز در بازداشت به‌سر می‌برد، در زندان درگذشت.
- اگرچه مقامات ایرانی هرگز صریحاً نام این بیست و دو نفر شیرازی را اعلام نکرده‌اند، اما مرکز اسناد حقوق بشر ایران هویت این بیست و دو نفر بهایی بازداشت شده را که در سال ۱۳۶۲ در زندان شیراز درگذشتند، شناسایی نموده است. بیست و یک نفر آنها اعدام شدند و یک نفر پس از تحمل ماهها شکنجه، خشونت و بد رفتاری در زندان شیراز درگذشت. مرکز اسناد حقوق بشر ایران بر این باور است که با توجه به‌شواهد و اسناد موجود می‌توان چنین نتیجه گرفت که دادگاه انقلاب اسلامی شیراز از ابتدا هم قصد بر آن داشت که هر بیست و دو نفر بهایی را به‌دلیل خودداری از ترک مذهب، اعدام کند.

۳. شرایط و بستر سیاسی

مدتهای مدیدی است که روحانیت شیعی ایران در تلاش است تا آئین بهایی را سرکوب و نابود نماید. این آئین از نظر روحانیت شیعه شاخه‌ای انحرافی و بدعت‌گذار در اسلام است اما از دیدگاه دیگر جهانیان یک آئین مذهبی مستقل و مجزا به‌شمار می‌آید. در دهه ۱۳۳۰، رهبران ارشد مذهبی، نظامی، و کشوری ایران یک رشته اقدامات ضد بهایی را مورد حمایت خود قرار دادند. این فعالیتهای سازمان‌یافته سبب بروز یک سری حملات وحشیانه و خشونت‌آمیز توسط دسته‌های اوباش برای نابود کردن اماکن مذهبی بهائیان در ایران شد. به‌دنبال انقلاب سال ۱۳۵۷ و پس از تحکیم حکومت روحانیون، دولت ایران به‌شخصه شروع به‌اجرای سلسله عملیاتی سازمان‌یافته و ضد بهایی کرد؛ عملیاتی که توسط مؤسسات تازه تشکیل جمهوری اسلامی ایران تقویت و تشجیع می‌شد. مقامات جمهوری اسلامی با معرفی جامعه بهایی به‌عنوان فرقه‌ای سیاسی و جنایتکار که در فعالیتهای جاسوسی و اقدامات ضد انقلابی دست دارد، سعی کردند تا آزار و تعقیب علنی و سازمان‌یافته بهائیان را توجیه نمایند. اما اظهارات مکرر همین مقامات که بهائیان را که تغییر عقیده داده و مسلمان شوند از تمامی حقوق شهروندی برخوردار خواهند شد، تأییدی است بر این واقعیت که این افراد در حقیقت صرفاً به‌دلیل وابستگی‌های مذهبی‌شان مورد حمله قرار گرفته‌اند.

۳-۱. غیرقانونی و قابل پیگرد دانستن دیانت بهائی

ماده ۱۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی صراحتاً از به‌رسمیت شناختن اقلیت بهایی امتناع می‌کند و تأکید می‌نماید که: «ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیتهای دینی شناخته می‌شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می‌کنند». علاوه بر آن، ماده ۱۴ همین قانون اساسی، چارچوبی را پایه‌گذاری می‌کند که بر اساس آن بتوان آزار و تعقیب مذهبی بهائیان توسط جمهوری اسلامی ایران را توجیه نمود. ماده ۱۴ تصریح و مقرر می‌دارد که اگر معلوم گردد که غیر مسلمانان بر علیه اسلام و یا جمهوری اسلامی توطئه می‌کنند، از حقوق اجتماعی که مطابق قانون اساسی به گروههای اقلیت تعلق می‌گیرد، برخوردار نخواهند بود. اولیاء امور در جمهوری اسلامی در بیانیه‌های عمومی خود بهائیان را «فرقه ضاله که وابستگی‌شان به‌صهیونیسیم جهانی واقعیتی آشکار است» دانستند و تصریح کردند که آنها نمی‌توانند «مانند مسیحیان، یهودیان، و زرتشتیان در طبقه اقلیتهای مذهبی جای گیرند».^۱ این امر اینکه دیانت بهایی توسط قوانین موضوعه جدید عملاً غیر قانونی و قابل پیگرد تعریف شده است را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

محروم کردن اقلیت بهایی از حقوق اساسی‌شان و نیز عدم حمایت قانون از بهائیان، عواقب مهمی به‌دنبال داشته است. عدم به‌رسمیت شناختن ازدواج بهایی بدین معنا است که بهائیان ایرانی از حق ارث محروم گردیده و برای تهیه مدارک شناسائی‌شان با موانع بسیاری مواجه می‌شوند. همچنین بهائیان به‌دلیل اعتقادات مذهبی‌شان از کار و تحصیل اخراج می‌شوند.^۲ علاوه بر آن، بهائیان از حقوق ابتدایی آزادی بیان و برگزاری گردهمایی به‌عنوان یک

^۱ «بیانیه سفارت جمهوری اسلامی ایران»، بوئنوس آیرس، چهارم مهر ۱۳۵۸، که در داگلاس مارتین، «آزار و تعقیب بهائیان در ایران (۱۳۲۳-۱۲۲۳)» [THE PERSECUTION OF THE BAHÁ'Í'S IN IRAN, 1844-1984]، ص. ۴۳ (مطالعات بهایی شماره ۱۲/۱۳، ۱۹۸۴ م.) ارجاع داده شده است.

جامعه بین‌المللی بهایی، «بهائیان ایران: گزارش آزار و تعقیب یک اقلیت دینی» [THE BAHÁ'Í'S INTERNATIONAL COMMUNITY, IN IRAN: A REPORT ON THE PERSECUTION OF A RELIGIOUS MINORITY]، ص. ۲۷-۲۶ (۱۹۸۲ م.) [از این به بعد: «جامعه بین‌المللی بهایی، گزارش آزار و تعقیب یک اقلیت مذهبی»]. برای نمونه‌هایی از نامه‌های اخراج از کار و تحصیل، بطور کلی نگاه کنید به «مرکز اسناد حقوق بشر

جامعه مذهبی محروم بوده و از این رو اجازه نیایش و عبادت، چه در خلوت و چه به طور علنی، از آنها سلب شده است.^۳

۳-۲. شکنجه، اعدام، و آدم ربائی

سالهای اول حکومت جمهوری اسلامی شاهد یک سلسله عملیات گسترده و قهرآمیز توسط دولت ایران نسبت به بهائیان بود. مقامات جمهوری اسلامی ایران در تلاش برای نابودی این جامعه، رهبران بهائی، به ویژه اعضای هیئتهای اداری جامعه، مانند محفل روحانی ملی و محافل روحانی محلی را به طور سازماندهی شده ای هدف حمله قرار دادند.^۴ در هر ناحیه، روحانیون شیعه از طریق مؤسسات تازه تأسیس جمهوری اسلامی از قبیل کمیته‌ها، دادگاههای انقلاب، و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ساکنان بهایی آن منطقه را هدف حملات خود قرار دادند.^۵ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی^۶ گروهی شبه نظامی بود که امور امنیت داخلی و نیروی پلیس را تحت کنترل خود در آورده بود و برای انجام بازجوئی‌ها، دستگیری‌ها، مصادره اموال، اخراج بهائیان از مؤسسات دولتی و خصوصی، و حتی اعدام رهبران جامعه بهایی مورد استفاده قرار می‌گرفت.^۷ بیش از نیمی از بهائیان اعدام شده توسط جمهوری اسلامی ایران تا سال ۱۳۶۵، در زمان مرگ عهده‌دار یکی از سمتهای مهم اداری جامعه بهایی بودند.^۸ اعضای سه دوره متوالی محفل روحانی ملی که در تهران تشکیل شد و نیز اکثر اعضای محافل روحانی محلی در دیگر شهرهای ایران اعدام و یا ربوده و مفقودالاثرا شدند.^۹ مسئولان ارشد جمهوری اسلامی ایران مانند سخنگوی مجلس، اکبر هاشمی رفسنجانی،^{۱۰} و رئیس قوه قضائیه آیت‌الله اردبیلی^{۱۱} این دستگیری‌ها و اعدام‌ها را که غالباً هم با اتهاماتی از قبیل خیانت و جاسوسی توجیه می‌شد، تصدیق و اذعان کردند.^{۱۲} علاوه بر آن مرکز

ایران، دیانتی ممنوع: آزار و تعقیب بهائیان در ایران» (فروردین ۱۳۸۵) صص. ۵۱-۵۶، [از این به بعد: «مرکز اسناد حقوق بشر ایران، دیانتی ممنوع»].

^۳ نگاه کنید به «جامعه بین‌المللی بهایی، گزارش آزار و تعقیب یک اقلیت مذهبی»، رک. زیرنویس ۲، صص. ۲۷-۲۶. برای بحث درباره احساسات ضد بهایی در مراحل پیش نویس قانون اساسی در ۱۳۵۸ نگاه کنید به الیز ساناساریان، «اقلیتهای مذهبی در ایران» [RELIGIOUS MINORITIES IN IRAN]، ص. ۶۴، (۲۰۰۰ م.)، به نقل از اظهارات قائمی در «صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، نشست ۲۶، ۱۳۵۸/۶/۳۱، ص. ۶۶۹ و نشست ۲۸، ۱۳۵۸/۷/۱، ص. ۷۲۲ (که ذکر می‌کند: «در گفتگویی دیگر درباره آزادی مطبوعات، یکی از نمایندگان اظهار داشت اگر قرار باشد مطبوعات آزادانه عمل کنند، آنگاه فرقه ضاله بهایی از طریق انتشاراتشان عموم مردم را گمراه خواهند کرد»).

^۴ بطور کلی نگاه کنید به «مرکز اسناد حقوق بشر ایران، دیانتی ممنوع»، رک. زیرنویس ۲، صص. ۲۸-۴۳. برای اطلاعات بیشتر درباره ساختار اداری بهائیان، نگاه کنید به محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده، قابل دسترسی در <http://www.bahai.us/bahai-administration> (تاریخ دسترسی: ۱۵ مهر ۱۳۸۵).

^۵ کمیته یا کمیته انقلاب، گروه‌هایی اسلامی بودند که در مساجد هر ناحیه در سراسر کشور، تشکیل و سازمان یافته بودند. نام کامل «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی».

^۶ برای مثال نگاه کنید به بیانیه جامعه بین‌المللی بهایی خطاب به کمیسیون فرعی سازمان ملل متحد برای حمایت از اقلیتها و منع تبعیض، نشست سی و چهارم، ۶ شهریور ۱۳۶۰؛ «شهادتنامه ۲۵ مهر ۱۳۸۵ فریده صمیمی» (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) (که نقش سپاه پاسداران را در دستگیری اعضای دومین دوره محفل ملی ایران شرح می‌دهد).

^۷ جامعه بین‌المللی بهائیان، «آزار و تعقیب بهائیان در ایران ۱۳۶۴-۱۳۵۷: عملیاتی هفت ساله برای از بین بردن یک اقلیت مذهبی» [PERSECUTION OF THE BAHÁ'ÍS IN IRAN 1979 - 1986: A 7 YEAR CAMPAIGN TO ELIMINATE A RELIGIOUS MINORITY]، ص. ۳ (۱۹۸۶ م.).

^۸ جان سیمپسون و تیرا شویارت، «برداشتن حجاب» [LIFTING THE VEIL] (۱۳۷۴ برابر با ۱۹۹۵)، ص. ۲۲۴. جامعه بین‌المللی بهائیان، «نامه به گروه کاری بررسی موارد ناپدید شدن اجباری یا غیرارادی» [Bahá'í International Community: Statement to the Working Group on Enforced or Involuntary Disappearances] (۱۱ بهمن ۱۳۵۹).

^۹ «تهران اعدام هشت رهبر بهایی را انکار می‌کند.» [Téhéran dément l'exécution de huit responsables Bahá'ís]، لوموند، ۲۵ دی ماه ۱۳۶۰، ص. ۶. [از این به بعد: «تهران اعدام را انکار می‌کند»]؛ «تهران پس از انکار اعدام هشت رهبر بهایی را تأیید می‌کند.» [Téhéran confirme - après l'avoir démentie - la mise a mort de huit responsables Bahá'ís]، لوموند، ۱۸ دی ۱۳۶۰.

^{۱۰} برای مثال نگاه کنید به «کیفرخواست بزرگ علویان»، مورخ ۱۶ فروردین ۱۳۶۰، موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران؛ «دنیای بهایی» (ج هجدهم، ۱۳۶۲-۱۳۵۸)، ص. ۲۷۹؛ «اظهارات یدالله لطفی، وکیل متهمین بهایی» (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)؛ عزت‌الله جزایری (محفل روحانی ملی سوئد)، «بیبگانگان در سرزمین خویش» [STRANGERS IN THEIR NATIVE LAND]، ص. ۷۰ (۱۹۸۷) (که به صیح آزادگان، تیر ۱۳۵۹، شماره‌های ۱۵۱ ارجاع می‌دهد). [از این به بعد: «بیبگانگان در سرزمین خویش»].

اسناد حقوق بشر ایران فهرستی از ۱۸۳ مورد اعدام بهائیان که سمتهای رهبری نداشته‌اند را هم تهیه نموده است. این اعدامها بین اردیبهشت ۱۳۵۹ و آذر ۱۳۶۴ اتفاق افتاده‌اند.^{۱۳}

۳-۳. تخریب اموال و بی حرمتی به اماکن مذهبی



رکن دیگر مبارزات جمهوری اسلامی بر علیه بهائیان، مصادره و تخریب اموال و اماکن وقفی بهایی با برنامه‌ریزی قبلی می‌باشد.^{۱۴} پس از انقلاب، تقریباً تمامی اماکن مقدس بهایی ضبط شده، هتک حرمت گردیده یا به کلی تخریب شدند.^{۱۵} حملاتی که به اموال جامعه بهایی وارد آمده شامل ضبط، مصادره، و تخریب مراکز اجتماع بهائیان در سراسر ایران و تخریب، بی حرمتی و تعطیل گورستانهای بهایی و دستگیری کارکنان آن می‌باشد.^{۱۶} همچنین مدارس و بیمارستانهایی که بهائیان تأمین مالی آنها را تقبل کرده بودند، مصادره و تعطیل شدند.^{۱۷} برای مثال در سال ۱۳۵۸،

یک کمیته محلی، بیمارستان میثاقیه در تهران را که متعلق به یک بهایی بود، ضد اسلام و ضد انقلاب خوانده و نهایتاً از طریق حکم دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، آن را مصادره نمود.^{۱۸}

۳-۴. تبعیض اقتصادی و اجتماعی

دوران پس از انقلاب همچنین شاهد اعمال تبعیضهای اقتصادی و اجتماعی شدیدی بر علیه بهائیان بود، از جمله ممانعت از استخدام آنان و همچنین اعمال قوانینی که اجازه مالکیت یا تصرف اموال موروثی را به آنها نمی‌داد. در اوائل دهه ۱۳۶۰، مقامات جمهوری اسلامی ایران مرتباً اموال بهائیان اعدام شده و اعضاء خانواده‌شان را مصادره می‌نمودند.^{۱۹} همچنین موارد بی‌شماری از غارت، تخریب و آتش زدن اموال و وحشیگری نسبت

^{۱۳} بطور کلی نگاه کنید به «مرکز اسناد حقوق بشر ایران، دیانتی ممنوع»، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۶.
^{۱۴} همان، صص. ۴۱-۴۰؛ همچنین نگاه کنید به جامعه بین‌المللی بهائیان، «حملات اخیر به جان و مال بهائیان در ایران» [Recent Attacks on the Lives and Properties of Bahá'ís in Iran], ۳ مهر تا ۱۲ آبان ۱۳۵۷ (۱۳۵۷ برابر با ۱۹۷۸).
^{۱۵} بطور کلی نگاه کنید به «مرکز اسناد حقوق بشر ایران، دیانتی ممنوع»، رک. زیرنویس ۲، صص. ۴۴-۴۷؛ همچنین نگاه کنید به «گزارش کورش طلایی در خصوص خانه باب در شیراز» (۱۰ مهر ۱۳۵۸)، ص. ۱ (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).
^{۱۶} بطور کلی نگاه کنید به «مرکز اسناد حقوق بشر ایران، دیانتی ممنوع»، رک. زیرنویس ۲، صص. ۴۷-۴۸. همچنین نگاه کنید به نقشه گورستانها (فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۸) در «محفل روحانی ملی انگلیس، حملات به بهائیان ایران» (۱۸ شهریور ۱۳۵۸)؛ جامعه بین‌المللی بهایی، «آزار و تعقیب بهائیان در ایران - پیشرفت اساسی در فاصله آذر و دی ۱۳۶۰» [The Persecution of the Bahá'ís in Iran - Major Developments During December 1981/January 1982] (۲۹ دی ۱۳۶۰ برابر با ۱۹ ژانویه ۱۹۸۲)، ص. ۱؛ «نامه دکتر منوچهر حکیم درباره بیمارستان میثاقیه»، مورخ ۱۳۵۸/۴/۲۶ (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).
^{۱۷} برای مثال نگاه کنید به «محفل روحانی ملی انگلیس، حملات به بهائیان ایران» (۱۸ شهریور ۱۳۵۸)، ص. ۵، (توجه کنید به مصادره مؤسسه آموزش عالی، مدرسه تابستانی (حدیقه)، تفرج گاه جوانان در شیراز و تهران و مدرسه هوشنگی در یزد).
^{۱۸} «نامه دکتر منوچهر حکیم درباره بیمارستان میثاقیه»، مورخ ۱۳۵۸/۴/۲۶ (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)؛ نگاه کنید به کپی حکم، مورخ ۲۳ خرداد ۱۳۵۸، که توسط محفل روحانی ملی آلمان تکثیر شده است، «بهائیان در ایران: مدارک تعقیب یک اقلیت مذهبی» [Die Bahá'í im Iran: Dokumentation der Verfolgung einer religiösen Minderheit]، ص. ۱۳۱ (۱۹۸۵). همچنین نگاه کنید به «رأی دادگاه انقلاب درباره مؤسسين بیمارستان میثاقیه» (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)، چاپ مجدد در «جامعه بین‌المللی بهایی، گزارش آزار و تعقیب یک اقلیت مذهبی»، رک. زیرنویس ۲، ص. ۸۰.
^{۱۹} برای مثال نگاه کنید به جامعه بین‌المللی بهایی، «آزار و تعقیب بهائیان در ایران - پیشرفتهای اساسی بین آذر و دی ۱۳۶۰» [The Persecution of the Bahá'ís in Iran - Major Developments During December 1981/January 1982] (۲۹ دی ۱۳۶۰ برابر با ۱۹ ژانویه ۱۹۸۲)، ص. ۲.

به‌بهائیان گزارش شده است.^{۲۰} اندکی پس از استقرار جمهوری اسلامی، دولت مرکزی بخشنامه‌هایی را در سراسر ایران مبنی بر برکناری بهائیان از سمت‌هایشان در بخش عمومی منتشر ساخت و در نتیجه بسیاری از بهائیان کارشان را از دست دادند.^{۲۱}

حکم اخراج از کار که برای بهائیان صادر می‌شد، به‌عینه اذعان می‌کرد که دلیل اخراج آنها از کار، همانا اعتقادات مذهبی آنها است. این احکام غالباً شامل عباراتی بود مانند: «اگر از وابستگی‌شان به فرقه ضاله [بهائیت] اظهار پشیمانی و انفعال نمایند و به‌آغوش حیات بخش اسلام پناه آورند، توبه [شان] پذیرفته خواهد شد و مجدداً به کار فراخوانده شده و دستمزدهای معوقه‌شان به آنها پرداخت خواهد گردید.»^{۲۲} گروه‌هایی تحت عنوان «هیئت‌های پاکسازی» بر پا شدند و مسئول اعمال قوانین انقلاب فرهنگی در بررسی پرونده‌های شغلی گشته تا افرادی که نامناسب تشخیص داده می‌شدند، از جمله بسیاری از بهائیان، شناسایی و از کار اخراج شوند.^{۲۳} در نتیجه، تا سال ۱۳۶۶، بیش از یازده هزار کارمند بهایی در بخش دولتی از کار اخراج شدند.^{۲۴} دانشجویان و دانش‌آموزان بهایی نیز در طی پاکسازی سیستم آموزشی هدف این عملیات قرار گرفتند. مدارس سراسر ایران بیانیه‌هایی صادر و در آن ثبت‌نام دانش‌آموزان بهایی را ممنوع اعلام کردند.^{۲۵} همچنین، وزارت آموزش و پرورش ضمن صدور حکمی در شهریور ۱۳۶۰، با اعلام رسمی ممنوعیت ورود بهائیان به دانشگاه‌ها، عضویت در جامعه بهایی را جرم خوانده، حضور دانشجویان و استاد‌های بهایی در دانشگاه‌ها را رسماً تحریم نمود.^{۲۶}

چکیده‌ای تمام عیار از برخورد رسمی جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با جامعه بهایی را می‌توان در یادداشت محرمانه دکتر سید محمد رضا هاشمی گلپایگانی، دبیر شورایی عالی انقلاب فرهنگی، دید. این یادداشت محرمانه که در سال ۱۳۷۰ فاش شد، شامل یک سری دستورالعمل‌هایی برای تعیین خط مشی دولت در برخورد با «مسئله بهائیت» بود.^{۲۷} این یادداشت توصیه می‌کند که «برخورد نظام با آنان [بهاییان] باید طوری باشد که راه ترقی و توسعه آنها مسدود شود.» و توصیه می‌نماید باید افرادی که خود را به‌عنوان بهایی معرفی می‌کنند از استخدام و یا گماشتن به هر سمت مؤثری مانند کار در بخش آموزشی محروم بشوند.^{۲۸} این یادداشت ضمناً تصریح می‌کند که باید «جهت مقابله و از بین بردن ریشه‌های فرهنگی آنان [بهائیان] در خارج از کشور پیشنهاد و طرح تهیه شود».^{۲۹}

^{۲۰} جامعه بین‌المللی بهایی، «حملات اخیر به‌جان و مال بهاییان در ایران» [Recent Attacks on the Lives and Properties of Bahá'ís in Iran]، ۳ مهر تا ۱۲ آبان ۱۳۵۷، ص. ۹، (۱۹۷۸).

^{۲۱} «نامه نعمت‌الله تقا به کارمند بهایی» (تاریخ خوانا نیست) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) - «نامه حسن معتمد رضایی از اداره کار و امور اجتماعی درباره بهاییان»، ۱۳۶۰/۹/۱۶ (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

^{۲۲} «نامه نعمت‌الله تقا به کارمند بهایی» (تاریخ خوانا نیست) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).
^{۲۳} «رئیس جهاد سازندگی از شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌گوید: پاکسازی نبود، تصفیه بود»، پایگاه اطلاعاتی روزنامه شرق، ۱۳۸۴/۱۰/۲۱، قابل دسترسی در <http://sharghnewspaper.com/841013/html/societ.htm#s351291> (۱۰ آبان ۱۳۸۵)

^{۲۴} فرگوس م. بوردویچ، «وحشت مقدس: مسلمانان افراطی بر علیه الحاد بهاییان نبردی مرگبار برپا می‌کنند» [Holy Terror: Moslem Zealots Wage a Deadly War Against Bahá'í Heresies]، ماهنامه آتلانتیک، شماره ۲۵۹ (فروردین ۱۳۶۶)، ص. ۲۶.

^{۲۵} برای مثال نگاه کنید به «نامه به‌اولیای دانش‌آموزان از دبیرستان پیش‌آهنگ»، ۱۳۵۸/۴/۱۵ (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)، (درباره شرایط لازمه دانش‌آموزان برای ثبت‌نام که اعتقاد به یکی از ادیان رسمی کشور، زرتشتی، مسیحی، کلیمی و مسلمان، جزو آن بود).

^{۲۶} «جامعه بین‌المللی بهایی، گزارش آزار و تعقیب یک اقلیت مذهبی»، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۷.
^{۲۷} «نامه محرمانه از طرف دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی، دکتر سید محمد رضا هاشمی گلپایگانی»، ۱۳۶۹/۱۲/۶. مقامات جمهوری اسلامی ایران ادعا کردند که این سند، جعلی و ساختگی است.

^{۲۸} همان.

^{۲۹} همان.

۳-۵. تحولات و رویدادهای اخیر

از زمان انتخاب محمود احمدی نژاد به ریاست جمهوری ایران در سال ۱۳۸۴، سیاست ظلم و تعدی کماکان ادامه دارد. رویدادها و وقایع اخیر دلالت بر آن دارد که دور جدیدی از سرکوب در راه است. اخیراً اسنادی به دست آمده که نشان می‌دهد جمهوری اسلامی ایران با جدیت تمام جامعه بهایی را زیر نظر دارد.

یادداشتی محرمانه از ستاد کل نیروهای مسلح فرماندهی کل قوا، که در مهر ۱۳۸۴ افشا گردید بیان می‌کند که به دنبال رهنمودهای رهبر عالیقدر آیت‌الله خامنه‌ای، ستاد کل نیروهای مسلح موظف است گزارشی کامل و جامع از تمام فعالیتهای این گروهکها (شامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) تهیه نماید تا از آن برای شناسایی تمام افرادی که به این گروهکهای ضاله وابسته‌اند، استفاده شود.^{۳۰} این یادداشت همچنین از مقامات مربوطه در خواست می‌کند تا هرگونه اطلاعاتی مربوط به فعالیتهای افراد فوق‌الذکر را به صورت بسیار محرمانه جمع‌آوری و به مقرر فرماندهی گزارش نمایند.^{۳۱} نامه ای دیگر، مورخ مرداد ۱۳۸۵، صادره از وزارت کشور ذکر می‌کند که «این فرقه، غیر قانونی است و از سوی سازمانهای بین‌المللی و محافل صهیونیستی مورد بهره‌برداری علیه نظام جمهوری قرار می‌گیرد.» در این نامه از استانداری‌های سراسر کشور خواسته شده تا «دستور فرمایند دستگاههای مربوطه با ظرافت و حساسیت رفتارهای اجتماعی آنها را کنترل و مدیریت نمایند».^{۳۲}

علاوه بر اینها، دولت جمهوری اسلامی متناوباً به دستگیری اعضاء جامعه بهایی ادامه می‌دهد. غالباً افراد دستگیر شده تحت بازجویی قرار گرفته و پس از چند روز آزاد شده‌اند. از دیماه ۱۳۸۳ تا کنون، حداقل ۱۲۵ فرقه از چنین دستگیری‌هایی گزارش شده است.^{۳۳} گزارشهای منتشر شده در سال ۱۳۸۶، از آزار و اذیت، اخراج و ضرب و شتم دانش‌آموزان بهایی توسط اولیاء مدارس خبر می‌دهد.^{۳۴}

۳-۶. اهمیت مذهبی شهر شیراز

شهر شیراز به عنوان زادگاه دیانت بایی و نهضت بهائی، مرکز روحانی بسیار مهمی برای جامعه بهایی به شمار می‌رود. باب، مؤسس جنبش بابیه و منادی آئین بهائی، در شهر شیراز تولد یافت. خانه محل سکونت وی که بیش از یکصد سال توسط بهائیان حفظ شده بود، برای بهائیان معتقد و متمسک، دارای جاذبه بسیار بوده و به عنوان زیارتگاه به شمار می‌آمد. روحانیون مسلمان، منزل باب را بیت الکفر و سمبل حضور بهائیان در ایران دانسته و در نتیجه تخریب و نابودی آن را گامی مهم جهت فروپاشی جامعه بهایی به حساب می‌آوردند.^{۳۵}

^{۳۰} نامه ستاد کل نیروهای مسلح فرماندهی کل قوا با عنوان «شناسایی افراد فرقه‌های ضاله بهائیت و باییت» مورخ ۱۳۸۴/۸/۷ (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) [از این به بعد: «نامه ستاد کل نیروهای مسلح در سال ۱۳۸۴»].

^{۳۱} «نامه ستاد کل نیروهای مسلح در سال ۱۳۸۴»، رک. زیرنویس ۳۰.

^{۳۲} «نامه وزارت کشور به معاونان سیاسی - امنیتی استانداریهای کشور»، ۱۳۸۵/۵/۲۸ (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

^{۳۳} جامعه بین‌المللی بهایی، «پنجاه و چهار بهایی در ایران دستگیر شدند» [Fifty-four Bahá'is arrested in Iran] (۲۴ می ۲۰۰۶)، قابل دسترسی در <http://www.Bahá'i.org/persecution/newsreleases/24-05-06> (تاریخ دسترسی: ۲۶ مهر ۱۳۸۵)؛ سازمان دیده‌بان حقوق بشر، «ایران: در عملیات ضد بهایی، تعداد زیادی دستگیر شدند» [Iran: Scores Arrested in Anti-Bahá'i Campaign] (۶ ژوئن ۲۰۰۶)، قابل دسترسی در <http://hrw.org/english/docs/2006/06/05/iran13515.htm> (تاریخ دسترسی: ۱ آبان ۱۳۸۵).

^{۳۴} سرویس جهانی اخبار بهایی، «دانش‌آموزان بهایی در ایران بیش از پیش توسط اولیاء مدارس مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند»، ۱۳۸۶/۱/۱۵، [Bahai Schoolchildren in Iran Increasingly Harrased and Abused by School Authorities]، قابل دسترسی در <http://news.bahai.org/story.cfm?storyid=515> (تاریخ دسترسی: ۱۲ مرداد ۱۳۸۶).

^{۳۵} برای مثال نگاه کنید به «گزارش کورش طلایی در خصوص خانه باب در شیراز» (۱۰ مهر ۱۳۵۸)؛ «شهادتنامه روحیه (روحی) جهانپور هایبتر» (مورخ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۶) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)، ص. ۱ و ص. ۳ [از این به بعد: «شهادتنامه جهانپور»]

حتی قبل از انقلاب اسلامی نیز از نظر اعمال خشونت‌آمیز بر علیه جامعه بهائی، شیراز همواره منطقه حساسی به‌شمار می‌آمد. بهائیان محلی همیشه در معرض خصومت و دشمنی بوده و به‌دفعات این خشونت‌ها به‌وسیله روحانیون شیعه و نیز سازمان ضد بهائیت معروف به‌انجمن حجّیه، تشدید می‌شد. تب انقلاب در سالهای ۵۸ - ۱۳۵۷ این تنش‌ها را بیش از پیش تشدید کرد. در دیماه ۱۳۵۷، محله سعیدیه در حومه شیراز در یک اقدام گسترده ضد بهایی مورد یورش قرار گرفت. در این حادثه منازل و محل کسب بهائیان چپاول، غارت یا سوزانده شد.^{۳۶} تا دیماه ۱۳۵۷، حداقل ۱۶۵ واحد مسکونی بهایی در سراسر شیراز مورد حمله قرار گرفت؛ ۱۵۴ واحد از آنها چپاول یا سوزانده شد و ۱۱ واحد به کلی ویران و نابود گردید.^{۳۷}

دو ماه پس از استقرار جمهوری اسلامی ایران، سپاه تازه تاسیس پاسداران انقلاب اسلامی، خانه سید باب را مصادره کرد.^{۳۸} اگر چه جامعه بهایی سعی کرد تا آن را باز پس بگیرد، اما نهایتاً مقامات انقلابی منزل باب را در شهریور ۱۳۵۸ به کلی تخریب و با خاک یکسان کردند.^{۳۹}

در سال ۱۳۵۹، مرکز بهائیان شیراز توسط کمیته جدید انقلاب اسلامی مصادره شد.^{۴۰} مقامات کمیته بیرون ساختمان مصادره شده تابلویی نصب کردند که این محل اکنون دفتر آیت‌الله محلاتی است، همان رهبر مذهبی ای که گمان می‌رود تخریب منزل باب را طرح و پی‌ریزی کرده بود.^{۴۱} گورستان محلی بهائیان هتک حرمت و تخریب شده و زمین آن رسماً به تصرف دولت درآمد.^{۴۲}

دولت مرکزی در صدد بود تا شیراز از اولین شهرهای ایران باشد که بعد از انقلاب اسلامی، افراد بهایی را نشان کرده، دستگیر نموده، اعدام کرده و یا تحت نظر و پیگرد قرار داده است.^{۴۳} در روز ۲۳ آذر ۱۳۵۸، عظمت‌الله

(شرح می‌دهد که چگونه حتی پس از تخریب خانه باب، مأموران مکرراً تلاش نمودند تا اشیاء قدیمی و قیمتی که در آن خانه نگهداری می‌شد را به‌دست آورند). مأموران به‌بهایان اطلاع دادند که در صورت تحویل دادن این اشیاء، اعضاء دستگیر شده محفل آزاد خواهند شد. بنابراین بهائیان تعدادی از این اشیاء را جمع‌آوری و به‌مأموران تحویل دادند اما دستگیرشدگان آزاد نشدند.

علیا روحی‌زادگان، «داستان علیا: روایت تلخ یک بازمانده از آزار و تعقیب بهائیان در ایران انقلابی» [OLYA'S STORY: A SURVIVOR'S] [DRAMATIC ACCOUNT OF THE PERSECUTION OF THE BAHÁ'IS IN REVOLUTIONARY IRAN]، ص. ۱۲، (۱۹۹۳) [از این به بعد: «داستان علیا»]؛ الیاس ظهوری، «نامها و ارقام: راهنمای مآخذ تاریخی بهایی» [NAMES AND NUMBERS: A BAHÁ'Í HISTORY REFERENCE GUIDE]، ص. ۲۰۴-۲۰۵ [از این به بعد: «نامها و ارقام»].

نگاه کنید به جامعه بین‌المللی بهایی، «گاهشمار اختصاری اقدامات انفرادی در آزار و تعقیب بهائیان ایران از مرداد ۱۳۵۶» (آبان/آذر ۱۳۶۰) [Bahá'í International Community, *Chronological Summary of Individual Acts of Persecution Against Bahá'ís of Iran*] from August 1978، ص. ۸.

^{۳۸} «نامه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی فارس درباره خانه سید باب»، ۱۳۵۸/۲/۶ (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).
^{۳۹} «مرکز اسناد حقوق بشر ایران، دیانتی ممنوع»، رک. زیرنویس ۲، ص. ۴۵. هنگامی که گروهی از مردم از آیت‌الله محلاتی، یکی از روحانیون عالیرتبه شیراز، درخواست کردند تا از تخریب این ساختمان جلوگیری کند، او پاسخ داد: «این خانه کفر است و مدت ۱۳۰ سال کفر بوده، حالا باید خراب شود ... اینها [بهائیان] یا باید مسلمان شوند یا تمام خانه‌هایشان هم خراب شود ممانعی نیست. آن خانه کفر هم باید خراب شود.»
^{۴۰} «گزارش کورش طلایی در خصوص خانه باب در شیراز» (۱۰ مهر ۱۳۵۸) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)، ص. ۱۰.

^{۴۱} همان کمیته انقلاب اسلامی
^{۴۲} «شهادت‌نامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۱. همچنین نگاه کنید به «گزارش کورش طلایی در خصوص خانه باب در شیراز» (۱۰ مهر ۱۳۵۸) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)، ص. ۱۰.

^{۴۳} نگاه کنید به نقشه گورستانهای تخریب شده (فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۸) در محفل روحانی ملی انگلستان، «حمله به‌بهایان ایران» [Attacks on the Bahá'ís of Iran] (۱۸ شهریور ۱۳۵۸ برابر با ۹ سپتامبر ۱۹۷۹). بخشی از گورستان تخریب شده بهایی برای دفن اجساد اعدام شدگانی که از مخالفان سیاسی رژیم بودند اختصاص یافت. این افراد به‌دلیل اینکه کافر محسوب می‌شدند، اجازه دفن شدن در گورستان مسلمانان را نداشتند. نگاه کنید به «نامها و ارقام» رک. زیرنویس ۳۶، ص. ۲۱۹.

^{۴۴} «مصاحبه تلفنی مرکز اسناد حقوق بشر ایران با ا. نادری» (۷ تیر ۱۳۸۶) [از این به بعد: «مصاحبه با ا. نادری»]. همچنین نگاه کنید به «شهادت‌نامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۱.

فهندژ اعدام شد.^{۴۴} در اواخر سال ۱۳۵۸، دولت مرکزی تهران به مقامات رسمی شیراز دستوراتی ارسال کرد مبنی بر دستگیری هر نه نفر عضو محفل روحانی محلی شیراز و همچنین آقای یدالله وحدت که یکی از اعضای هیئت معاونین منطقه بود.^{۴۵} در روز ۱۳ خرداد ۱۳۵۹، پنج نفر از اعضای سپاه پاسداران به دفاتر محفل روحانی محلی یورش برده و چهار تن از بهائیان محلی را به همراه منشی جامعه بهایی شیراز دستگیر نمودند.^{۴۶}

پاسداران سپس برای دستگیری بقیه افرادی که نامشان در فهرست ارسالی از تهران بود، جستجوی خود را آغاز کردند و ابتدا به منزل یدالله وحدت رفته و وی و همسرش را دستگیر کردند. پس از آن، عنایت‌الله احسانیان در محل کارش دستگیر شد.^{۴۷} یکی از اعضای محفل که بعداً آزاد شد، دو نفر از بازجوهایش به نامهای شمالی و حمیدی را که از اعضای گروه حجّتیّه بودند شناسایی کرد.^{۴۸} در اردیبهشت ماه ۱۳۶۰، روزنامه خبر جنوب مقاله‌ای را به چاپ رساند که در آن یدالله وحدت، ستار خوشخو، و احسان مهدی‌زاده را به جاسوسی برای صهیونیسم جهانی متهم کرده و اعلام داشت که آنان به وسیله جوخه اعدام، تیرباران شدند.^{۴۹}

بدنبال تلاشهای جامعه بهایی برای مطلع ساختن جهانیان از وقایع شیراز و دیگر نقاط ایران، در ۲۳ شهریور ۱۳۶۰، نماینده دائمی ایران در سازمان ملل یادداشتی شفاهی به دبیرکل سازمان ملل فرستاد. این یادداشت به ماده ۱۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی، قرآن مجید، و بیانات آیت‌الله موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور، و همچنین نخست وزیر ایران استناد می‌کرد تا از اظهارات جمهوری اسلامی مبنی بر اینکه بهائیان اعدام شده، در فعالیت‌های جاسوسی دست داشته و بر طبق قانون ایران مجازات گردیده‌اند، پشتیبانی نماید. با وجود این، دولت ایران هیچ سند و مدرکی دال بر تأیید اتهامات جاسوسی این افراد ارائه نداد.^{۵۰}

^{۴۴} جامعه بین‌المللی بهایی، «مسأله بهایی: پاکسازی فرهنگی در ایران» [THE BAHAI QUESTION: CULTURAL CLEANSING IN IRAN] (۲۰۰۵)، ص. ۷۹.

^{۴۵} «مصاحبه با ا. نادری»، رک. زیرنویس ۴۳، (توضیح اینکه آقای اسدی، همکلاسی و دوست آقای نادری، رئیس کمیته بود و به آقای نادری اطلاع داد که این حکم دستگیری صادر شده است). همچنین نگاه کنید به «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۱.

^{۴۶} «مصاحبه با ا. نادری»، رک. زیرنویس ۴۳، همچنین نگاه کنید به «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۱. پنج نفری که آن روز در دفتر محفل روحانی محلی شیراز دستگیر شدند عبارت بودند از: آقایان ستار خوشخو، احسان الله (احسان) مهدی‌زاده، عطاءالله حقیقی، فروش حبیبی، و جعفر شاعرزاده.

^{۴۷} «مصاحبه با ا. نادری»، رک. زیرنویس ۴۳. مرکز اسناد حقوق بشر ایران فهرست کاملی از اسامی دستگیر شدگان در این وقایع را بدست آورده است، اما در حال حاضر، به دلیل ملاحظات شخصی، این لیست را به‌طور کامل منتشر نخواهد کرد.

^{۴۸} «مصاحبه با ا. نادری»، رک. زیرنویس ۴۳. آقای نادری گفت که وی هر دوی این بازجوها را شناسایی کرد، زیرا آنها را در گذشته ملاقات کرده بود و آنها از اعضای شناخته شده انجمن تبلیغات اسلامی (حجّتیّه) بودند. انجمن حجّتیّه یک سازمان اسلامی بنیادگرا است که خود را وقف مبارزه با دیانت بهایی نموده است. بعضی آنها همان انجمن تبلیغات اسلامی می‌دانند و این دو نام را با هم مترادف می‌بینند. نگاه کنید به مایکل روبین، «بدرین سایه‌ها: افراطیون متعصب در ایران دوران خاتمی» [Into the Shadows: Radical Vigilantes in Khatami's Iran]، ص. ۱۴ (۲۰۰۱).

^{۴۹} نگاه کنید به «۳ نفر در شیراز تیرباران شدند»، روزنامه خبر جنوب، شماره ۳۳۷، ۱۳۶۰/۲/۱۲، (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران). مهدی انوری و هدایت‌الله دهقانی دو عضو محفل روحانی محلی آباده (در نزدیکی شیراز) جزو دستگیرشدگان بودند و در ۲۶ اسفند ۱۳۶۰ اعدام شدند. نگاه کنید به «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۳۳. همچنین نگاه کنید به «شهادتنامه مینو انوری» (مورخ ۲۲ تیر ۱۳۸۶) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) [از این به بعد: «شهادتنامه انوری»]، ص. ۱. مقاله‌ای در روزنامه جمهوری اسلامی گزارش داد که تعدادی از اتهامات آقای انوری، آن بود که وی عضو یک هیئت اداری بهایی و «از شاعران و مدیحه سرایان درباری شاه معدوم و پدر لعنتی اش» بود و همچنین با ساواک و مرکز جاسوسی صهیونیستها در اسرائیل همکاری می‌کرد. آقای دهقانی متهم شده بود که از «اعضای بسیار فعال محفل بهائیان آباده بوده» و «در بهایی کردن مسلمانان و انحراف بین ناآگاهان، بخصوص روستاییان» و نیز جاسوسی بسیار فعال بود. نگاه کنید به «به حکم دادگاه انقلاب اسلامی شیراز، دو نفر به جرم همکاری با صهیونیسم جهانی دستگیر شدند»، روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۵۲۰، ۱۳۵۹/۱۲/۲۷ (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

^{۵۰} نگاه کنید به «بیگانگان در سرزمین خویش»، رک. زیرنویس ۱۲، صص. ۸۸-۸۷.

۴. بیست و دو بهایی شیراز

یکی از شدیدترین ضربه‌هایی که به جامعه بهایی شیراز وارد آمد، در آبان و آذر ۱۳۶۱ و طی یک دستگیری گسترده بهاییان بود که نهایتاً منجر به از میان رفتن بیست و دو نفر از بهائیان در سال ۱۳۶۲ شد. بیست و یک نفر از قربانیان این حادثه اعدام شدند. بیست و دومین بهایی، آقای احمد علی ثابت سروسستانی، پس از ماهها آزار و شکنجه در زندان درگذشت. در بهمن ۱۳۶۱، دادگاه انقلاب شیراز تصادفاً اعلامیه‌ای داخلی را به یکی از روزنامه‌های محلی ارسال کرد که اعدام بیست و دو نفر بهایی محلی را اعلام می‌کرد. احتمال می‌رود که آقای سروسستانی، اگر از آزارها جان سالم به‌در برده و زنده مانده بود، نهایتاً اعدام می‌شد.

تقریباً تمامی بیست و دو نفری که در دستگیری‌های جمعی ماههای آبان و آذر گرفتار شدند، ابتدا در بازداشت به‌سر بردند. برخی از آنان از اعضاء برجسته و پیشرو جامعه بهایی شیراز بودند، و دیگران تنها افرادی بودند که در دفاع از عقایدشان بی‌پروا سخن می‌گفتند. سالخورده‌ترین قربانی، آقای عبدالحسین آزادی، شصت و شش سال داشت و جوان‌ترین آنها، خانم مونا محمودنژاد، در زمان دستگیری تازه هفده ساله شده بود. قربانیان همگی یکجا اعدام نشدند. چهار تن از آنان بین دی ۱۳۶۰ و فروردین ۱۳۶۱ به‌دار آویخته شدند. شانزده تن دیگر در دو گروه در روزهای ۲۶ و ۲۸ خرداد ۱۳۶۲ به‌دار آویخته شدند. اولین گروه اعدام شدگان همگی مرد بودند و دومین گروه همگی زن. آخرین بهایی بازداشتی، آقای سهیل هوشمند، در ۹ تیر ماه ۱۳۶۲، اعدام گردید.

حکم اعدام شیراز توجه جهانی را برانگیخت. این بزرگترین گروه از بهاییان بود که به اعدام محکوم شده بود. پس از اینکه روزنامه‌های محلی حکم اعدام را منتشر کردند، مصاحبه‌های رسانه‌ای با حاکم شرعی که مسئول این دادرسی بود، آشکار کرد که محکومین به علت اعتقادات مذهبی‌شان، هدف قرار گرفته‌اند. برای مثال مشخص شد که شانزده فقره اتهامی که بر علیه سیمین صابری اعلام شده بود، شامل جرمهایی چون تدریس کلاسهای درس اخلاق کودکان و نیز عدم تأهل بوده است.^{۵۱} سپس معلوم شد که دیگر دختران جوان این گروه نیز با اتهاماتی از همین قبیل روبرو بوده‌اند. هنگامی که فریاد اعتراضات جهانی اوج گرفت برخی از بلندپایه‌ترین مقامات رسمی جمهوری اسلامی ایران، از جمله آیت‌الله خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای، اعمال دادگاه انقلاب شیراز را علناً تأیید نمودند.

چنین وقایعی تنها مختص به شیراز نبود. اعدام بیست و دو تن در شیراز تنها یک نمونه بارز از ظلم و تعدی سران جمهوری اسلامی است که به صورت گسترده و سازمان‌یافته بر علیه جامعه بهائیان ایران اعمال می‌شود. در نتیجه پی آمدهای انقلاب اسلامی، پیروان دیانت بهایی متناوباً در گوشه و کنار ایران دستگیر، شکنجه و اعدام شدند که جزئیات آن در گزارش مرکز اسناد حقوق بشر ایران به نام «دیانتی ممنوع: آزار و تعقیب بهائیان در ایران» آمده است. پرونده بیست و دو تن قربانیان شیراز در خور توجه و بررسی بسیار دقیق می‌باشد چرا که با صراحتی غیرمعمول، روشها و انگیزه‌های اولیاء امور در ایران را نسبت به آزار و تعقیب بهاییان نشان می‌دهد. این اولین گزارش بی‌طرف و جامع درباره این حادثه است.

^{۵۱} نگاه کنید به علیا روحی‌زادگان، «شرح حیات و زندگانی دوشیزه سیمین صابری» (سند بدون تاریخ می‌باشد). (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

۴-۱. دستگیری‌های آبان ماه

در روز اول آبان ۱۳۶۱، پاسداران به‌چندین خانه بهایی در شیراز حمله برده و ۳۸ نفر از اعضاء جامعه بهایی شیراز را دستگیر کردند.^{۵۲} دستگیری‌ها در اوائل بعد از ظهر آغاز و تا پاسی گذشته از شب ادامه داشت. هشت تن از دستگیرشدگان از افرادی بودند که نهایتاً در خرداد ۱۳۶۲، اعدام گردیدند. آنها خانمها سیمین صابری، زرین مقیمی، اختر ثابت، آقای یدالله و خانم مونا محمودنژاد، خانم نصرت یلدائی، دکتر بهرام افنان، آقای جمشید سیاوشی، خانم طوبی زائرپور و آقای بهرام یلدایی بودند. بازماندگان این گروه آقایان پرویز گهرریز و حبیب‌الله حکیمی، بعد از آزادی از زندان، مشاهدات خود را ضبط کردند که در تهیه این گزارش مورد استفاده قرار گرفته است.

واضح بود که عملیات دستگیری، از پیش و بسیار خوب طراحی شده بود. تقریباً در تمامی موارد پاسداران در گروههای چهار یا پنج نفری به‌خانه فرد یا افراد مورد نظر رفته‌اند. آنها محل سکونت هر یک از این افراد را برای یافتن آثار، کتب، نوارها، نوشته‌های بهایی و یا هر چیزی که نشان‌دهنده فعالیت آن شخص در جامعه بهایی باشد، تفتیش کردند. به‌نظر می‌رسید که پاسداران مخصوصاً به‌دنبال مدارکی هستند که از طریق آن بتواند نام و آدرس دیگر اعضاء جامعه بهایی را شناسایی نماید.^{۵۳} از چند روز قبل از دستگیری، بسیاری از کسانی که در اول آبان دستگیر شدند احساس می‌کردند که تحت تعقیب قرار دارند.^{۵۴}

این دستگیری‌ها تحت هدایت‌های دادگاه انقلاب و به‌وسیله سپاه پاسداران، به‌ویژه ستاد خبری وابسته به‌اداره اطلاعات انجام می‌شد.^{۵۵} پاسداران فهرست اسامی بهاییانی را به‌همراه داشتند که دستور دستگیری‌شان توسط دادگاه انقلاب اسلامی شیراز صادر شده بود.^{۵۶} بازداشت‌شدگان آن شب به‌ساختمان سپاه شیراز، مرکز فرماندهی و نیز بازداشتگاه سپاه پاسداران در شیراز، برده شدند.^{۵۷} مقامات جمهوری اسلامی از این محل به‌عنوان مرکز تکمیل پرونده زندانی، انجام بازجویی، و نیز زندان موقت استفاده می‌کردند.^{۵۸}

^{۵۲} نامه‌ای از یک بهایی ساکن شیراز (که فهرست بهاییان دستگیرشده در ماههای آبان و آذر را ارائه می‌دهد) (تاریخ مشخص نیست). (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

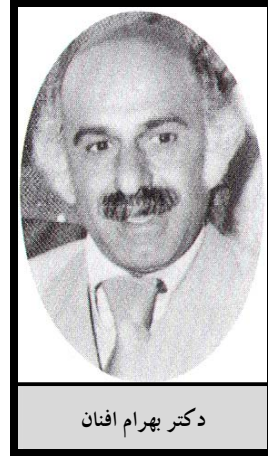
^{۵۳} برای مثال نگاه کنید به «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۱۹، (شرحی از تلاشهای مکرر پاسداران انقلاب برای بدست آوردن دفتر احصائیه بهاییان که جمشید سیاوشی صندوقدار محفل روحانی محلی شیراز، مسئول نگهداری آن بود). علیا روحی‌زادگان شرح می‌دهد که در طی یکی از جلسات بازجویی دفترچه‌ای را که از منزل وی ضبط کرده بودند مقابلش گذاشتند. این دفترچه حاوی شماره تلفن‌های زیادی از دوستان بهایی و مسلمان وی بود. «داستان علیا»، رک. زیرنویس ۳۶، ص. ۸۴. پاسداران همچنین آلبوم عکسهای خانوادگی وی را هم مصادره کردند و بعداً از زندانیان دیگر خواستند که افراد حاضر در عکسها را شناسایی نمایند. (برای مثال نگاه کنید به «داستان علیا»، رک. زیرنویس ۳۶، ص. ۶۲).

^{۵۴} برای مثال نگاه کنید به «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۱۴؛ «اظهارات کتبی فرخنده محمودنژاد، مورخ ۱۵ بهمن ۱۳۷۹» [از این به بعد: «اظهارات محمودنژاد در ۱۵ بهمن ۱۳۷۹»]، ص. ۲.

^{۵۵} حبیب‌الله حکیمی، «دادرسی در مراجع قضایی» (سند بدون تاریخ می‌باشد). (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).
^{۵۶} برای توضیح بیشتر درباره این لیست نگاه کنید به «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۱۵؛ «شهادتنامه انوری»، رک. زیرنویس ۴۹، ص. ۱. برای نقش دادگاه انقلاب نگاه کنید به حبیب‌الله حکیمی، «دادرسی در مراجع قضایی». (سند بدون تاریخ می‌باشد). (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران). همچنین نگاه کنید به «نامه حامی گهرریز» که در آن ماجرای دستگیری پدرش، پرویز گهرریز، را شرح می‌دهد (تاریخ خوانا نیست) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران). همچنین «داستان علیا»، رک. زیرنویس ۳۶، ص. ۶۱، شرحی تفصیلی از تماس پاسداران انقلاب است با دادستان، برای گرفتن تأییدیه از وی که چه اقدامی انجام شود، و نیز دستور دادستان که تمام دستگیرشدگان را به‌دادگاه انقلاب ببرند. همچنین «شهادتنامه شاهد الف»، (مورخ ۳۰ تیر ۱۳۸۴) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) [از این به بعد: «شهادتنامه شاهد الف»]، ص. ۱، توصیف می‌کند که یکی از مأمورین سپاه با رئیسش تماس گرفت که تأییدیه بگیرد چه کسی باید دستگیر شود.

^{۵۷} برای مثال نگاه کنید به «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، صص. ۱۶-۱۴؛ «شهادتنامه انوری»، رک. زیرنویس ۴۹، ص. ۲؛ «مصاحبه با ا. نادری»، رک. زیرنویس ۴۳؛ «متن گفتگوی خانم فرخنده محمودنژاد با یکی از آشنایان وی در تاریخ ۱۸ دی ۱۳۸۴» [از این به بعد: «گفتگوی محمودنژاد»]، ص. ۳.

^{۵۸} «مصاحبه با ا. نادری»، رک. زیرنویس ۴۳؛ «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۱.



دکتر بهرام افنان

دکتر بهرام افنان اولین زندانی بود که توسط پاسداران دستگیر شد. وی متخصص بسیار معروف قلب در شیراز بود. خانواده وی از نسل سید باب بودند و خود او یکی از اعضای محفل روحانی تازه بازسازی شده شیراز بود. در ساعت ۴ بعد از ظهر روز اول آبان ۱۳۶۱، هنگامی که وی به طرف مطب شخصی اش رانندگی می کرد، دستگیر شد. گروه دیگری از پاسداران به محل سکونت وی ریخته و با ترساندن اعضای خانواده اش پرونده های بهائی، اسناد، گذرنامه، کتب و دیگر وسائل شخصی وی را با خود بردند.^{۵۹} زندانیان دیگر بعداً متوجه شدند که دکتر افنان قبل از رسیدن به زندان سپاه شدیداً مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود.^{۶۰}

همان شب، هنگامی که خانم سیمین صابری به منزلش بازگشت متوجه شد که پاسداران منتظر ورود وی بوده تا او را دستگیر نمایند. خانم صابری که در آن هنگام بیست و سه سال داشت، جوانترین «مساعد» هیئت معاونت بود. او همچنین عضو لجنه تربیت امری (هیئت تعلیم و تربیت اطفال) و یکی از آموزگاران کلاسهای درس اخلاق کودکان بود.^{۶۱}

آقای پرویز گهرریز در اواخر شب دستگیر شد. حدود ساعت ۱۰:۳۰ شب، سه نفر پاسدار به خانه وی رفته، حکم صادره از دادگاه انقلاب و دفتر دادستانی شیراز را به عنوان مجوز دستگیری به وی نشان دادند. مأموران پاسدار لیست اسامی دیگر بهاییانی که باید دستگیر می شدند را نیز به همراه داشتند. آنها از آقای گهرریز درباره محل اقامت افراد مذکور در لیست پرسیدند و دفتر تلفن خانوادگی وی را گرفته، خود او را هم دستگیر و با خود بردند.^{۶۲} از طریق نوشته های آقای گهرریز پس از آزادی است که مرکز اسناد حقوق بشر بیشتر جزئیات چگونگی رفتار با زندانیان مرد در زندان عادل آباد را بدست آورده است.

پاسداران در ساعت ۷:۳۰ شب به منزل خانواده محمودنژاد آمدند. آقای محمودنژاد منشی محفل روحانی شیراز و نیز یکی از اعضای هیئت معاونت بود و دختر نوجوان ایشان، مونا، به دلیل دفاع بی پروا از بهائیان، خشم مخالفان را در مدرسه برانگیخته بود.^{۶۳} خانم محمودنژاد خاطراتشان را اینگونه بیان می کنند:

صدای در را شنیدم و دیدم که همسایه روبروی ما می گوید «که اینها خونه نیستند. اینها رفتند». من خیلی تعجب کردم که همسایه روبروی ما چرا دارد دروغ می گوید، ما که خونه هستیم و ... گفتم: «کیه؟» وقتی گفتم کیه دیدم که در شدیدتر زده شد و با پا به در می زدند آن موقع بود که لنز را نگاه کردم دیدم ۵ تا پاسدار هستند ... من در را باز کردم و دیدم که پاسدار چطور همسایه های ما را، خانم قزوانی را با تشر داخل خانه کرد و گفت: «حق نداری تا ساعت ۱۲ بیای بیرون».^{۶۴}

^{۵۹} دادخواست مهدی افنان، پدر بهرام افنان، به رینالدو گالیندوپل، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد برای بررسی وضعیت حقوق بشر در ایران، (مورخ ۷ بهمن ۱۳۶۸) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)، ص. ۱.

^{۶۱} «اظهارات کتبی پرویز گهرریز درباره دکتر بهرام افنان» (سند بدون تاریخ می باشد). (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).
^{۶۲} علیا روحی زادگان، «شرح حیات و زندگانی دوشیزه سیمین صابری»، صص. ۸۰۲ (سند بدون تاریخ می باشد). (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

^{۶۳} «نامه حامی گهرریز»، پسر پرویز گهرریز، درباره دستگیری پدرش (تاریخ خوانا نیست) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

^{۶۴} حبیب الله حکیمی، «دادرسی در مراجع قضایی» (سند بدون تاریخ می باشد). (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

«گفتگوی محمودنژاد»، رک. زیرنویس ۵۷، ص. ۱.

پاسداران به در تمامی منازلی که در آن مجتمع مسکونی قرار داشت رفته و از ساکنان خواستند که تا ساعت ۱۲ نیمه شب در منزل خود بمانند. آنها خانواده محمودنژاد را مجبور کردند که برای چندین ساعت نظاره گر تفتیش و چپاول منزلشان باشند. یک پاسدار خارج از منزل به مراقبت گماشته شده بود، سه پاسدار دیگر به تفتیش خانه پرداخته و پاسدار پنجم اعضاء خانواده را مراقبت می کرد.^{۶۵} پس از چندین ساعت جستجو، پاسداران آماده رفتن شدند. خانم محمودنژاد ماجرا را اینگونه تعریف می کند:

آمدند و به مونا و آقای محمودنژاد اشاره کردند که تو و تو، با هم برویم. من خیلی ناراحت شدم. بلند شدم و گفتم «این که بچه است، این را می خواهی کجا ببری. خواهش می کنم نبرید.» گفتند نه. نوشته های مونا را نشان دادند و گفتند که «کسی که اینها را نوشته نمی تواند بچه باشد. او می تواند با این نوشته هاش عالمی را به سوی جهالت و نادانی سوق بدهد».^{۶۶}

بیشتر دستگیر شدگان با چشمان بسته به زندان آورده شدند. مسلمانان متعصب بهائیان را ناپاک و نجس می دانند، در نتیجه، پاسداران برای هدایت زندانیان بهایی به داخل زندان به آنها دستور می دادند تا سر روزنامه ای لوله شده را به دست بگیرند و از این طریق از تماس با بهائیان خودداری می کردند تا در اثر تماس با آنها نجس نشوند.^{۶۷} پس از انجام مراحل مقدماتی، تمامی بهائیان زندانی با هم در یک سلول قرار داده شدند.^{۶۸} مونا محمود نژاد ورود خود را به زندان سپاه برای مادرش که بعداً دستگیر و در زندان به او پیوست، چنین تعریف کرد:^{۶۹}



مونا محمودنژاد، دانش آموز دبیرستان و نیز معلم درس اخلاق کودکان بهایی بود.

مونا گفت: «آنها ما را سوار اتومبیل رنوی زردی کرده چشمهایمان را بستند و ما را مجبور کردند خم شده و صورتهایمان را به طرف زانوهایمان پائین بیاوریم به طوری که به هیچ وجه نتوانیم بیرون خودرو را ببینیم. سپس آنها ما را به زندان سپاه برده و در آنجا از یکدیگر جدایمان کردند. آنها روزنامه ای به من دادند و مرا داخل زندان بردند.» مونا می افزاید: «وقتی وارد سلول شدم اولین چیزی که به من دادند، دو عدد پتو و یک چیزی بود که زیر سرم بگذارم، و به من گفتند برو بخواب. من نگاه کردم و دیدم که سالن بزرگی بود و چراغها خاموش. ساعت حدود ۱۱ شب بود و چندان کاری هم نمی شد کرد. اولین کاری که کردم این بود که پیشانی ام را به زمین گذاشتم ... ناگهان سرم را بلند کردم و دیدم که یک عده دور من ایستاده اند. آنها از من پرسیدند «جرم تو چیست؟ چرا تو را به این محل آورده اند؟» من گفتم «من مجرم نیستم و هیچ کاری نکرده ام. من فقط بهایی هستم».^{۷۰}

^{۶۵} همان. (اظهار می دارد «بیرون یکی کنترل می کرد ... چهار نفر [داخل خانه] بودند. سه نفر تو اتاق مونا تفتیش می کردند و یک نفر هم ما را کنترل می کرد که با هم صحبت نکنیم. بعد از مدتی، ۳ تا پاسدار با نایلکهای پر و کتابهایی که وسط اتاق ریخته بودند و نایلکهای پری که تو دو تا اتاق بود و گذاشته بودند که با خودشون ببرند، بیرون آمدند».) همان.

^{۶۷} «ظهارات کتبی فرخنده محمودنژاد در تاریخ ۸ فروردین ۱۳۸۰» [از این به بعد: «ظهارات محمودنژاد در ۸ فروردین ۱۳۸۰»]، ص. ۳۰. پاسداران به زندانیان چشم بسته مرتباً دستور می دادند که در حین جا به جا شدن سر یک روزنامه لوله شده را در دست نگه دارند. ظاهراً به دلیل اینکه مأموران آنها را، به علت بهایی بودن، نجس محسوب می کردند.

^{۶۸} همان. ص. ۳۱. با این حال، زندانیان زن و مرد را از یکدیگر جدا کرده و در بخشهای مختلفی از زندان نگه می داشتند. پس از ورود به سلولهایشان که از نظر جنسیت مجزا بود، تعدادی از بهائیان توانستند با زندانیان دیگر درباره آنچه بر آنها گذشته بود صحبت کنند. بسیاری از گزارشهایی که درباره چگونگی دستگیری ها می باشد، از طریق بهائیان است که برای یکدیگر شرایط دستگیریشان را تعریف می کردند.

^{۶۹} خانم محمودنژاد در دیماه ۱۳۶۱ هنگامی که به دفتر زندان آمده بود تا پرونده مونا را پیگیری نماید، دستگیر شد. مسئولان زندان به جای اینکه به خانم محمودنژاد کمک کنند، او را دستگیر کرده و با دیگر بهائیان در بند، محبوس ساختند. نگاه کنید به «گفتگوی محمودنژاد»، رک. زهرنویس ۵۷، صص. ۶ و ۱۹.

«گفتگوی محمودنژاد»، رک. زیرنویس ۵۷، صص. ۲-۳.

یکی از اولین افراد تحت تعقیب پاسداران، جمشید سیاوشی، صندوقدار محفل روحانی محلی شیراز بود که ابتدا توانست خود را از دستگیری برهاند.^{۷۱} آقای سیاوشی یقین داشت که وی از اهداف مقامات انقلابی است و در نتیجه در خفا زندگی می‌کرد. اما وی مرتباً به دیدار والدین پسرعمویش، آقای هدایت‌الله سیاوشی، می‌رفت که چندین ماه پیش دستگیر شده بود.^{۷۲} همسر وی خانم طاهره ارجمندی سیاوشی بعداً برای خانم روحیه (روحی) جهانپور شرح چگونگی دستگیری جمشید را چنین بیان کرد:

هنگامی که آنها [پاسداران] داخل منزل بودند، جمشید از راه رسید و زنگ در را به صدا درآورد. مادر هدایت‌الله پرسید «کیست؟» و جمشید گفت «منم». سپس مادر هدایت‌الله پاسخ داد «آدرس اشتباه آمده‌ای». جمشید متوجه منظور او شده و خواست منزل را ترک کند اما یکی از پاسداران او را دید و به بیرون خانه دویده او را متوقف و فوراً دستگیر کرد. آنها می‌گفتند: «به، ما جمشید را دستگیر کردیم». خانم سیاوشی به آنها گفت: «مگر فراموش کرده‌اید که در اصل برای چه آمده بودید؟ شما آمده بودید از من درباره هدایت‌الله سوالاتی بکنید». در عوض آنها جمشید را به زندان بردند.^{۷۳}

مقامات رژیم معتقد بودند که جمشید به‌عنوان صندوقدار محفل روحانی محلی نه تنها مبلغ هنگفتی پول که توسط بهائیان به صندوق بخشیده شده در اختیار دارد، بلکه دارای لیست کاملی نیز از اسامی اعضاء جامعه بهایی شیراز می‌باشد. دو شب بعد، ساعت ۱۰، چهار پاسدار جمشید را ضعیف و لرزان به‌خانه‌اش بردند تا فهرست اسامی بهائیان را در اختیارشان بگذارند.^{۷۴} همسر جمشید ماجرا را اینگونه بیان می‌کند:

او به شدت می‌لرزید و بر اثر شکنجه نمی‌توانست تعادلش را حفظ کند به‌طرف او رفتم تا پیرسم بر او چه گذشته ولی متوجه شدم که کاملاً تحت مراقبت پاسداران است ... از محتوای کلام پاسداران متوجه شدم که دفتر احصائیه احبای شیراز و قبوض خیریه و پول آن را می‌خواهند. جمشید ... نمی‌خواست دفتر احصائیه را به آنها بدهد لذا تن به هر شکنجه‌ای داده بود تا اسامی احبا محفوظ بماند. پاسداران ... مرا در اطاق خانه محبوس کرده در را به‌روی من قفل کردند. صدای آنها را شنیدم که به‌جمشید گفتند یا دفتر احصائیه و پولها را بده یا همین جا تو را می‌کشیم. من که به‌شدت وحشت کرده بودم و می‌دانستم پاسداران مسلح هستند بی‌اختیار جیغ کشیدم و درب اتاق را کوفتم. [هنگامی که درب را به‌روی من باز کردند،] مشاهده کردم اشک در چشمان



هدایت‌الله سیاوشی نخستین نفر از بیست و دو بهایی بود که در ۱۱ دی ۱۳۶۱ اعدام شد.

^{۷۱} محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده و کانادا، «دنیای بهایی»، ج نوزدهم (۱۳۶۵-۱۳۶۲) [BAHA'I WORLD VOL XIX] [از این به بعد: «دنیای بهایی نوزدهم»]، ص. ۱۸۰.

^{۷۲} «ظهارات کتبی علیا روحی‌زادگان درباره طاهره سیاوشی»، (مورخ ۱۴ مهر ۱۳۶۴) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

^{۷۳} «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۱۹.

^{۷۴} همان؛ «داستان علیا»، رک. زیرنویس ۳۶، ص. ۱۴۲. روحی جهانپور توضیح می‌دهد: «فردی به آنها گفته بود که دفتر احصائیه‌ای وجود دارد؛ دفتری که نام تمام بهائیان در آن ثبت شده و در دست جمشید است. بنابراین آنها هم به تفتیش خانه جمشید ادامه دادند.» مأموران سپاه چند بار دیگر برای تفتیش به‌منزل جمشید رفتند؛ یکبار، آنطور که طاهره برای روحی تعریف کرد: «آنها بار دیگر با جمشید بازگشتند و هنگامی که وارد منزل شدند او بوسیله پاسداران محاصره شده بود. این بار دوم، وی (طاهره) متوجه شد که شوهرش لاغرتر و خجیلی رنگ پریده‌تر از بار قبل است، مشخص بود که شکنجه شده است.» «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۱۹.

جمشید حلقه زده و در نهایت مظلومیت در مقابل اعمال غیرانسانی آنان مقاومت می‌کند. وقتی پاسداران نتیجه‌ای نگرفتند او را مجدداً به زندان بردند.^{۷۵}

از سی و نه بهایی دستگیر شده در یورش های آبان ماه، فقط خانواده‌های محمودنژاد و گهرریز اظهار داشتند که حکم دستگیری و زندانی کردن اعضای خانواده‌شان به آنها نشان داده شد. به‌خاتم محمودنژاد همچنین از اقلام مصادره شده فهرستی داده شد.^{۷۶}

خانواده‌های زندانیان دیگر تا بیست و هشت روز پس از دستگیری عزیزانشان، نتوانستند هیچگونه اطلاعی درباره آنها کسب کنند.^{۷۷} در شیراز شایعاتی پخش شد که بهائیان را پیدا و دستگیر کرده و مجبور می‌کنند که دینشان را انکار کنند.^{۷۸}

تمام بازداشت‌شدگان به محض دستگیری به ساختمان سپاه شیراز برده شدند.^{۷۹} اما در آن زمان به خانواده‌های آنها در این مورد اطلاعی داده نشد. در ابتدا اولیاء امور هرگونه دستگیری در ماه آبان انکار نموده و ادعا کردند که از محل بازداشت‌شدگان اطلاعی ندارند.^{۸۰} اما جامعه بهائیان شیراز مکرراً برای دریافت اطلاعات بیشتر اصرار می‌ورزید. عاقبت در اثر فشارهای جامعه بهایی، مقامات محلی تأکید کردند که این افراد دستگیر و در محل سپاه شیراز در بازداشت به سر می‌برند.^{۸۱}

از سی و نه تن بهایی شیراز که در آبان ۱۳۶۱ دستگیر شدند، نهایتاً بیست و هفت نفر آزاد گردیدند. برخی از آنان بلافاصله پس از دستگیری آزاد شدند، اما دیگران مانند آقایان پرویز گهرریز و حبیب‌الله حکیمی چندین سال در زندان به سر بردند.^{۸۲}

^{۷۵} «ظهارات کتبی علیا روحی‌زادگان درباره طاهره سیاوشی»، (مورخ ۱۴ مهر ۱۳۶۴) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران). طاهره پس از دستگیری اش که یکماه بعد از دستگیری شوهرش بوقوع پیوست، این اطلاعات را با هم سلولهای خود در میان گذاشت.

^{۷۶} «گفتگوی محمودنژاد»، رک. زیرنویس ۵۷، ص. ۳. خانم محمودنژاد آنچه اتفاق افتاد را این گونه تعریف می‌کند: «فردا صبح آنروز رفتم به زندان سپاه و گفتند که: «نه، به این حالتی که شما می‌گویید کسی را به این زندان نیاوردند.» شب گذشته، وقتی که پاسدارها می‌خواستند بروند، یک نوشته‌ای به ما دادند به این مضمون که ما این اساسها و آقای محمودنژاد و مونا را بردیم و امضا کرده بودند و حتی انوری را خودشان انبری امضا کرده بودند، یعنی به این حد سواد نداشتند ... در هر حال من نوشته را نشان دادم و گفتم: «من بچه و شوهرم را از شما می‌خواهم. من مطمئن ام که آمده‌اند اینجا.» چند تا تلفن زند و بالاخره بعد از مدتی گفتند: «بله، آوردیمشان اینجا.» و ما آنروز هر کاری کردیم لباسی، چیزی بدهیم، آنها [پاسدارها] قبول نکردند.» «گفتگوی محمودنژاد»، رک. زیرنویس ۵۷، ص. ۳.

^{۷۷} همان، ص. ۴. خانم محمودنژاد توصیف می‌کند که خانواده‌های زندانیان در طی تلاشهایشان برای کسب اجازه ملاقات با بستگانشان در زندان با چه وضعیت های نامعلوم و بی ثباتی روبرو می‌شدند: «وقتی می‌رفتم بیرون زندان، اول اسم آنهايي که اعدام شده بودند را می‌خواندند. آن وقت بستگان آنهايي که اعدام شده بودند، برای آنها لباس آورده بودند، میوه آورده بودند، پرتقال، سیب، و ... تمام اینها ول می‌شد تو دست و پا و [آنها] جیغ می‌زدند، شیون می‌کردند و برای اینکه دستگیر و زندانی نشوند، فامیل‌هایشان به‌زور آنها را می‌بردند و ما همیشه با این حالتها مواجه بودیم و در عین حال می‌ایستادیم و گوش می‌دادیم شاید یکی از عزیزان ما هم توی این شهدا باشند ... ساعت ۱ می‌رفتم و تا ساعت ۶-۷ توی زمستان، توی سرما، ما را نگه می‌داشتند و نمی‌گفتند که زندانیهای شما اصلاً ملاقات ندارند، شما بروید. ما می‌ایستادیم و آخر سر به ما می‌گفتند: «ملاقات ندارید، بروید.» همان.

^{۷۸} «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۱۳. روحی جهانپور تعریف می‌کند که تعدادی از ساکنان مسلمان شیراز درباره دستگیری های گروهی بهائیان شنیده و بسیار ناراحت بودند. برای مثال وی شنیده بود که یکی از سرنشینان تا کسی به‌دیگر سرنشینان می‌گفت: «خدای من! شنیده‌اید که شروع به دستگیری بهائیان شهر کرده‌اند و سعی می‌کنند که بهائیان را پیدا و دستگیر کرده و آنها را مسلمان کنند.» روحی همچنین گفتگویی بین دو مشتری مغازه را شنید که یکی می‌گفت چقدر از دستگیری پزشک مادرش که بهایی است، متأثر و آشفته است. روحی گفت: «بنظر می‌رسید که همه مردم شهر راجع به دستگیری ها شنیده بودند.» همان.

^{۷۹} «شهادتنامه شاهد الف.»، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۵. مقر سپاه شیراز واقع در انتهای خیابان سی متری در شیراز بود. (نگاه کنید به «شهادتنامه شاهد الف.»، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۳).

^{۸۰} «گفتگوی محمودنژاد»، رک. زیرنویس ۵۷، ص. ۳. «شهادتنامه شاهد الف.»، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۵، تعریف می‌کند که خانواده‌های زندانیان مطمئن نبودند آیا دستگیرشدگان آذرماه در [زندانی] سپاه نگهداری می‌شوند یا خیر. تا اینکه چند روز بعد یکی از پاسداران اعلام کرد تا چهل روز دیگر هیچگونه ملاقاتی نخواهد بود.

^{۸۱} «ظهارات کتبی میترا نیرومند، خواهر مهشید نیرومند»، مورخ ۱۸ خرداد ۱۳۶۹ [از این به بعد: «ظهارات میترا نیرومند» نامیده می‌شود]، ص. ۲. نامه‌ای از یک بهایی ساکن شیراز (که فهرست بهائیان دستگیرشده در ماههای آبان و آذر را ارائه می‌دهد) (تاریخ نامعلوم) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) آقای حکیمی بدت شش سال در زندان بود که در طی آن او را به زندان اوین در تهران منتقل ساختند و سپس

۴-۲. دستگیری‌های آذر ماه

در روز ۸ آذر ۱۳۶۱، پاسداران گروه دیگری از بهائیان را که نامشان در بازداشت‌های گروه اول از قلم افتاده بود، دستگیر کردند. اکثر دستگیرشدگان بهائینی بودند که در لجنه‌های مختلف جامعه بهایی خدمت می‌کردند، به‌خصوص افرادی که به‌نحوی با برنامه‌های جوانان یا تعلیم و تربیت مذهبی سر و کار داشتند.

گروه جدید بازداشت‌شدگان شامل خانمها عزت اشراقی، رویا اشراقی، آقای عنایت‌الله اشراقی، خانمها طاهره سیاوشی، علیا روحی‌زادگان، شیرین دالوند، روحی جهانپور، مینو انوری، و مهشید نیرومند بود. هم خانم جهانپور و هم خانم انوری شرح مشاهداتشان را در اختیار مرکز اسناد حقوق بشر ایران قرار دادند. خانم روحی‌زادگان نیز شرح مفصلی از وقایع زمان اسارتش را به‌طبع رسانده است.

این بار نیز، مانند اتفاقات آبان ماه، پاسداران فهرستی از نام بهائینی که قرار بود دستگیر شوند را به‌همراه داشتند. در یک مورد، پاسداران به‌منزل یکی از افراد مذکور در لیست رفتند و در آنجا بهایی دیگری را یافتند که نام او نیز در لیست بود، در نتیجه او را نیز دستگیر نمودند. به‌او گفته شد از آنجا که قرار بوده پاسداران بعداً به‌منزل وی بروند، حال که او اینجا است، بهتر است او را هم دستگیر کنند.^{۸۳} یک شاهد عینی که در زمان دستگیری آقای عنایت‌الله اشراقی حضور داشت، شرح می‌دهد که چگونه پاسداران منزل ایشان را تفتیش کردند:

آنها آن قدر قدرت داشتند که احتیاجی به‌حکم و مجوز برای تفتیش نبود، اما من به‌یاد دارم هنگامی که عنایت‌الله اشراقی در را به‌روی آنان گشود، آنها فقط کارتشان را که از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود نشان دادند و داخل شدند ... آنها همه چیز را تفتیش و بازرسی کردند و تمامی کتابها، اوراق، و عکسها را بردند. آنها یک ورقه کاغذ بزرگ (آ۴) همراه داشتند که یکی از پاسداران آن را از جیبش بیرون آورد. در دو طرف این برگه تعداد زیادی اسامی افراد نوشته شده بود. سپس آن پاسدار گفت «از این خانه ما این افراد را دستگیر و با خود می‌بریم». من گفتم «چرا؟» او گفت باید از آنها سوالاتی بکنیم. بعداً ما حدس زدیم احتمالاً زمانی که گروه اول دستگیر شدند، درباره اسامی افرادی که عضو هیئت‌های مختلف بوده‌اند، از آنان پرسیده‌اند و آنها هم این نامها را در اختیارشان گذاشته‌اند ... مقامات می‌خواستند ابتدا پیشروان جامعه را دستگیر، و بعد ادامه کار را از آنجا دنبال کنند.^{۸۴}

تمام دستگیری‌ها سبک مشابهی را دنبال می‌کرد. ماموران سپاه به‌منزل فرد مورد نظر رفته، اموال شخصی وی را، که بیشتر یا اشیاء قیمتی بود و یا آثار بهائی، ضبط و توقیف می‌کردند و سپس افراد مذکور در لیست را جلب و با خود می‌بردند. شاهد دیگری ماجرا را اینطور بیان می‌کند:

پاسداران ساعت ده شب وارد خانه شدند و پس از یک ساعت جستجو و تفتیش منزل، به‌دلیل سردرگمی ناشی از تشابه اسمی و سنی ما ... مجبور شدند منزل را ترک کرده و با دفتر کارشان مجدداً تماس بگیرند تا اطمینان حاصل کنند کدامیک از ما باید در آن شب دستگیر شود. به‌هر صورت، آنان در حالی که هویت فرد مورد نظرشان را شناسایی و تأیید کرده بودند، خیلی زود بازگشتند. در هنگام ورود، صراحتاً بیان کردند که مهشید [نیرومند] که

مجدداً او را به‌شیراز بازگرداندند. مرکز اسناد حقوق بشر ایران بر اساس گزارشهایی که اعضای خانواده آقای حکیمی و آقای گهرریز تهیه کرده‌اند، جزئیات آنچه بر این دو تن گذشته است را به‌دست آورده است.

^{۸۳} «شهادتنامه شاهد الف»، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۲.

^{۸۴} همان. صص. ۳-۱.

به تازگی در رشته فیزیک از دانشگاه فارغ التحصیل شده بود، را باید با خود ببرند و همچنین به ما اخطار کردند که هیچ یک از اعضاء خانواده مان در طی دو ساعت آینده که آنان در محل سکونت ما مشغول تفتیش خواهند بود، اجازه صحبت کردن با مهشید را ندارد. نمی توانستیم بفهمیم که دنبال چه می گردند ... در پایان آن شب، یعنی حدود ساعت دو بعد از نیمه شب، آنها تمام اشیاء توقیف شده را به داخل اتومبیلشان انتقال دادند.^{۸۵}

در روز ۸ آذر ۱۳۶۱، خانم مینو انوری، عضو لجنه محلی تربیت امری، به دیدن اعضاء خانواده اش رفته بود که خبر رسید بستگانشان محمد و فرشته انوری که هر دو اعضاء محفل روحانی مروودشت بودند،^{۸۶} دستگیر شده و به دنبال کسی می گردند که از دو کودک خردسالشان مراقبت کند. خانواده انوری در حال تدارک بودند که تیر، برادر مینو را برای تحویل گرفتن دو کودک مزبور بفرستند که دو مامور سپاه از راه رسیدند. آنها مینو و طاهره سیاوشی یعنی همسر جمشید سیاوشی، صندوقدار محفل روحانی محلی، که از خانواده انوری آپارتمانی اجاره کرده بود را دستگیر کرده و با خود بردند.^{۸۷} هر دوی این خانمها با هم به زندان سپاه منتقل شدند.^{۸۸}

من در صندلی جلو پهلوی طاهره نشسته بودم. نمی دانم چه کسانی در صندلی عقب نشسته بودند اما عقب اتومبیل پر بود. پاسداران به من و طاهره گفتند صورتهایمان را با چادر پیوشانیم و سرمان را روی زانوهایمان گذاشته و به بالا نگاه نکنیم ... آنها مرتباً فریاد می زدند «چشمه‌ایتان را ببندید! نگاه نکنید!» ... وقتی از اتومبیل پیاده شدیم چشمه‌ایمان را [با چشم بند] بستند. آنها مرتباً سرمان داد و فریاد می کشیدند. اصلاً نمی دانستیم چه خبر است.^{۸۹}



شیرین دالوند (راست) و روحیه جهانپور (چپ). به دلیل عدم تأمین به موقع وثیقه، شیرین دالوند در سن ۲۵ سالگی اعدام شد.

خانم روحی جهانپور و خانم شیرین دالوند تمام روز را صرف دیدار از خانواده‌های بهاییانی کردند که در ماه آبان به زندان افتاده بودند. هر دوی آنها احساس کرده بودند که در طول روز شخصی آنها را تعقیب می کند.^{۹۰} این دو خانم جوان دوستان صمیمی بودند و هر دو با هم در لجنه نوجوانان جامعه بهایی خدمت می کردند. ضمناً شیرین در منزل خانواده جهانپور اقامت داشت. حدود ساعت ۱۱ شب، پس از اینکه خانواده به خواب رفته بودند، هفت یا هشت مامور سپاه به خانه حمله کرده و

^{۸۵} «ظهارات میترا نیرومند»، رک. زیر نویس ۸۱، ص. ۲-۱.

^{۸۶} بعضی از توابع یا نواحی حومه شهرشیراز، مانند مروودشت و آباءه، تشکیلات اداری بهایی خودشان را داشتند

^{۸۷} «شهادتنامه انوری»، رک. زیرنویس ۴۹، ص. ۱.

^{۸۸} همان. ص. ۲.

^{۸۹} همان.

^{۹۰} همان.

روحی جهانپور تعریف می کند: «آنروز بعد از ظهر، من و شیرین برای ملاقات یکی از اعضاء خانواده، خانم گهرریز، که شوهرش در زندان بود، رفتیم. هنگام بازگشت به خانه، تصمیم گرفتیم با تاکسی برگردیم. ما با اتومبیل من نرفته بودیم به این دلیل که هرگاه برای ملاقات به زندان می رفتیم با اتومبیل خود می رفتیم و در نتیجه فکر کردم که ممکن است خودروی من را شناسایی کرده باشند. اما وقتی از تاکسی پیاده شدیم متوجه شدم که مردی ما را تعقیب می کند. هنگامی که به خانه نزدیک شدیم به شیرین گفتم «بیا به طرف مغازه ها قدم بزنیم و خود را مشغول ساخته و حتی چیزی از مغازه خریداری کنیم، شاید بتوانیم حواس او را پرت کنیم و قبل از اینکه او ما را ببیند به خانه بازگردیم». همین کار را هم کردیم اما پس از صرف مدتی طولانی در آنجا، همین که از فروشگاه خارج شدیم دیدیم او هنوز ما را تعقیب می کرد. به شیرین گفتم «بیا به قدم زدن ادامه بدهیم و به خانه نرویم»، اما متأسفانه همین که از نزدیک خانه عبور کردیم، مادرم از خانه بیرون آمد و ما را صدا کرد و گفت «خوب، بالاخره برگشتید.» در آن لحظه دیگر چاره‌ای جز رفتن به خانه نداشتیم. بنابراین داخل شدیم و شام صرف شد، اما من و شیرین هر دو می دانستیم که شخصی ما را از نزدیک تعقیب می کند». «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، صص. ۱۲ و ۱۴-۱۵.

اعلام کردند که برای دستگیری روحی و شیرین آمده‌اند. پاسداران هنگام جستجو و تفتیش منزل جهانپور، اعضای خانواده را با لفظ «نجس» خطاب می‌کردند.^{۹۱} بعدها خانم جهانپور تعریف کرد که ماموران سپاه اعمال خود را اینگونه توجیه می‌کردند:

هنگامی که آنها مرا دستگیر می‌کردند به من گفتند «ما می‌دانیم که داریم کار صحیحی انجام می‌دهیم، زیرا ما راه را برای آمدن حضرت مهدی هموار می‌سازیم». آنها خود را سربازان امام زمان^{۹۲} می‌خواندند. آنها می‌گفتند «ما باید از شر همگی شما خلاص شویم تا راه برای آمدن او هموار شود. تنها دلیل اینکه او هنوز نیامده وجود شما افراد نجس می‌باشد».^{۹۳}

خانم جهانپور همچنین آنچه را که به‌هنگام ورود او و خانم دالوند به‌زندان اتفاق افتاد، این گونه تعریف کرد:

به محض اینکه به‌زندان سپاه رسیدیم، آنها تکه پارچه‌ای به ما دادند تا چشمهایمان را ببندیم و سپس ما را از اتومبیل خارج کردند. یکی از پاسداران تکه کاغذی را به دست من داد و گفت که یک سر آن را بگیرم در حالیکه او سر دیگرش را گرفته بود و شیرین هم دنبال چادر من را گرفته بود، و به این شکل ما به راه افتادیم. پس از طی مسافتی، پاسدار به ما گفت «بنشینید اما با یکدیگر صحبت نکنید». ما هم فقط نشستیم ... ما سر و صداهای خیلی زیادی را می‌شنیدیم ولی نمی‌توانستیم چیزی ببینیم. می‌شنیدیم که به یکدیگر می‌گفتند «همه چیز را بنویس» ... یکی از پاسداران به طرف من آمده و پرسید «خواهرت چطور؟ آیا خواهرت هم فعال است؟ او در چه نوع فعالیتهایی دست دارد؟» و من گفتم «ما فعالیتهای دیگری نداریم». او مرتباً می‌پرسید «شما چه نوع تشکیلاتی دارید؟» من واقعاً نمی‌دانستم که آنها خیلی چیزها درباره ما می‌دانند. بنابراین گفتم «ما مانند سابق تشکیلات نداریم». سپس او خندید و رفت. بعد شنیدم که می‌گفت «بنویس، بنویس که چگونه خواهرش می‌گفت که آنهایی را که شما اعدام کرده‌اید هم بی‌گناه بودند. آنها فقط بهایی بودند. بنویس که چگونه مادرش با صدای بلند دعا و مناجات می‌خواند». ناگهان شنیدیم که فردی داخل شد و گفت «به همه بگو ما فرهاد را هم دستگیر کرده‌ایم. فرهاد رهبرشان است». آن موقع بود که فهمیدیم فرهاد بهمردی هم دستگیر شده است.^{۹۴}

در روز ۸ آذر، در مجموع چهل و یک نفر بهایی دستگیر شدند.^{۹۵} افرادی که همان شب زندانی شدند، از طریق دیگر زندانیان غیر بهایی اطلاع یافتند که تنها ساعتی قبل از ورودشان به‌زندان سپاه، مقامات زندان بهائینی که در آبان دستگیر شده بودند را به‌زندان عادل آباد، ندامتگاه دیگری در حومه شهر شیراز، منتقل کرده‌اند.^{۹۶} به‌زندانیا گفتند که مقامات سپاه می‌خواستند از هر گونه ارتباط میان این دو گروه جلوگیری به‌عمل آید.^{۹۷}

^{۹۱} همان. ص. ۱۵.

^{۹۲} امام زمان یا «ولی عصر»، اشاره‌ای است به امام دوازدهم.

^{۹۳} «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، صص. ۱۶-۱۵.

^{۹۴} «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، صص. ۱۷-۱۶.

^{۹۵} نامه‌ای از یک بهایی ساکن شیراز (که فهرست بهائیان دستگیرشده در ماههای آبان و آذر را ارائه می‌دهد) (تاریخ نامعلوم) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

^{۹۶} نگاه کنید به «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، صص. ۲۱ و ۲۷؛ «شهادتنامه انوری»، رک. زیرنویس ۴۹، صص ۳-۱.

^{۹۷} برای مثال نگاه کنید به «شهادتنامه شاهد د.» (مورخ ۹ مهر ۱۳۶۲) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) ص. ۴؛ «اظهارات محمودنژاد در ۱۵ بهمن ۱۳۷۹»، رک. زیرنویس ۵۴، ص. ۴.

۳-۴. تقاضای کمک و دادخواهی

بلافاصله پس از اولین دور دستگیری‌ها در آبان ۱۳۶۱، خانواده‌های زندانیان شیراز به‌منظور تظلم و دادخواهی به‌مقامات عالی‌رتبه قضایی دولت انقلابی و روحانیون مراجعه نمودند.^{۹۸}

والدین دکتر بهرام افغان سوابق و مدارک تمامی تلاش‌هایشان برای اطلاع اولیای امور از وضعیت دکتر افغان و فراهم نمودن موجبات آزادی وی نگاه داشته بودند. هنگامی که رینالدو گالیندوپل، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد برای بررسی وضعیت حقوق بشر در ایران، قرار شد در بهمن ۱۳۶۸ از ایران بازدید کند، والدین دکتر افغان مشروح این سوابق را تهیه و طی نامه‌ای برای گالیندوپل ارسال داشتند. فهرست اسامی بعضی مقامات بلندپایه کشور که طی درخواست استیناف و دادخواهی با آنها تماس گرفته شده به‌شرح زیر است:

رئیس جمهور ایران، نخست وزیر و وزیر کشور (طی تلگراف اول آبان ۱۳۶۱)؛ آیت‌الله منتظری در قم (طی نامه ۲۳ آبان ۱۳۶۱)؛ دادستان کل کشور، آیت‌الله ربانی املشی (طی تلگراف ۳ آذر ۱۳۶۱)؛ دادستان کل انقلاب شیراز (طی نامه ۶ آذر ۱۳۶۱)؛ امام جمعه (طی نامه ۷ آذر ۱۳۶۱)؛ حاکم شرع دادگاه انقلاب (طی نامه ۳۰ آذر ۱۳۶۱)؛ دومین دادخواهی به‌آیت‌الله منتظری و به‌دادستان کل دادگاه انقلاب شیراز (طی نامه ۲ دی ۱۳۶۱)؛ دومین دادخواهی به‌امام جمعه (طی نامه ۸ دی ۱۳۶۱)؛ دومین دادخواهی به‌دفتر نخست وزیر در تهران (طی نامه ۱۰ دی ۱۳۶۱)؛ شکوائیه خطاب به‌بخش تحقیقات عمومی تهران (طی نامه ۱۰ دی ۱۳۶۱)؛ شکوائیه به‌کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی در تهران (طی نامه دیماه ۱۳۶۱)؛ دادخواست کتبی به‌موسوی اردبیلی، رئیس دیوانعالی کشور در تهران (در دفتر ثبت اداره ریاست دیوانعالی کشور به‌تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۶۲، تحت شماره ۱۰۸۲۳۱/ب به‌ثبت رسیده است).^{۹۹}

۵. مراحل دادرسی کیفری

پس از انجام مراحل مقدماتی، هر گروه زندانی از دو مرحله بازجویی قبل از محاکمه و متعاقب آن یک جلسه کوتاه استماع و رسیدگی به‌پرونده در دادگاه، گذشت. مرحله اول یا بازداشت، خشونت‌آمیزترین قسمت بود. این مرحله یک دوره تحقیقات مقدماتی بود که توسط بازجویان نقابدار در زندان سپاه انجام می‌شد.^{۱۰۰} مرحله دوم یا بازپرسی به‌وسیله معاون دادستان و در محل ساختمان دادگاه انقلاب اسلامی شیراز انجام می‌شد. جلسه رسیدگی یا دادگاه به‌وسیله قاضی شرع اجرا می‌شد. آن دسته از زندانیان بهایی که به‌دادگاه برده شدند، یا محکوم به‌اعدام شدند و یا به‌آنها دستور داده شد که مبلغ هنگفتی پول وثیقه بگذارند تا موقتاً آزاد گردند.^{۱۰۱} اگر زندانی محکوم

^{۹۸} برای مثال نگاه کنید به «شهادتنامه شاهد د.» (مورخ ۹ مهر ۱۳۶۲) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) ص. ۴؛ «اظهارات محمودنژاد در ۱۵ بهمن ۱۳۷۹»، رک. زیرنویس ۵۴، ص. ۴.

^{۹۹} دادخواست مهدی افغان، پدر بهرام افغان، به رینالدو گالیندوپل، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد برای بررسی وضعیت حقوق بشر در ایران (مورخ ۷ بهمن ۱۳۶۸) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)

^{۱۰۰} «داستان علیا»، رک. زیرنویس ۳۶، ص. ۱۰۷. در طول دوران بازداشت، تعدادی از زندانیان را برای تحقیقات و سؤال و جوابهای طولانی مدت می‌پردند و بنابراین، این مرحله، بازجویی نامیده می‌شود.

^{۱۰۱} همان. صص. ۱۰۸-۱۰۷. دادگاه داریی‌هایی که بعنوان وثیقه گذاشته می‌شود را در صورتی که شخص پس از احضار مجدد به‌دادگاه، در موعد مقرر حاضر نشود، مصادره می‌نماید.

به اعدام می‌شد، بر اساس قانون اسلام رسماً به او چهار بار فرصت داده می‌شد تا ارشاد شده و به اسلام بازگردد، مرحله‌ای که آن را استتابه می‌نامند.

بیشتر اطلاعاتی که درباره روشهای بازجویی و طرز رفتار با زندانیان بهایی داده می‌شود، یا اتفاقاتی است که زندانیان برای اعضاء خانواده‌شان، زمانی که موفق به ملاقات آنها در زندان شدند تعریف کردند،^{۱۰۲} یا از زبان زندانیانی است که خود بعداً از حبس رهایی یافته‌اند. ملاقات در زندان فقط محدود به اعضاء درجه اول خانواده بود و بعضی اوقات مدت آن فقط ۵ دقیقه بود.^{۱۰۳}

۵-۱. بازداشت - تحقیقات مقدماتی

بعد از رسیدن به زندان سپاه، زندانیان مرد و زن را از هم جدا می‌نمودند، ولی تمام محبوسین باید مراحل یکسانی را طی می‌کردند. هنگامی که زندانیان بهایی وارد زندان شدند، در ابتدا قوانین زندان که در طی مدت بازداشت شامل حال آنها می‌شد را به آنها گوشزد کردند. بهائیان در زمره افراد نجس طبقه بندی می‌شدند و در نتیجه به آنها دستور می‌دادند که وسائل و لوازم شخصی‌شان نباید با لوازم زندانیان دیگر تماس داشته باشد.^{۱۰۴} حتی بند رختی که بهائیان از آن برای خشک کردن لباسهایشان استفاده می‌کردند باید از بند زندانیان دیگر جدا می‌بود.^{۱۰۵} بهائیان از خواندن ادعیه و مناجاتهای بهایی ممنوع شده بودند و اجازه نداشتند که به‌طور آشکار به انجام مناسک مذهبی خود بپردازند.^{۱۰۶}

پس از آنکه مطلع کردن بهائیان از قوانین زندان، آنها برای انجام مراحل اداری برده شدند. روحی جهانپور خاطراتش را اینطور بازگو می‌کند:

آنها به ما گفتند که صف ببندیم و قبل از خروج از سلول به‌هریک از ما پارچه‌ای دادند تا چشمانمان را ببندیم. ما باید چادرهای یکدیگر را با دست می‌گرفتیم و با این وضع به‌اطاقی رفتیم که در آنجا از ما عکس گرفتند و به‌هر یک از ما شماره‌ای برای پرونده‌هایمان دادند ... پس از پرسیدن نام و فامیل، از هر یک از ما سؤال کردند که جرمان چیست و ما پاسخ دادیم «بهائی» و آنها هم آن را انکار نکردند.^{۱۰۷}

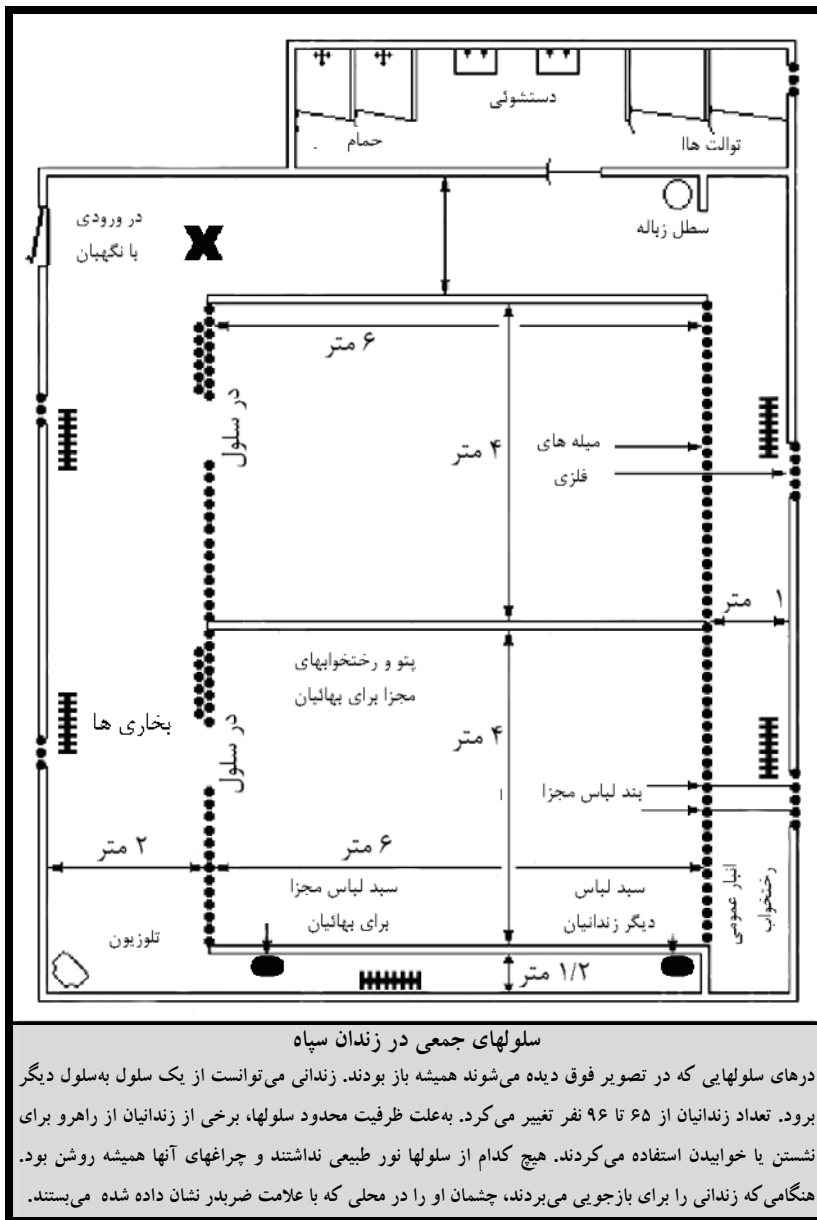
^{۱۰۲} همان طور که قبلاً گفته شد، خانواده‌ها گزارش دادند که به‌آنان (برای زندانیان زن حداقل بمدت ۲۸ روز و برای زندانیان مرد بمدت ۴۰ روز) اجازه ملاقات ندادند. نگاه کنید به «شهادتنامه شاهد الف»، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۵؛ «گفتگوی محمودنژاد»، رک. زیرنویس ۵۷، ص. ۴. «شهادتنامه شاهد الف»، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۶؛ «گفتگوی محمودنژاد»، رک. زیرنویس ۵۷، ص. ۵. هر دو ذکر می‌کنند که زمان ملاقاتها ۵ دقیقه بود. روزهای مخصوص ملاقات برای زنان و مردان، جدا بود: شنبه‌ها برای خانمها و چهارشنبه‌ها برای آقایان. منابع مختلف نشان می‌دهند که یک طرح تبعیض بر علیه بهائیان وجود داشت. از آنجایی که مأمورین زندان بهائیان را نجس محسوب می‌کردند، آخرین گروه ملاقاتی بهائیان بودند تا مأمورین زندان بتوانند بعد از خروج آنها زمین محل ملاقات را آب بکشند تا دوباره "ظاهر" شود. «شهادتنامه شاهد الف»، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۶.

^{۱۰۳} «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۱۷، که شرح می‌دهد چگونه بهائیان صبح روز پس از دستگیری، توسط مسئول بند از این قوانین مطلع شدند. بر طبق اظهارات یکی از زندانیان که در کتاب «دنیای بهایی نوزدهم»، رک. زیرنویس ۷۱، ص. ۲۶۳، درج گردیده، این قوانین به‌دستور حاکم شرع اعمال می‌شد.

^{۱۰۴} «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۱۷. به‌زندانان بهایی که مسئول شستن ظروف در آشپزخانه بودند گفته شده بود که پس از تمیز کردن ظروف، مرحله آبکشی را انجام ندهند زیرا که اینکار، ظروف را برای زندانیان دیگر نجس می‌سازد. بنابراین یک زندانی مسلمان را می‌آوردند که ظروف شسته و کفی را آب بکشد. «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۱۸.

^{۱۰۵} همان، صص. ۱۷-۱۸.

^{۱۰۶} همان، ص. ۲۰.



پس از انجام مراحل اداری، بیشتر زندانیان به یکی از دو سلول بزرگ زندان بازگردانده شدند، یعنی محلی که آنها باید دوره حبس را در آن به سر می‌بردند.^{۱۰۸} ولی افرادی که اعضاء پیشرو و شاخص جامعه بودند، همچون آقایان یدالله محمودنژاد، و جمشید سیاوشی و خانم نصرت یلدایی را از دو گروه اصلی جدا ساخته و در محل دیگری از زندان محبوس ساختند.^{۱۰۹}

همه بازداشت‌شدگان مکرراً بازجویی می‌شدند. به نظر می‌رسید که بازجویان دو هدف اصلی داشتند: اول، جمع‌آوری اطلاعات بیشتر درباره اعضاء و فعالیتهای جامعه بهائی، و دوم سعی در متقاعد ساختن زندانیان به انکار دین خود و گرویدن به دین اسلام. برای حصول این مقاصد، بازجویان ترفندهایی را به کار می‌گرفتند تا زندانیان را خسته و فرسوده نمایند، از جمله بازجوییهای فردی، بازجوییهای گروهی، بازجوییهای رو در رو، و بالاخره تهدید به شکنجه و یا اعمال آن.

بازجوییهای فردی

در طول چند ماه اول بازداشت، زندانیان تحت بازجوییهای طولانی چهارده ساعته یا بیشتر قرار می‌گرفتند. گاهی اوقات جلسات بازجویی شفاهی بود و برخی اوقات هم از زندانیان می‌خواستند که به سوالات مندرج در پرسشنامه، کتباً پاسخ دهند. گاهی هم زندانیان را مجبور می‌کردند تا در هنگام بازجویی، آنچه گفته می‌شد را روی کاغذ بنویسند. معمولاً طی بازجوییهای شفاهی چشمهای بهائیان را می‌بستند. هنگامی که لازم بود زندانی مطلبی را

^{۱۰۸} نگاه کنید به نمودار سلول نگهداری خانمها در سپاه شیراز. مرکز اسناد حقوق بشر ایران بر این باور است که زندانیان مرد نیز در شرایط مشابهی نگهداری می‌شدند.
^{۱۰۹} «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۲۷؛ «نامه شاهد ه-»، مورخ ۱۴ آذر ۱۳۶۱ (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)

بنویسد، آنوقت بازجو به صورت خود نقاب می‌زد. علاوه بر تمام این ملاحظات برای حفظ هویت بازجوها، زندانیان معمولاً متوجه می‌شدند که در طول هر دو نوع بازجویی، آنها رو به دیوار قرار گرفته‌اند.^{۱۱۰}

خانم روحی جهانپور که پیش از آزادی از زندان، هر دو مرحله بازداشت و رسمی بازپرسی را گذرانده بود، بعداً سؤالاتی را که در طول بازجویی از وی پرسیده شده بود، به دقت جمع‌آوری نمود. او متوجه شد که طی بازجویی یک سؤال مشابه مکرراً پرسیده می‌شد به طوری که بازجو اغلب چندین ساعت را صرف پرسیدن همان سؤال می‌کرد. خانم جهانپور می‌گوید برخی از معمول‌ترین پرسشها از این قبیل بودند:

بهاییت را تعریف کنید ... تا چه اندازه بهایی هستید ... تا کجا حاضرید بهایی باشید ... کلیه بهاییانی که در شیراز می‌شناسید با ذکر نام، آدرس، شغل سابق و حال ... کلیه بهاییان در ایران ... کلیه بهاییان در خارج از کشور، هر کدام که می‌شناسید اسم و آدرس و مشخصات را بنویسید ... از چه سنی تسجیل شدید؟ ... از چه سنی رأی دادید؟ ... به چه کسانی برای عضویت محفل رأی دادید؟ ... اعضای محفل را از آن سالی که تسجیل شدید تا کنون بنویسید ... آیا به کلاس درس اخلاق رفته‌اید؟ چند کلاس رفته‌اید؟ ... در کدامیک از احتفالات، مجمعه‌ها، گروه‌ها و کلاسهای تزئین معلومات شرکت کرده‌اید. آیا به صندوق خیریه کمک کرده‌اید؟ اگر کرده‌اید چه مقدار؟ ... ناظم ضیافت ناحیه خود را بنویسید ... واقف محل خود را بنویسید ... معاونین ایادی را نام ببرید ... ایادیان بهایی^{۱۱۱} را نام ببرید ... مشاورین را نام ببرید ... اعضای محفل ملی را نام ببرید ... معلمین درس اخلاق خود را نام ببرید ... چه کسی تبرعات را به اسرائیل می‌فرستاد؟ ... آیا حاضرید دست از اعتقاد خود بردارید؟^{۱۱۲}

شاهد دیگری هم شبیه همین مطالب را بازگو می‌کند:

آنها از ما یک سری سؤالاتی را می‌پرسیدند که هیچ ربطی به ما نداشت، مانند «چگونه پول به اسرائیل می‌فرستید؟»، «برای فعالیتهای جاسوسیتان با چه کسی تماس می‌گیرید؟» و سؤالاتی از این قبیل که به تدریج دریافتند با ما ارتباطی ندارد.^{۱۱۳}

بازجوها به زندانیان بهایی شدیداً فشار می‌آوردند تا اعتقادات مذهبی خود را انکار کنند. آنها زندانیان بهایی را «کافر» خوانده و به آنها می‌گفتند برای نجات جانشان تنها دو راه وجود دارد: یا اسلام بیاورند یا اعدام شوند.^{۱۱۴} امتناع بهائیان از توبه غالباً منجر به نطقهای عقیدتی طولانی توسط پاسداران درباره عقاید بهایی می‌شد. در یکی از این جلسات، بازجوی خانم فرخنده محمودنژاد سعی کرد ایشان را طوری سؤال پیچ و کلافه نماید تا پاسخهای این خانم نشان‌دهنده تهدید سیاسی اعتقادات بهایی برای جمهوری اسلامی است. خانم فرخنده محمودنژاد تعریف می‌کند:

^{۱۱۰} «شهادتنامه جهانپور»، ر.ک. زیرنویس ۳۵، صص. ۲۴ و ۳۲ و ۳۶-۳۷؛ «شهادتنامه کتبی فرشید ارجمندی» (به تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۸۴) [از این به بعد: «شهادتنامه ارجمندی»] (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) ص. ۳۸.
^{۱۱۱} این اشاره به یکی از سمتهای اداری تشکیلات بهایی است.
^{۱۱۲} «شهادتنامه جهانپور»، ر.ک. زیرنویس ۳۵، صص. ۳۶-۳۵.
^{۱۱۳} «شهادتنامه شاهد الف»، ر.ک. زیرنویس ۵۶، ص. ۷.
^{۱۱۴} «داستان علیا»، ر.ک. زیرنویس ۳۶، ص. ۷۶.

او در حدود هفت یا هشت ساعت همان سؤالات را مکرراً از من می‌پرسید و من بی‌نهایت خسته بودم. در طی این مدت، من اجازه نداشتم از دستشویی استفاده کنم یا یک لیوان آب بنوشم ... او آخرین سؤالش را مکرراً، طی دو ساعت آخر بازجویی از من می‌پرسید و آن سؤال این بود: «ما شماها را به زندان می‌اندازیم، شکنجه می‌دهیم، شلاق می‌زنیم و به شما بی‌عدالتی می‌کنیم، ما به شما توهین می‌کنیم و آخر کار هم شما را می‌کشیم. آیا شما بر علیه ما قیام نمی‌کنید تا از ما انتقام بگیرید؟» من پاسخ دادم «خیر». اما او باز پرسید «چرا؟» من هم جواب دادم «زیرا هدف ما حصول صلح و وحدت جامعه بشری است. اگر ما هم مثل شما عمل کنیم، ما هم مانند شما خواهیم بود و این انتقام جویی تا ابد ادامه خواهد یافت و در نتیجه هیچکس پیروز نخواهد شد.» باز او مشابه همین سؤالات را مطرح کرد و من هم پاسخهایی به آنها دادم ...^{۱۱۵}

پس از یک بحث تند میان خانم محمودنژاد و بازجو درباره موضوع بی‌عدالتی در کتب و رسایل بهایی، بازجو که کاملاً ناامید و عاجز شده و حالت دفاعی به خود گرفته بود، پرسید:

«آیا منظورتان این است که ما ظالم و متعدی هستیم؟» من جواب دادم: «من که چنین مطلبی نگفتم، شما بودید که گفتید بی‌عدالت هستید و انسانها را می‌کشید». این مکالمه برای چندین ساعت ادامه یافت و من مجبور بودم تمام آن را به‌طور همزمان بنویسم. من بی‌نهایت خسته بودم، حالت تهوع و سرگیجه داشتم و تقریباً داشتم بیهوش می‌شدم. به‌او گفتم دیگر بیش از این قادر به نوشتن نیستم. او به‌صورتم نگاه کرد و از رنگ پریدگی‌ام متوجه شد که حالم خوش نیست ... آنها از مشاهده زجر کشیدن ما لذت می‌بردند.^{۱۱۶}

اگرچه بازجوها سعی می‌کردند هویت حقیقی‌شان را پنهان نمایند، اما بعضی از محبوسین بهایی که قبلاً، هنگام خشونت‌های گذشته بر علیه بهائیان در شیراز به زندان افتاده بودند، متوجه شباهتها و ارتباط میان دستگیری‌های گذشته و این سری شدند. خانم روحی جهانپور که در اسفند ۱۳۶۰، یکبار دستگیر شده بود، یعنی هفت ماه پیش از دستگیری‌های پائیز همان سال، توانست صدای بازجویش را تشخیص دهد:

پس از اینکه نشستیم، بازجو از من پرسید: «مرا می‌شناسی؟» گفتم: «من شما را نمی‌شناسم اما از صدایتان حدس می‌زنم که شاید شما همان بازجوی سابق من هستید. صدایتان برایم آشناست.» او گفت: «احتیاجی نیست به‌تو بگویم که اینجا زندان است و خانه خاله نیست، دیگر مانند پارسال هم نیست. سال قبل کمیته^{۱۱۷} تو را دستگیر کرده بود، امسال سپاه پاسداران تو را دستگیر کرده است.»^{۱۱۸}

^{۱۱۵} «اظهارات محمودنژاد در ۸ فروردین ۱۳۸۰»، رک. زیرنویس ۶۷، ص. ۳۸. همانطور که در زیرنویس ۶۹ ذکر شد، خانم محمودنژاد با دستگیرشدگان ماههای آبان و آذر بازداشت نشد، بلکه در دیماه ۱۳۶۱، هنگامی که برای پیگیری پرونده دخترش مونا به‌دفتر زندان رفته بود، دستگیر و بازداشت شد.

^{۱۱۷} «اظهارات محمود نژاد در ۸ فروردین ۱۳۸۰»، رک. زیرنویس ۶۷، ص. ۳۸.
^{۱۱۸} این به‌اولین دستگیری روحی جهانپور در اسفند ۱۳۶۰ اشاره می‌کرد. دیوید منشری، مورخ، توضیح می‌دهد: «کمیته‌ها در دوران پیش از سقوط شاه به‌سرعت تشکیل و توسعه یافتند و با برپایی تظاهرات و اعتصابات سهم عمده‌ای در سقوط شاه داشتند. کمیته‌ها ... در شهرها و مناطق مختلف و معمولاً با کمک و رهبری روحانیون برجسته تشکیل می‌شدند. پس از به‌قدرت رسیدن خمینی، با این تصور که وجودشان برای ترویج اهداف انقلاب و در صورت لزوم، دخالت در ادارات محلی، لازم است، کمیته‌ها کماکان برقرار ماندند و این بعلت ضعف دولت مرکزی براحتی

به بهاییانی که قبلاً دستگیر شده بودند، می‌گفتند که این دستگیری‌های جدید تقصیر شماسست و اگر شما دفعه قبل در ارتباط با فعالیتهای جامعه‌تان بیشتر با ما همکاری می‌کردید، الان دوستانتان در چنین وضعیت ناگواری گرفتار نبودند.^{۱۱۹}

هنگامی که روشهای معمول بازجویی کارگر نبود، بازجوها اغلب از شیوه دیگری استفاده می‌کردند. آنها یک عضو سرشناس جامعه بهایی را که در زندان بود، مجبور می‌ساختند تا در جلسه بازجویی حاضر شده و فرد مورد بازجویی را تشویق نماید که بهتر به‌سؤالات پاسخ بدهد. آقای یدالله محمودنژاد که یکی از اعضای هیئت معاونت بود، غالباً مجبور می‌شد که این کار را انجام دهد. آقای محمودنژاد در مدت بازداشت مکرراً شکنجه شده بود و برای اینکه بتواند بهائیان زندانی را از شلاق خوردن نجات دهد آنها را تشویق می‌کرد تا صادقانه به‌سؤالات پاسداران پاسخ دهند:^{۱۲۰}

[آقای محمودنژاد] به‌دوستان چنین می‌گفت: ما مسئله پنهانی نداریم. حقایق امر بهایی و روش تشکیلات بهایی را صراحتاً به‌آنها بگویید.^{۱۲۱}

احتمالاً آقای محمودنژاد معتقد بود که با امتناع ورزیدن زندانیان از سخن گفتن، تنها سوءظن رژیم شدت یافته و شاید رفتار وحشیانه‌تری را برانگیزد.^{۱۲۲}

بازجویی‌های گروهی

علاوه بر بازجویی انفرادی زندانیان، مقامات زندان بازجویی‌های گروهی هم برگزار می‌کردند که در آن تمامی اعضای یک لجنه خاص را در یک اتاق گرد هم می‌آوردند با این امید که بتوان از پاسخهای آنها برای به‌دام انداختن دیگر افراد لجنه استفاده کرد. بار دیگر آقای محمودنژاد را می‌آوردند تا اعضای آن لجنه را تشویق نماید که اطلاعات لازم را درباره فعالیتهای هیئت‌شان در اختیار بازجوها قرار دهند.^{۱۲۳}

میسر بود. "دیوید منشری، «ایران: یک دهه انقلاب و جنگ» [IRAN: A DECADE OF WAR AND REVOLUTION] (۱۹۹۰) ص. ۸۲ [از این به بعد: «منشری»].^{۱۱۸}

«شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، صص. ۲۱-۲۲. روحی جهانپور قبلاً در اسفند ۱۳۶۰ دستگیر و درباره فعالیتهایش در جامعه بهایی، مورد بازجویی قرار گرفته بود. «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، صص. ۱۲-۴.

همان. ص. ۲۲. (بازگو می‌کند که به‌روحو جهانپور گفته شد: «سال قبل ... افرادی مانند شما به‌اینجا آمدند و چیزی نگفتند و نتیجه‌اش اینست که می‌بینید - بعلت وجود شما و افرادی مانند شما که دهانشان را بستند و سکوت کرده و اطلاعاتی به‌ما ندادند، حال شما مجبور شده‌اید که همه چیز را بگوئید؛ درباره خودتان، درباره دیگران؛ درباره تشکیلات؛ موسسات؛ و مسائل دیگر»).

حیبت‌الله حکیمی، «دادرسی در مراجع قضایی» (سند بدون تاریخ می‌باشد.) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران). در زندان معمول به‌هم که مجازات تعزیر برای گفتن هر دروغ ۷۴ ضربه شلاق مقرر شود. (نگاه کنید به‌قسمت «تهدید به‌شکنجه و اعمال آن»).

۱۲۲ حیبت‌الله حکیمی، «دادرسی در مراجع قضایی» (سند بدون تاریخ می‌باشد.) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران). برای مثال نگاه کنید به «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۲۵ (می‌نویسد: «مأمورین دو سه تن از زندانیان را به‌طرز بدی شلاق زده بودند و آقای محمودنژاد تصمیم گرفته بود که زندانیان باید اطلاعات لازم را درباره تشکیلات بهایی در اختیار بازجوها قرار دهند. تصور

همین‌طور که آقای محمودنژاد این تصمیم را گرفته بود تا بتواند افراد بیشتری را از شلاق خوردن نجات دهد»).

در این زمان بسیاری از زندانیان بهایی تردید داشتند که آیا باید درباره فعالیتهایشان در ارتباط با جامعه بهایی صحبت کنند یا نه، زیرا مطمئن نبودند کدام اطلاعات ممکن است سبب تنبیه بیشتر خودشان و یا دیگر بهائیان زندانی بشود. آقای محمودنژاد احساس کرد که ادامه سکوت بهائیان درباره فعالیتهایشان باعث تشدید این سوءظن که جامعه بهایی یک سازمان جاسوسی است توسط مأمورین می‌گردد. چندین تن از شهود بازگو کردند که راهنمائی‌های آقای محمود نژاد به‌آنان اطمینان بخشید که می‌توانند درباره فعالیتهایشان شفاف باشند. نگاه کنید به «داستان علیا»، رک. زیرنویس ۳۶، ص. ۸۰ «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۲۲.

خانم علیا روحی‌زادگان یکی از اعضای لجنه محلی حفظ و صیانت بهاییان،^{۱۲۴} همراه با ۱۵ یا ۱۶ تن دیگر از همکارانش در این لجنه مورد بازجویی قرار گرفتند.^{۱۲۵} زندانیان اغلب فقط باید به‌حس شنوایی خود تکیه می‌کردند و غالباً درک درستی از زمان و مکان خود و یا حضور افراد نداشتند، زیرا افراد مختلفی به‌اطاق وارد و یا از آن خارج می‌شدند. خانم روحی‌زادگان صدای آقای محمودنژاد را شنید که آنها را تشویق به همکاری بیشتر می‌کرد، اما نمی‌توانست تشخیص دهد آیا آقای محمودنژاد در اطاق حضور دارد و یا اینکه بازجویان نوار ضبط شده‌ای از صدای او را پخش می‌کنند.^{۱۲۶} بازجویان می‌خواستند اسامی بهاییانی که پس از توبه از بهائیت و گرویدن به اسلام، از اعضای این لجنه درخواست کمک کرده‌اند را به‌دست آورند. چنین اطلاعاتی مخصوصاً خیلی حساس بود، زیرا اگر کسی مسلمان شده و سپس به‌دین قبلی خود باز گردد، مرتد محسوب می‌شود، و این جرمی است که مجازات آن در ایران مرگ است.^{۱۲۷} خانم روحی‌زادگان در خاطراتش یکی از جلسات بازجویی خود را این‌گونه تعریف می‌کند:

بازجو به‌همه ما گفت: «اگر به‌ما نام دیگر بهاییان را ندهید شما را آنقدر شکنجه می‌کنیم تا بمیرید». او در حالیکه به‌فرهاد به‌مردی اشاره می‌کرد، گفت: «مخصوصاً تو! تاکنون تو را ۲۰۰ ضربه شلاق زده‌ایم اما هنوز هم حاضر نیستی آدرس برادرت در تهران را به‌ما بدهی».^{۱۲۸} سپس او به‌یکی از مأموران گفت که بروند و آقای محمودنژاد را بیاورند تا قبل از شروع بازجویی ما را نصیحت کند که نام دیگر بهاییان را در اختیار پاسداران بگذاریم.^{۱۲۹}

پس از آزادی از زندان، خانم روحی‌جهانپور اهتمام به‌گردآوری و نگارش سؤالاتی کرد که طی بازجویی‌های گروهی هیئت محلی نوجوانان، که وی عضو آن بود، از آنها به‌عمل می‌آمد. بسیاری از این پرسشها جنبه کلی داشته و عنوان کردن آنها در چنین جلساتی بسیار معمول است:

آیا حاضرید دست از عقیده خود بردارید؟ ... آیا همه شما بهایی هستید؟ ... شناسایی تمام عکسها^{۱۳۰} ... جریان دستگیری سال گذشته خود را به‌طور کامل شرح بده و حتی بنویس که

^{۱۲۴} هیئت صیانت با بهاییانی ملاقات می‌کرد که قبلاً تحت فشار مجبور به‌انکار عقیده و تغییر دین شده بودند و اکنون می‌خواستند با کمک این هیئت به‌جامعه بهایی بازگردند.

^{۱۲۵} «داستان علیا»، رک. زیرنویس ۳۶، صص. ۸۳-۸۲.

^{۱۲۶} همان. ص. ۸۰. مینو انوری بازگو می‌کند که یکبار توانست پنهانی به‌اطراف اطاق بازجویی نگاه کند: «یکبار من زیرچشمی از لای چادرم نگاه کردم و دیدم کسی در اطاق نیست. دیدم یک میز فلزی آنجا بود و روی آن یک گیتار قرار داشت که متوجه شدم آن گیتار برادرم نیز است. گمان می‌کنم آن را از خانه سیمین آورده بودند چون در آنجا برای فعالیتهای هیئت جوانان از آن استفاده می‌شد ... وقتی که بازجو برگشت گیتار را برداشت و نزدیک من آمده گیتار را نزدیک گوش من گرفت و بر سیمهای آن نواخت. بعد صورتش را نزدیک گوش من آورده و پرسید: «خوشت می‌آید؟» من آنچنان می‌لرزیدم که حتی قادر به‌جواب دادن نبودم. سپس او گیتار را کنار گذاشت.» «شهادتنامه انوری»، رک. زیرنویس ۴۹، صص. ۷-۸.

^{۱۲۷} علیا روحی‌زادگان بازگو می‌کند: «من گیج و وحشت زده بودم و نمی‌دانستم چه باید بکنم. آیا باید نامهای دیگران را ذکر کنم؟ من نامهای افرادی را بخاطر داشتم که تحت فشار مجبور به‌تغییر عقیده شده بودند و سپس گریان به‌هیئت صیانت مراجعه کرده بودند. نگران بودم که اگر پاسداران این نامها را پیدا کرده و این افراد را به‌زندانبیاورند، آنها را اینقدر شکنجه می‌دهند تا دوباره کتمان عقیده کنند. با این فکر تصمیم گرفتم از ذکر نامها کاملاً خودداری کنم.» «داستان علیا»، رک. زیرنویس ۳۶، صص. ۸۰ و ۸۲. تفسیر دولت جمهوری اسلامی ایران از قانون اسلام، بر اساس موازین شیعه جعفری اثنی عشری، عنوان می‌کند که بازگشت از اسلام به‌دین دیگر - ارتداد - جرم محسوب شده و در اکثر حالات مجازاتش مرگ است. نگاه کنید به‌آیت‌الله روح‌الله خمینی، «تحریر الوسیله» (بیروت: توزیع دارالتعارف للمطبوعات) صص. ۳۶۶ و ۴۹۵-۴۹۴ (۱۳۶۳).

^{۱۲۸} اشاره به‌فرید به‌مردی که از اعضای سومین دوره محفل روحانی ملی ایران بود. وی عاقبت دستگیر و در سال ۱۳۶۵ اعدام شد.

^{۱۲۹} «داستان علیا»، رک. زیرنویس ۳۶، ص. ۸۱. علیا روحی‌زادگان بازگو می‌کند که آقای محمود نژاد تلاش کرد تا هویت افرادی که تغییر آئین داده اما بعداً به‌جامعه بهایی بازگشته بودند، محفوظ بماند. همان، ص. ۸۰.

^{۱۳۰} این سؤال درباره عکسهایی بود که پاسداران از منازل بهاییان ضبط کرده بودند؛ از زندانیان خواسته می‌شد که نام تمام افرادی که در هر عکس بودند و نیز سال گرفتن عکس را بنویسند. «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۳۳.

چه کسی تو را محاکمه کرد و چگونه آزاد شدی ... سمتهای خود را در تشکیلات بهایی بنویسید ... اعضای لجنه نوجوانان را نام ببرید با ذکر آدرس، شغل، گذشته و حال ... فعالیت لجنه را بنویسید ... چند هیئت زیر نظر لجنه بود ... چند هیئت زیر نظر شما بود ... چند نوجوان زیر نظر مستقیم شما بود ... مسئول تشکیل چند کلاس بودید ... مسئولیت چه ناحیه‌ای به عهده شما بود ... اسامی نوجوانان بهایی ... نام آنها را که در جلسات شرکت می‌کردند بنویسید ... جلسات در چه محل‌هایی تشکیل می‌شد؟ ... لجنه در کجا تشکیل می‌شد؟ ... رابط محفل چه کسی بود؟ ... چه کسی شما را برای لجنه دعوت کرد؟ ... رابط لجنه با محفل چه کسی بود؟ ... ناظم و منشی لجنه چه کسانی بودند؟ ... از طرف محفل چه مقدار به لجنه کمک می‌شد؟ بودجه لجنه ... رابط ملی چه کسی بود؟ ... چند مرتبه در کانونشن شرکت کردید؟ ... اعضای لجنه تربیت امری را با ذکر آدرس و شغل و محل کار گذشته و حال بنویسید ...^{۱۳۱}

بازجویی‌های رو در رو

بازجوها همچنین غالباً از روش بازجویی‌های «رو در رو» استفاده می‌کردند که در آن از دو زندانی که در مقابل یکدیگر ایستاده و یا نشسته بودند، همزمان پرس و جو می‌کردند. بازجوها اغلب از زندانیان یک سؤال را می‌پرسیدند و منتظر می‌ماندند تا پاسخها را مقایسه کرده و با مشاهده هر گونه تناقضی در جواب اعتراض نمایند. به‌عنوان مثال خانم فرشته انوری و خانم مینو انوری هر دو با آقای محمودنژاد بازجویی رو در رو داشتند.^{۱۳۲} علاوه بر بازجویی‌های گروهی، افرادی که در هیئت‌های بهایی خدمت کرده بودند غالباً مجبور بودند با یکی دیگر از اعضاء همان هیئت، در یک بازجویی رو در رو نیز شرکت کنند. خانم روحی جهانپور و خانم سیمین صابری که هر دو عضو لجنه تربیت امری بودند، دقیقاً در چنین وضعیتی قرار گرفتند.^{۱۳۳}

گاهی اوقات اعضاء خانواده به‌صورت رو در رو مورد بازجویی قرار می‌گرفتند فشار وارد بر آنها بیشتر شود. به‌عنوان مثال، خانم روحی جهانپور چنین تعریف می‌کرد که خانم زرین مقیمی را فقط به‌منظور بازجویی رو در رو با پدرش، آقای حسین مقیمی، از زندان عادل آباد به‌زندان سپاه بردند تا سؤالاتی را از آقای مقیمی بپرسند.^{۱۳۴}

در تشکیل پرونده بر علیه یک نوجوان بازداشت شده، خانم مونا محمودنژاد، مقامات زندان تنها به گزارشهای ارائه شده توسط مسئولین دبیرستان وی استناد کردند. بخش اداری دبیرستان مونا تحت کنترل انجمن ضد بهایی حجتیه درآمده بود که به‌خود اجازه تفتیش عقاید از دانش‌آموزان بهایی را می‌دادند. مونا در دفاع از دینش و نیز درباره بدرفتاری با بهاییان شجاعانه سخن می‌گفت. وی در جلسات بازجویی‌اش با بازجویان همکاری نمی‌کرد و بنابراین بازجوها به‌پدر وی، آقای یدالله محمودنژاد، روی آوردند که دخترش را متقاعد سازد تا کمتر مقاومت نماید. بدین منظور، پدر و دختر را دو مرتبه با یکدیگر رو به رو کردند.^{۱۳۵}

۱۳۱ همان، صص. ۳۲-۳۴.

۱۳۲ همان، ص. ۳۲.

۱۳۳ همان، ص. ۳۷.

۱۳۴ همان، ص. ۲۷.

۱۳۵ حیات‌الله حکیمی، «دادرسی در مراجع قضایی» (سند بدون تاریخ می‌باشد.) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)

تهدید و اعمال شکنجه

هنگامی که روشهای معمول بازجویی ناموفق می‌ماند، بازجویان زندان سپاه به اعمال خشونت‌های جسمی متوسل می‌شدند، عملی که آنرا تعزیر می‌نامیدند.^{۱۳۶} تعزیر اصطلاحی است در حقوق اسلامی به معنای «مجازات اختیاری» که معمولاً به صورت شلاق اعمال می‌شود. مأموران زندان اعضاء هیئتهای اصلی اداری بهایی را تحت فشارهای بسیار شدید قرار می‌دادند تا اطلاعاتی راجع به جامعه بهایی شیراز از آنها به دست آورند. این افراد در حبس انفرادی نگاه داشته شده و اگر ثابت می‌شد که همکاری نکرده‌اند، مکرراً تعزیر می‌شدند.

آقای حبیب‌الله حکیمی یک نمونه جلسه تعزیر را به شکل زیر توصیف کرد:

[زندانی را] بر روی تخت می‌خوابانند، مچهای دست و پا را به تخت و دو شصت پا را به هم می‌بستند و بر کف پا می‌نواختند و یا مردان را دمر می‌خوابانند و بر بدن لخت آنها می‌زدند که خون جاری می‌شد و روز یا روزهای بعد بر روی همان پای باند پیچی شده یا بدن مجروح دوباره برای گرفتن اقرار می‌نواختند ... دژخیمان که همگی به نام عبدالله نامیده می‌شدند و می‌بایست با سرعت کار خود را تمام کنند با همان شلاقهای آلوده به جان دیگری می‌افتادند و باعث جراحات شدید و عوارض بسیار می‌شدند.

دکتر احمد مظلوم جهرمی که دو ماه در جبهه ... خدمت [کرده بود و] او را دستگیر و زندانی ... [کرده بودند] و از همان شلاقها بر پشتش نواختند، در اثر آلودگی آن دانه‌های ریز چرکی بر پشتش ظاهر شد. به شوخی به آنها گفت در جبهه من برای دوستان شما سرنگ یکبار مصرف به کار می‌بردم شما هم لااقل می‌خواستید از شلاق یکبار مصرف استفاده کنید. این باعث خنده همگی شد.^{۱۳۷}



طاهره و جمشید سیاوش، تا زمان دستگیری و اعدام، ده سال بود که با یکدیگر ازدواج کرده بودند.

آقای جمشید سیاوشی یکی از قربانیان مکرر چنین رفتاری بود.^{۱۳۸} برادر خانم ایشان، آقای فرشید ارجمندی هنگامی که برای ملاقات ایشان به زندان رفته بود، وضعیت وی را چنین مشاهده کرد:

او نمی‌توانست درست راه برود و به سختی قادر به سخن گفتن بود. کف پاهای او را شلاق زده بودند و ناخنهای پایش چرک کرده و چند تا از ناخنها هم افتاده بود. همانطور که گفتم او را به بیمارستان زندان منتقل کردند و خیلی امکان داشت که او در زندان از بین برود.^{۱۳۹}

^{۱۳۶} بر طبق ماده ۱۶ قانون مجازات اسلامی: «تعزیر، تادیب و یا عقوبتی است که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده و بنظر حاکم واگذار شده است، از قبیل حبس و جزای نقدی و شلاق که میزان شلاق بایستی از مقدار حد [که مجازات با مقدار معین است] کمتر باشد».

^{۱۳۸} حبیب‌الله حکیمی، «ادرسی در مراجع قضایی» (سند بدون تاریخ می‌باشد). (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)

^{۱۳۹} کتاب «دنیای بهایی نوزدهم»، رک. زیر نویس ۷۱، ص. ۱۸۰.

«شهادتنامه ارجمندی»، رک. زیر نویس ۱۱۰، ص. ۶.

به منظور تحت فشار گذاشتن همسر جمشید، خانم طاهره ارجمندی، برای تغییر دین، مقامات زندان تهدید کردند که آقای سیاوشی را آنقدر شکنجه می‌دهند تا بمیرد. مأموران پاسدار، آقای سیاوشی را به‌اطاقی آوردند که در آن همسرش در حال بازجویی شدن بود. آقای سیاوشی مجبور بود به‌دو مأمور تکیه کند زیرا دیگر قادر نبود به‌تنهایی قدم بردارد. از وضعیت ظاهری‌اش پیدا بود که شکنجه شده بود. پشتش بر اثر شلاق خوردن‌های مکرر چرک کرده بود و زیر ناخنهای پایش پر از خون و چرک بود.^{۱۴۰} وی همچنین در معرض بی‌خوابیهای بسیار طولانی قرار گرفته شده بود.^{۱۴۱} آقای سیاوشی که دیگر بیش از این قادر به‌تحمل این سوءرفتارها نبود، دوبار تلاش کرد تا با قطعات شکسته کاشیهای دستشویی زندان خودکشی کند، اما موفق به‌این کار نشد.^{۱۴۲}

بالاخره به‌آقای سیاوشی اجازه داده شد که به‌دیگر بهاییان زندانی بپیوندد. هم سلولی‌اش، آقای پرویز گهرریز موردی دیگر را بازگو می‌کند که در آن، آقای سیاوشی که صندوقدار محفل بود، بار دیگر مورد آزار و اذیت قرار گرفت:

شبی به‌جهت مزاح و خنده با دوست دیگری که این کار از دید پاسداران دور نماند ایشان را به‌دفتر زندان احضار و تنبیه بدنی بسیار شدیدی وارد ساختند. معمولاً برای ضرب و شتم احبا [بهاییان] از کابل‌های برق ضخیم توپر و توخالی علاوه بر وسائل دیگر مثل شلاق زنجیر و ترکه، مشت و لگد و دگنگ و تو سری و فلک و از این قبیل استفاده می‌کردند ... در آن شب به‌همین نحو با جناب سیاوشی رفتار کردند ضمن اینکه بلندگوی زندان را تا آخر باز نموده که صدای ضربات بلندتر و رساتر به‌گوش برسد و تضعیف روحیه سائر مسجونین شود و در تمام طول مدت فقط صدای ضربات بود که شنیده می‌شد و از این بنده خدا هیچ صدایی در نیامد. فقط وقتی اعمال وحشیانه آنان به‌اتمام رسید و ایشان خودشان را به‌زحمت به‌سلول رساندند وخامت حال ایشان و محل ضربات حقیقتاً جگرسوز می‌بود.^{۱۴۳}

دکتر بهرام افنان که عضو محفل روحانی محلی شیراز بود، برای چندین ماه در سلول جدا از زندانیان دیگر نگهداری می‌شد. این حقیقت که خانواده دکتر افنان از شجره سید باب بودند باعث شده بود که رفتار خشونت‌آمیز پاسداران با او حتی شدیدتر از بقیه بهاییان باشد.^{۱۴۴} بهائیان گهگاه اخباری راجع به‌وضعیت او از زندانیان غیر بهایی می‌شنیدند و از همین طریق بود که اطلاع یافتند که دکتر افنان یک بار زیر ضربات شلاق سکنه قلبی کرده است.^{۱۴۵}

[هم سلولی وی] تعریف می‌کرد که وجود مجروح و خونین و پاره شده و بیهوش او را به‌داخل پرتاب کردند. وضع زخمها و پارگی محل کابلها چنان عمیق بود ... که تنفس برایش بسیار مشکل و نبودن هوای داخل سلول ... بسیار دشوار بود. دو روز بعد که حالش کمی بهبود یافت دوباره ایشانرا به‌زیر زمین برده و زیر شکنجه دژخیمان سکنه دوم دست می‌دهد که این بار ناگزیر می‌شوند و ایشانرا به‌بیمارستان خارج زندان منتقل می‌کنند.^{۱۴۶}

^{۱۴۰} «ظهارات کتبی علیا روحی‌زادگان درباره طاهره سیاوشی»، (مورخ ۱۴ مهر ۱۳۶۴) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران). همچنین نگاه کنید به «دنیای بهایی نوزدهم»، رک. زیر نویس ۷۱، ص. ۱۸۰.

^{۱۴۲} «ظهارات کتبی علیا روحی‌زادگان درباره طاهره سیاوشی»، (مورخ ۱۴ مهر ۱۳۶۴) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران). «دنیای بهایی نوزدهم»، رک. زیر نویس ۷۱، ص. ۱۸۰؛ «داستان علیا»، رک. زیر نویس ۳۶، ص. ۱۴۷؛ «ظهارات کتبی پرویز گهرریز درباره جمشید سیاوشی» (سند بدون تاریخ می‌باشد). (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)

^{۱۴۴} «ظهارات کتبی پرویز گهرریز درباره جمشید سیاوشی» (سند بدون تاریخ می‌باشد). (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) ص. ۲.

^{۱۴۵} «ظهارات کتبی پرویز گهرریز درباره دکتر بهرام افنان» (سند بدون تاریخ می‌باشد). (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) همان. ^{۱۴۶} همان.

خانم طوبی زائرپور که در آبان ۱۳۶۱، دستگیر شده بود، اتهامش این بود که عضو علی‌البدل (ذخیره) محفل روحانی محلی شیراز است.^{۱۴۷} همچون دیگر اعضای پیشرو جامعه بهائی، خانم زائرپور را از گروه اصلی بازداشت‌شدگان جدا نگاه داشتند. وی را در یک سلول کوچک به‌همراه دیگر زندانیان بند عمومی جای داده بودند. در طی این مدت او را سه روز متوالی برای شکنجه بردند و هر بار ۷۴ ضربه شلاق به کف پا یا پشت وی زدند.^{۱۴۸}

خانم جهانپور تعریف می‌کند که:

عترت [یکی از هم سلولی‌های غیر بهایی خانم زائرپور] به من گفت که «خواهر اختری» آمد و خانم زائرپور را برد، و خانم زائرپور را شلاق زدند. صبح روز بعد «خواهر اختری» دوباره در آستانه در ظاهر شده و او [خانم زائرپور] را صدا کرد. «آنموقع ما متوجه شدیم که دوباره دارند او را برای شکنجه می‌برند و وقتی که بازگشت دیدیم که پاهایش خون آلود است». روز بعد مجدداً «خواهر اختری» بازگشت. عترت می‌گفت که روز سوم هنگامی که آمدند تا خانم زائرپور را ببرند، او (عترت) و دوستش مهناز به‌شدت به‌گریه افتادند زیرا می‌دانستند که «خواهر اختری» باز هم آمده تا خانم زائرپور را برای شکنجه ببرد. او (عترت) می‌گفت «ما از مشاهده اینکه او به‌طرز بیرحمانه‌ای شلاق زده شده، بسیار پریشان و متأثر بودیم».

خانم زائرپور مبتلا به‌نوعی بیماری بود که از عوارض آن خونریزی زیر پوست بود و به‌همین علت خون زیادی از او رفته بود. پاهایش به‌شدت خون آلود بود و خون حتی از انگشتان و ناخنهای پایش هم بیرون می‌ریخت. در نتیجه خانم زائرپور به [هم سلولی‌هایش] می‌گفت که او پاهایش را با چادرش می‌پوشاند تا آنها مجبور به دیدن آنها نباشند. خانم زائرپور به‌عترت می‌گفت «من می‌خواهم پاهایم را تکان بدهم، رویت را برگردان تا پاهای من را نبینی».

عترت همچنین به من گفت برای این که از سلولشان به‌دستشویی بروند (سلولهای انفرادی دستشویی ندارند) باید مسافتی را طی می‌کردند. عترت می‌گفت که او و دوستش مهناز از زندانبانان خواهش می‌کردند اجازه بدهند که به‌خانم زائرپور کمک کنند، اما آنها اجازه ندادند. عترت همچنین گفت که او خودش هم شلاق خورده بود و نیز بعضی از زندانیان سیاسی دیگر را هم که شلاق خورده بودند دیده بود. اما می‌گفت که هرگز ندیده بود که کسی را به‌شدت خانم زائرپور شکنجه داده باشند.^{۱۴۹}

عضو دیگر محفل روحانی محلی شیراز، خانم نصرت یلدائی، وضعیت مشابهی را تحمل نمود. او در آبان ماه ۱۳۶۱ دستگیر شد و فوراً از او درباره هویت دیگر اعضای محفل سؤال پرسیده شد. خانم یلدائی از ذکر نام دیگر اعضای محفل امتناع ورزید و به‌این سبب، او را به‌زیرزمین برده و به‌شدت تازیانه زدند.^{۱۵۰} طی مدتی کوتاه، او را

^{۱۴۷} از آنجا که در سراسر ایران اعضای محافل روحانی محلی دستگیر و یا ربوده می‌شدند، اعضای ذخیره انتخاب می‌شدند تا در صورت دستگیری یا ربوده شدن هر یک از اعضای، اعضای ذخیره جایگزین شوند و امور اداری جامعه بهایی را ادامه دهند.

^{۱۴۸} «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۲۹. روحی جهانپور در این رابطه از خاطرات یک زندانی غیر بهایی نقل قول می‌کند که گفته بود گاهی اوقات مقامات زندان در هنگام شمارش ضربات وارده حساب از دستشان می‌رفت و شمارش را از ابتدا شروع می‌کردند. همان، ص. ۷.

^{۱۵۰} روحی جهانپور شرحی از مراحل تازیانه زدن را در بازداشت قبلی‌اش در اسفند ۱۳۶۰ ذیلاً تعریف می‌کند: «آنها چشمهای مرا بسته و سپس من را به‌چیزی مثل یک تختخواب بستند و بعد پاهای مرا بالا گذاشته و پس از آن من صدای شلاقها را می‌شنیدم. در این مرحله بود که او از من پرسید آیا من هنوز می‌خواهم بهایی بمانم یا اینکه عقاید مرا انکار خواهم کرد. من گفتم خیر و او می‌گفت «بگیر که اوامد، بگیر که اوامد ...» و

چندین بار به اتاق تعزیر برده و به پشت و کف پاهایش شلاق زدند.^{۱۵۱} گفته می‌شد که یک بار در حین تازیانه خوردن او بیهوش شد، اما بازجوها به شلاق زدن ادامه دادند که باعث شد زخمهای عمیقی در پشت او به جا ماند.^{۱۵۲} بین پاسداران معمول بود که پس از شلاق زدن به کف پای زندانیان، آنها را مجبور می‌کردند که راه بروند.^{۱۵۳} از آنجائیکه خانم یلدایی یکی از اعضای محفل روحانی محلی شیراز بود، مقامات مخصوصاً علاقمند بودند که او را تحت فشار بگذارند تا در رسانه‌های گروهی اعتقادات دینی‌اش را محکوم و باطل اعلام کرده و علناً بهائیان را به بازگشت به اسلام دعوت نماید.^{۱۵۴} بر طبق اظهارات علیا روحی‌زادگان، خانم یلدایی یکی از جلسات بازجویی اعضای محفل را بدین صورت شرح داد:

بازجوها در زندان سپاه اعضای محفل روحانی شیراز از جمله آقایان یدالله محمودنژاد - دکتر بهرام افنان - عزیزالله محب پور - حبیب‌الله حکیمی - جمشید سیاوشی را به محل شکنجه گاه بردند و جلو همدیگر به شدت شکنجه دادند و گفتند «شما که عضو محفل روحانی شیراز بودید و اعضای لجنات را انتخاب می‌کردید، باید اسامی تمام آنها و سایر بهائیان را در اختیار ما بگذارید و باید با ما بیایید خانه بهائیان را به ما نشان دهید».^{۱۵۵}

همان گونه که مشاهدات آقای حبیب‌الله حکیمی به تفصیل شرح می‌دهد، هدف نهایی این جلسات تعزیر این بود که زندانیان را مجبور نمایند تا به جنایات مرتکب نشده اعتراف کنند:

پرونده سازی ابتدایی که در بازجویی به عمل می‌آمد با ضرب و جرح و تهدید و ارباب فراهم می‌شد تا به آنچه که می‌خواهند برسند و با ... نمای ارتباط بین‌المللی بهایی اساس پرونده تشکیل می‌شد. تشکیلات محلی به ملی و از ملی به بیت العدل اعظم و از آن مرجع ... به اسرائیل متصل می‌شد ... هر یک از یاران که در صدد اتیان دلیل و برهان و ارائه مدرک و بیان حقیقت بر می‌آمد به اطاق تعزیر روانه می‌شد و بیرحمانه با کابل و با شلاق ... به جانش می‌افتادند.^{۱۵۶}

مجدداً شلاق زدن را شروع می‌کرد ... پس از چند ضربه شلاق آنها کمی مکث می‌کردند، زیرا می‌دانستند که پاها بی‌حس می‌شود و می‌خواستند که ما درد را حس کنیم. آنها مرتباً چیزهایی می‌گفتند مانند: «هنوز هم می‌خواهی بهایی بمانی؟» و «گر از عقیده‌ات برگردی، تو را آزاد خواهیم کرد.» «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۷. مشابه همین مطالب را علیا روحی‌زادگان بازگو می‌کند: «آنجا یک زن پاسدار لباسهایم را از تنم در آورد. سپس یک بلوز و شلوار نازک به تنم کرده و به من گفت که با شکم روی یک میز چوبی بخوابم. او دستها و پاهایم را با زنجیر به میز بسته و فریاد کشید: «عبدالله زندانی آماده است». عبدالله پاسداری بود که شغلش شلاق زدن زندانیان بود. خانم روحی‌زادگان ادامه می‌دهد: «زیر آن ضربات دردناک من نام خدا را فریاد می‌زدم. عبدالله با طعنه به من گفت: «گر بهاء‌الله حقیقت دارد، چرا او ترا از دست من نجات نمی‌دهد؟» پس از زدن هر چند ضربه او چند ثانیه‌ای مکث می‌کرد و سپس ادامه می‌داد بطوری که من درد را بهتر بتوانم حس کنم. زن پاسدار هم مرتباً به من دشنام می‌داد و سخنان زشت و ناسزا درباره فعالیتهای من در جامعه بهایی بر زبان می‌راند و در همین حال بازجو هم در کنار میز ایستاده و پرونده من در دستش بود و عبدالله را تشویق می‌کرد که مرا محکم‌تر بزند تا من تسلیم شده و به اصطلاح او، به حرف بیایم.» «داستان علیا»، رک. زیرنویس ۳۶، ص. ۱۲۲.

^{۱۵۱} «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۳۱.

^{۱۵۲} «داستان علیا»، رک. زیرنویس ۳۶، ص. ۱۲۳.

^{۱۵۳} همان، ص. ۱۲۴، و «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۲۹.

^{۱۵۴} «داستان علیا»، رک. زیرنویس ۳۶، صص. ۱۲۴-۱۲۳.

^{۱۵۵} علیا روحی‌زادگان، «شرح حیات و زندگانی دوشیزه سیمین صابری» (سند بدون تاریخ می‌باشد). (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) ص. ۵.

^{۱۵۶} حبیب‌الله حکیمی، «دادرسی در مراجع قضایی» (سند بدون تاریخ می‌باشد). (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)

۵-۲. بازپرسی - تحقیقات قضائی

پس از اتمام تحقیقات مقدماتی در سپاه، زندانیان به زندان عادل آباد، که زندان اصلی شیراز است، انتقال یافتند. بهائیان بازداشت شده در ماه آذر در گروههای کوچک و به دفعات مختلف از اوایل تا اواسط دی ماه ۱۳۶۱، به عادل آباد منتقل شده و در آنجا به اکثر بهائیان دستگیر شده در آبان ماه ۱۳۶۱، پیوستند.^{۱۵۷} انتقال به زندان عادل آباد همچنین نشان دهنده این بود که زندانی وارد مراحل دوم و سوم دادرسی کیفری شده است: یعنی بازپرسی و دادگاه.

محبوسین زندان عادل آباد را برای بازپرسی توسط مقامات دادگاه، به ساختمان دادگاه انقلاب برده شدند. آنها صبح زود با اتومبیل به ساختمان دادگاه برده می شدند و تا شب در آنجا نگاه داشته می شدند. تا زمانی که برای محاکمه احضار شوند، زندانیان در بازداشتگاه، سلولی با شرایط بسیار ناگوار، نگاه داشته می شدند.^{۱۵۸} مرحله بازپرسی توسط دادیار جزء انجام می شد. این افراد لباس شخصی بر تن داشتند و هویتشان را نیز هرگز مخفی نمی کردند. لحن این مصاحبه ها بیشتر حالت رسمی و حقوقی داشت. پرونده هایی که توسط بازجویان در سپاه تنظیم و گردآوری شده بود، برای مرور و انجام مراحل بعدی به دادیارها تحویل داده می شد. دادیارها بیشتر تمرکزشان متوجه مسئله دین و توبه و تغییر عقیده بود و به جمع آوری اطلاعات درباره جامعه محلی بهائیان توجه زیادی نداشتند. هدف اصلی آنها ساختن پرونده بر علیه شخص بازداشت شده بود. حداقل در یک مورد، دادیارها در خصوص پرونده بهایی متهم با مقام ارشد خود یعنی دادستان کل، حجت الاسلام سید ضیاء میرعماد، برای مشاوره و راهنمایی مشورت نمودند.^{۱۵۹}

چندین نفر از بهائینی که برای بازپرسی رفته بودند موفق شدند پرونده خود را ببینند. تعدادی از پرونده ها دارای اتهامهای مشابه بودند: «بهائیت».^{۱۶۰} خانم علیا روحی زادگان را به اطاقی بردند و در آنجا پرونده کیفری اش را به دستش داده و دستور دادند که پاسخ سؤالات بازجو را در آن بنویسد.^{۱۶۱} روی جلد پرونده نوشته شده بود «شما در دادگاه عدل انقلاب اسلامی تحت پیگرد قانونی قرار دارید. در صورتی که مسلم شود پاسخهای شما صحت ندارد، مطابق قانون اسلام با شما رفتار و بر طبق آن مجازات خواهید شد».^{۱۶۲} خانم روحی زادگان با استفاده از فرصت به اوراق پرونده نگاهی انداخت تا ببیند مقامات چه اطلاعاتی درباره او جمع آوری کرده اند. او متوجه شد که علاوه بر اتهاماتی چون بهایی بودن و عضویت در لجنات بهائی، اتهامات دیگری مانند «محراب با خدا» و نیز «جاسوس صهیونیسم و اسرائیل» را هم به او نسبت داده اند. قسمتی از مدرکی که برای تأیید این اتهامات ارائه شده بود، یک بلیط بدون نام از هواپیمایی العال به مقصد اسرائیل بود؛ هیچ چیز بر روی بلیط نوشته نشده بود که آن را به خانم روحی زادگان نسبت دهد اما یادداشتی بر روی آن گذاشته شده بود که می گفت این بلیط را در منزل ایشان پیدا کرده اند.^{۱۶۳}

^{۱۵۷} روحی جهانپور در تاریخ ۲۰ دی ۱۳۶۱ و همراه با آقایان خادم، مظلوم، فرهاد بهمدی، مقیمی و وفائی، به عادل آباد منتقل شد. «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، صص. ۴۱-۴۰. در اواسط دی ماه، عزت اشراقی، رویا اشراقی، شیرین دالوند، میترا ایروان، مهشید نیرومند و علیا روحی زادگان به عادل آباد انتقال یافتند. نگاه کنید به همان، ص. ۴۱. آقای زائرپور، خانم آوارگان، طاهره سیاوشی، مهین اخلاقی و فرشته انوری قبلاً در یک گروه جدا همگی به عادل آباد برده شده بودند. همان، ص. ۴۰.

^{۱۵۸} «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۴۳، بازداشتگاه را اینطور شرح می دهد: «طاق بسیار مشمزن کننده و متعفن بود که کف آن خیلی کثیف و دیوارها نیز بسیار سیاه و کثیف بودند. توالی آن بحدی کثیف بود که قابل استفاده نبود».

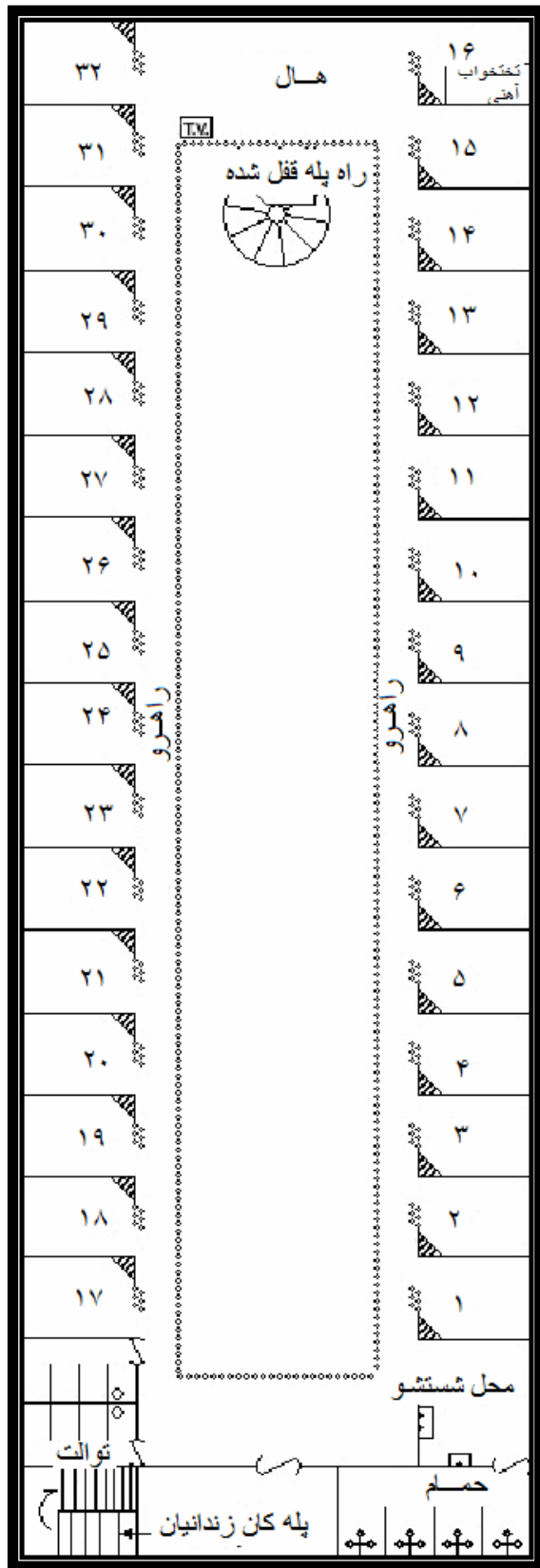
^{۱۵۹} همان، صص. ۵۰-۴۹؛ «نامه یک بهایی محلی درباره محاکمه زندانیان بهایی» (سند بدون تاریخ می باشد.) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

^{۱۶۰} «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۴۳.

^{۱۶۱} «داستان علیا»، رک. زیرنویس ۳۶، ص. ۷۷.

^{۱۶۲} همان، ص. ۷۷.

^{۱۶۳} همان، ص. ۷۷.



بند زنان در زندان عادل آباد

زندان عادل آباد در شیراز محل نگاهداری جنایتکاران مختلف مانند خلافکاران، قاتلین، قاچاقچیان مواد مخدر و نیز زندانیان سیاسی و عقیدتی بود. همانطور که در تصویر مشاهده می‌شود، در بند زنان که در طبقه سوم بود، سلولها در دو طرف بند به ردیف در کنار هم قرار داشتند. ابعاد این سلولها ۱/۵ در ۲ متر بود و در هر یک سه زندانی نگهداری می‌شدند. در این بند سلولها به وسیله یک راهرو به پهنای ۳/۴ متر بهم وصل شده بودند که توسط میله‌های آهنی احاطه می‌شد. کف هر سلول سیمانی بوده و هر سلول یک تختخواب آهنی، یک تشک، و یک پنجره کوچک داشت که با شیشه آن سبز رنگ شده بود تا نور طبیعی به داخل سلول راه نیابد. به هر زندانی دو پتوی سربازی داده بودند.

بند زنان در طی روز، بوسیله پاسداران زن نگهداری می‌شد. شبها از ساعت ۱۰:۳۰ تا ۴:۰۰ صبح، هنگام اذان صبح، پاسداران مرد نگهداری می‌کردند.

زندان عادل آباد سه طبقه داشت. طبقه اول برای زندانیانی بود که یا مرتکب جرمهای ناچیز شده بودند و یا اعضاء گروهکهای سیاسی مخالف بودند که توبه و از اعمال و عقایدشان اظهار ندامت کرده بودند. طبقه دوم مخصوص زندانیانی بود که جرائم نسبتاً سنگین‌تری داشتند. بالاخره طبقه سوم محل نگهداری مجرمینی بود که مرتکب سخیف‌ترین جنایات شده بودند. در این طبقه، قاتلین، قاچاقچیان مواد مخدر، زندانیان سیاسی و بهائیان را نگه می‌داشتند.

خانم های بهایی در روزهای پیش از اعدام به شرح زیر محبوس شده بودند:

- سلول ۹: میترا ایروان، مهشید نیرومند، و شیرین دالوند
- سلول ۱۰: نصرت یلدایی، رویا و عزت اشراقی
- سلول ۱۱: طاهره سیاوشی، مونا و فرخنده محمودنژاد
- سلول ۱۲: زرین مقیمی، مهناز و ژاله بهمردی
- سلول ۱۳: مهری و میترا حقیقت جو
- سلول ۱۸: سیمین صابری و ایران آوارگان

زندانیان مرد در قسمت جداگانه‌ای در همین زندان نگهداری می‌شدند.

مرکز اسناد حقوق بشر ایران توانسته است هویت دو تن از دادیارها را که در محاکمات بهائیان شیراز دست داشته‌اند، تا حدی شناسایی نماید: طلوعی و مصباح. پایگاه طلوعی زندان اوین در تهران بود که در آنجا به اسم مستعار «قصاب بهائیان» معروف شده بود.^{۱۶۴} حداقل پرونده دو تن از بازداشت‌شدگان شیراز را طلوعی و مصباح تهیه کرده بودند - آقای حبیب‌الله حکیمی و یک زندانی بهایی دیگر^{۱۶۵} که برای مدت موقتی به زندان اوین منتقل شدند.^{۱۶۶} مصباح دادیار شعبه ۵۴ دادستانی انقلاب بود. او به فساد و رشوه‌خواری معروف بود و پرونده‌هایی که بیشتر نفع مادی در آنها بود را برای خود نگه می‌داشت. او گاهی با طلوعی رقابت داشته و گاه با او معامله می‌کرد. گفته می‌شود که طلوعی در سال ۱۳۶۵ در جنگ ایران و عراق کشته شد.^{۱۶۷} مصباح هم در سال ۱۳۶۵ به جرم اختلاس و ارتشا، محکوم شده و از سمت خود برکنار شد.^{۱۶۸}

۵-۳. هیئت نمایندگی تهران

پائیز ۱۳۶۱، شاهد نارضایتی‌های روزافزون مردم به دلیل اعمال قدرت خودسرانه و مستبدانه مقامات انقلابی بود. در ۲۴ آذر ۱۳۶۱، آیت‌الله خمینی در پاسخ به این احساسات عمومی، فرمانی هشت ماده‌ای صادر نمود که حدود و میزان اختیارات اعطاء شده به بعضی از مؤسسات دولتی و به‌ویژه مقامات قضایی را تعیین می‌کرد.^{۱۶۹} بخشی از این فرمان، دستگیری‌ها و مصادره اموال را بدون داشتن حکم دادگاه ممنوع کرده و نیز محدودیت‌هایی برای تفتیش منازل افراد توسط مقامات، قائل شده بود.^{۱۷۰} طبق این فرمان، مسئولیت نظارت بر اجرای صحیح آن به‌عهده رئیس دیوانعالی کشور، آیت‌الله موسوی اردبیلی، و نخست وزیر، میرحسین موسوی، بود.^{۱۷۱} آیت‌الله اردبیلی و میرحسین موسوی ستاد اجرایی فرمان ۸ ماده‌ای امام را برای اجرا و تحقق این فرمان تأسیس نمودند.^{۱۷۲} این ستاد هم به‌نوبه خود برای رسیدگی به شکایات مردم هیئت‌های نمایندگی به استانهای سراسر کشور اعزام داشت.^{۱۷۳}

در دیماه ۱۳۶۱، سه مقام رسمی از تهران برای تحقیق درباره طرز رفتار با زندانیان و نیز بازرسی زندانهای محلی به شیراز اعزام شدند. این مطلب واضح نیست که آیا این عمل صرفاً ابتکار کمیته فرمان هشت ماده‌ای بوده است و یا تا حدی پاسخ به فشارهای وارده از ناحیه خانواده‌های شیرازی مانند خانواده افنان بود که تا ماهها پس از دستگیری‌های آبان و آذر درباره مصاعب بستگان خود، مقامات پایتخت را نامه باران کرده بودند.

^{۱۶۴} «اظهارات کتبی آقای محمدرضا حسامی درباره وقایع زندان عادل آباد همراه با مطالب تکمیلی از شاهد و.» (به تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۶۸) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)
^{۱۶۵} حبیب‌الله حکیمی، «ادرسى در مراجع قضایی» (سند بدون تاریخ می‌باشد). (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) نام زندانی دوم برای حفظ امنیت وی محفوظ نگاه داشته می‌شود.

همان.

^{۱۶۷} همان.

^{۱۶۸} همان.

^{۱۶۹} همان.

^{۱۷۰} نگاه کنید به «منشری»، رک. زیرنویس ۱۱۷، صص. ۲۷۱-۲۷۲.

^{۱۷۱} نگاه کنید به «فرمان هشت ماده‌ای امام خمینی برای تأمین امنیت اجتماعی و قضایی مردم»، کیهان ۱۳۶۱/۹/۲۵ [از این به بعد: «فرمان هشت ماده‌ای»]

^{۱۷۲} همان. ولی ماده هفتم این فرمان مشخصاً ذکر می‌نمود که مصونیت‌های فوق‌الذکر شامل افراد و گروه‌هایی که مخالف اسلام و جمهوری اسلامی بوده و بر علیه آن توطئه نمایند، نمی‌شود. همان.

^{۱۷۳} اعضاء این کمیته به‌شرح زیر بودند: حجت الاسلام محقق داماد (بازرس دولت)، حجت الاسلام محمد آقا امامی کاشانی (رئیس دیوان عدالت اداری)، ناطق نوری (وزیر کشور)، و آقازاده (وزیر امور اجرائی). «منشری»، رک. زیرنویس ۱۱۷، ص. ۲۷۳. همان.

هیئت نمایندگی تهران نماینده‌ای از هر سه قوه قضائیه، مجریه (وزارت کشور)، و مقننه (مجلس) داشت.^{۱۷۴} اگرچه خانواده‌های زندانیان در درخواستهای فرجام خود وضعیت زندانیان شیراز را به تفصیل شرح داده بودند، اما هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد این هیئت نمایندگی تهران برای زندانیان اقدامی اساسی انجام داده باشد.^{۱۷۵} به‌هرصورت، بازدید این هیئت همزمان شد با آزادی موقت برخی از خانمهای بهایی زندانی که در آذر ماه ۱۳۶۱ دستگیر شده بودند، مانند خانم روحی جهانپور، خانم مینو انوری، و خانم علیا روحی‌زادگان.^{۱۷۶} این خانمها به‌تازگی مرحله بازپرسی‌شان آغاز شده بود.^{۱۷۷}

در روز ۲۵ دی ماه، خانم جهانپور توسط یکی از دادیارها در حال انجام بازپرسی در مورد فعالیت‌هایش در جامعه بهایی بود که ناگهان به‌او گفتند اگر خانواده‌اش بتواند جنجه هزار تومان وثیقه که در سال ۱۳۶۱ معادل ۱،۱۵۰ دلار می‌شد تهیه نمایند وی می‌تواند با پرداخت آن آزاد شود. دادیار افزود: «فکر نکن بهاء تو را نجات داده - بلکه تو مشمول رحمت و شفقت اسلام شده و آزاد می‌شوی».^{۱۷۸} خانم جهانپور بلافاصله آزاد نشد. روز بعد مجدداً او را همراه با شیرین دالوند به‌دادگاه آوردند و به‌خانواده‌های آنها گفته شد که اکنون شما باید هفتصد هزار تومان، تقریباً معادل ۱۶،۰۹۰ دلار وثیقه بگذارید. خانواده خانم جهانپور قادر بود این مبلغ را به‌سرعت تهیه کرده و موجبات آزادی او را به‌سرعت فراهم آورد اما مادر بزرگ خانم دالوند نتوانست به‌این سرعت عمل نماید. دو روز بعد، هنگامی که او مبلغ درخواست شده را تهیه و به‌زندان برد، به‌او گفته شد که دیگر دیر شده است. در پاسخ به‌اعتراض او که خانمهای دیگر با قید وثیقه از حبس آزاد شده‌اند، به‌او گفته شد که آنها هم به‌زودی و دوباره دستگیر خواهند شد.^{۱۷۹}

به محض اینکه هیئت نمایندگی تهران شیراز را ترک گفت، دادگاه انقلاب، پاسدارانی را به‌خانه‌های زندانیان آزادشده به‌قید وثیقه فرستاد تا آنها را مجدداً دستگیر و به‌زندان بازگرداند.^{۱۸۰} خانم روحی جهانپور، خانم مینو انوری، و خانم علیا روحی‌زادگان فرصت به‌دست آمده از آزادی موقتشان را مغتنم شمرده و از شیراز فرار و نهایتاً از کشور گریختند. خانم شیرین دالوند که نتوانسته بود وجه‌الضمان را به‌موقع تهیه و پرداخت نماید، عاقبت اعدام گردید.

۵-۴. دادگاه

پرونده آن دسته از زندانیان که توبه نکرده و یا نتوانسته بودند در طی دوران بازپرسی وثیقه مناسب را تهیه نمایند، به‌دادگاه ارجاع گردید. دادگاه تحت نظر حاکم شرع شیراز، حجت الاسلام قضایی، بود که در فروردین

^{۱۷۴} «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۵۲.

^{۱۷۵} در ۲۲ بهمن ۱۳۶۱ بمناسبت پنجمین سالگرد انقلاب اسلامی ایران، خمینی فرمان عفو برای زندانیان صادر کرده و در آن تقاضا نمود "مقامات قضایی و کمیته اجرایی فرمان باید پرونده‌های زندانیان را سریعاً رسیدگی کرده و بطور کلی خط مشی ایشان در رفتار [با زندانیان] باید با بخشش و عطف همراه باشد، مگر برای [افراد] فاسد و اعضاء گروههای فاسد". نگاه کنید به "پیام مهم امام به‌دولت، مجلس، حوزه‌های علمیه، شورای عالی قضایی، نیروهای مسلح و مردم در آغاز پنجمین سال انقلاب" کیهان ۱۳۶۱/۱۱/۲۳ (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) برای مثال نگاه کنید به «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، صص. ۵۲-۵۱؛ «داستان علیا»، رک. زیرنویس ۳۶، ص. ۱۹۴.

^{۱۷۷} «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، صص. ۴۳ و ۴۵. زندانیان مختلف در زمانهای متفاوتی (که گاهی با هم تلافی می‌کرد) از سه مرحله فوق می‌گذشتند. روحی جهانپور اینطور توضیح می‌دهد: «آنها بین دو مرحله بازپرسی و دادگاه ما به‌ترتیب عمل نمی‌کردند. برای مثال آرزو صبح شنبه ... چند تن از ما را برای رفتن به‌بازپرسی احضار کردند. در همان روز [چند تن دیگر] را نیز برای بردن به‌دادگاه فراخواندند».

^{۱۷۹} «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۴۵.

^{۱۸۰} همان، صص. ۵۰-۵۱.

همان، صص. ۵۱-۵۲.

۱۳۶۱، از بندر عباس به دادگاه انقلاب شیراز منتقل شده بود. هنگامی که قضایی زندانیان را در دادگاه ملاقات نمود، به «بهائیان فعال» گروه گفت که فقط دو راه دارند: «یا اسلام یا اعدام».^{۱۸۱}

آن روزی که دستگیرشدگان آذرماه از مرحله بازپرسی گذشتند، مرحله دادگاه خانم طاهره سیاوشی، خانم فرشته انوری، خانم مهین اخلاقی و خانم مهشید عرفانیان هم تکمیل گردید. خانم سیاوشی داستان حضورش در برابر حجت الاسلام قضایی را به این شکل برای زندانی دیگری تعریف کرد:

هنگامی که [طاهره] بازگشت، از او پرسیدم، «طاهره، چه شد؟ قاضی برای تو وقت نداشت؟» او گفت، «چرا، وقت داشت.» من گفتم: «خوب، چه شد؟» او گفت: «هیچ، او از من نام و نام خانوادگی ام را پرسید و گفت «اتهام: بهائیگری» و ناگهان حاکم شرع که در آن زمان قضایی بود، گفت «حکم تو اعدام است.» دقیقاً همین جمله.» طاهره به او گفت: «من فقط عضو لجنه تزئید معلومات بوده ام و آنهم فقط برای سه ماه.» حاکم شرع پاسخ داد: «برایم مهم نیست که تو برای چه مدت و عضو چه بوده ای. آنچه مهم است این است که تو بهایی هستی. فکر نکن که من می خواهم تو اعدام شوی، این در حقیقت کلام قرآن است که می گوید تو باید اعدام شوی. ابتدا اعضاء مؤسسات بهائی، و بعد هم دیگر بهائیان معمولی».^{۱۸۲}

خانم فرخنده محمودنژاد در دیماه ۱۳۶۱، هنگامی که برای پیگیری پرونده دخترش مونا به دادگاه رفته بود، دستگیر شد.^{۱۸۳} او را یکسره به مرحله محاکمه در دادگاه بردند و وقتی که وی در برابر حجت الاسلام قضایی حاضر شد، قضایی از او سؤالاتی درباره اصول و اعتقادات دیانت بهایی پرسید و او را تحت فشار گذاشت تا تبری کند:

اول که من وارد اتاق شدم گفتم سلام. از صدایی که آمد فهمیدم که سلام من را تایپ کردند و متوجه شدم که هرچه که من می گویم تایپ می شود. رفتم و جلوی میز حاکم ایستادم ... و دستم را گذاشتم روی صندلی. حاکم گفت که بنشین. گفتم: «هااا؟» وقتی اینطور گفتم، حاکم شرع خوشحال شد و اشاره کرد به منشی اش. به او گفت: «می دانی این زن چه کسی است؟ زن آن کسی که خیلی خوب حرف می زد و صحبت می کرد.» و یک حالت عجیبی به خود گرفت.

^{۱۸۱} نگاه کنید به «شهادتنامه شاهد الف.»، رک. زیرنویس ۵۶، صص. ۴۴-۴۳؛ «شهادتنامه ارجمندی»، رک. زیرنویس ۱۱۰، ص. ۱. نحوه دیگر بیان این عبارت «یا اعدام یا ارشاد» بوده است؛ نگاه کنید به زیرنویس ۱۸۲ که ذیلاً آمده است.

^{۱۸۲} «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۴۳؛ همچنین نگاه کنید به «شهادتنامه ارجمندی»، رک. زیرنویس ۱۱۰، صص. ۲-۱. (اظهار می کند که طاهره به مادرمان گفت هنگامی که از او بازجویی می کردند، بازجو یا حاکم شرع شیراز که نامش «قضایی» بود، گفته بود که آنها به اعدام محکوم شده اند، یا اسلام یا ارشاد. اگر توبه نمی کردند باید کشته می شدند. پس از این ملاقات، هنگامی که مادرم با قاضی صحبت کرد، قاضی گفت: «این صحت دارد و من مجازات آنها را نوشته ام، و آنها محکوم به مرگ هستند.» مادرم به او گفت اگر بهایی بودن جرم است بنابراین همه ما باید کشته شویم و او پاسخ داد عاقبت همینطور هم خواهد شد اما از آنجا که نمی شود همه را به یکباره کشت، انهدام بهاییان باید تدریجاً صورت گیرد.» «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۱۶، می نویسد: «من بعداً از مادر هدایت سیاوشی شنیدم که حاکم شرع طی محاکمه سیاوش به او گفته بود هدف آنها دستگیری، کشتار و مرعوب کردن تمام بهاییان و یا حداقل تعداد کافی از آنهاست تا این جامعه از پای در آید. سپس هدایت به او گفته بود: «پس چرا شما علناً از تمام بهاییان نمی خواهید که همگی در یکجا جمع شوند تا شما همگی را یکجا به قتل برسانید؟» و حاکم شرع (که مطمئن نیستم در آن موقع چه کسی بوده) پاسخ داده بود: «خب البته نمی توانیم اینطور عمل کنیم زیرا در آن صورت با فشار و عکس العملهای بین المللی روبرو می شویم. بنابراین مرحله به مرحله این عمل را انجام می دهیم تا کسی نتواند درباره آن کاری بکند.»^{۱۸۳} «گفتگوی محمودنژاد»، رک. زیرنویس ۵۷، صص. ۶ و ۱۹.

بعد شروع کرد به بررسی پرونده من. گفت: «شما زرتشتی نژاد هستی؟» گفتم: «بله، زرتشتی نژادم.» گفت: «خوب بیا و زرتشتی بشو. چرا بهایی هستی؟» گفتم: «اما من بهایی هستم.» گفت: «برای چه بهایی هستی؟ ما ارفاق برای زرتشتیها قایل هستیم. آنها در تظاهرات ما شرکت می کنند. ما برایشان ارفاق قایل می شویم. اگر الان بگویی زرتشتی هستی، هم اینجا، آزاد می شوی.» من: «گفتم نه، من زرتشتی نیستم. من بهایی هستم. ای کاش می گفتی مسلمان، خیلی بیشتر خوشم می آمد.» گفت: «برای چه؟» گفتم: «برای اینکه شما می خواهید من را ۲۵۰۰ سال به عقب ببرید که زرتشتی بشوم.» گفت: «خوب حالا بیا و مسلمان بشو.» گفتم: «نه! شما باز هم می خواهید من را ۱۴۰۰ سال به عقب برگردانید. جناب، من نه زرتشتی می شوم، نه مسلمان. حکمتان چیست؟» گفت: «حکم من اعدام است.»

تا گفت اعدام، من خیلی خوشحال شدم و گفتم: «من خیلی خوشحال می شوم! من لیاقت شهادت را ندارم ولی خیلی خوشحال می شوم اگر حکم من اعدام باشد.» یک کمی به من نگاه کرد و گفت: «تو خوشحال می شوی؟» گفتم: «بله.» گفت: «ما اینجا ننشسته ایم که شما را خوشحال کنیم. حکم شما این است: همسرت یدالله محمودنژاد را می کشیم، دخترت مونا محمودنژاد را می کشیم و تو برو به خانهات و عزاداری کن.» تا گفت برو من بلند شدم و گفتم: «بروم؟» گفت: «بنشین!» نشستم. او خیلی عصبانی شده بود و بالاخره مأمور را صدا زد و گفت که این [من] را ببرید.^{۱۸۴}

هم شوهر و هم دختر خانم محمودنژاد، همانطور که قضایی گفته بود، عاقبت اعدام شدند. دختر او جوان ترین قربانی اعدامهای شیراز بود.



سیمین صابری هنگام اعدام بیست و چهار ساله بود.

هنگام حضور در برابر قضایی، خانم سیمین صابری، عضو بیست و سه ساله لجنه تربیت امری جامعه بهائی، با ۱۶ فقره اتهام روبرو شد:

- ۱- بهایی بودن
- ۲- عضو فعال تشکیلات بهائی
- ۳- به اعتراف متهم مساعده بوده
- ۴- عضو لجنه تربیت امری
- ۵- عضولجنه جوانان
- ۶- در کلاس درس اخلاق شرکت کرده
- ۷- معلم درس اخلاق بوده
- ۸- به صندوق خیریه کمک کرده
- ۹- رابط محفل شیراز با خانوادهها
- ۱۰- شرکت در کلاسهای تزئید معلومات^{۱۸۵}
- ۱۱- منشی لجنه تربیت امری
- ۱۲- شرکت در ضیافات نوزده روزه

^{۱۸۴} «گفتگوی محمودنژاد»، رک. زیرنویس ۵۷، صص. ۴۱-۴۲.
^{۱۸۵} این کلاسها بهاییان گرد هم می آیند تا آثار بهایی را با یکدیگر مطالعه کرده و درک بهتری از این آثار پیدا کنند.

۱۳- ناظم ضیافات

۱۴- مسئول رساندن پیامهای محفل شیراز به بهائیان و سرکشی و ملاقات با بهائیان

۱۵- ازدواج نکرده و مجرد است

۱۶- طبق اعتراف متهم به هیچ وجه حاضر به توبه نشده و عضو فعال تشکیلات بهایی بوده و حکم اعدام را ترجیح داده تا انکار عقیده‌اش.^{۱۸۶}

خانم صابری به اعدام محکوم شد. کم کم تمام بهائیان دستگیر شده در یورشهای پاییز ۱۳۶۱ که از مرحله بازپرسی به مرحله دادگاه رسیده بودند، یا به اعدام محکوم شدند، یا اجباراً تغییر دین دادند و یا با پرداخت وثیقه هنگفت آزاد گردیدند.

توبه و انکار

در برابر فشار طاقت فرسایی که برای گرویدن به اسلام به زندانیان شیراز وارد می‌شد، بعضی قادر به مقاومت نبودند. هنگام محاکمه خانم فرشته انوری، به وی گفته شد که حکمش اعدام و مصادره اموال است مگر اینکه توبه کرده و مسلمان شود. حجت الاسلام قضایی دید که او مردد و متزلزل است و در نتیجه موافقت کرد که خانم انوری به قید ضمانت پانصد هزار تومانی (معادل ۱۱۴۹۴ دلار) آزاد شود. هنگام مرخص شدن، قضایی به فرشته انوری گفت: «اگر پس از یک ماه تو [اسلام] را بپذیری، آزاد خواهی بود وگرنه اعدام و مصادره اموال».^{۱۸۷}

سپس فرزندان خانم انوری را نزد وی برده تا به مادرشان التماس کنند که به‌خانه بازگردد. بازجویان وی با گفتن جملاتی مانند «زود باش، اگر از اعتقادت برگردی ما تو را آزاد می‌کنیم تا دوباره در کنار فرزندان باشی» او را به تسلیم شدن تشویق می‌کردند. بالاخره، خانم انوری از پا در آمده و پذیرفت که توبه و انکار عقیده نماید و فوراً آزاد شد.^{۱۸۸} شوهر خانم انوری، دکتر محمد انوری هم در آذر ماه ۱۳۶۱، با همسرش بازداشت شده بود. به او گفته شد که «پاسداران برای همسرت ایجاد مزاحمت خواهند کرد و او را مجبور می‌کنند که با آنها ازدواج کند، زیرا حال که همسرت دیگر بهایی نیست ازدواج فعلی‌اش با تو دیگر لغو و باطل است». در نتیجه آقای انوری هم توبه و تبری کرد.^{۱۸۹}

پاسداران با بهره جستن از خانم فرشته انوری و آقای شهرام قرائی، زندانی دیگری که او هم در برابر فشارهای مداوم تسلیم و انکار عقیده کرده بود، سعی می‌کردند دیگر زندانیان بهایی را به اسلام «ارشاد» کنند. آنها زندانیان بهایی را احضار کرده و آنها را به تماشای پخش ویدئویی که در آن این دو تن درباره تصمیماتشان صحبت کرده و دیگر زندانیان را تشویق به توبه و بازگشت از اعتقاداتشان می‌کردند، از طریق یک تلویزیون مدار بسته می‌نشانند.^{۱۹۰}

^{۱۸۶} علیا روحی‌زادگان، «شرح حیات و زندگانی دوشیزه سیمین صابری» (سند بدون تاریخ می‌باشد). (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر

ایران) ص. ۱۱.

^{۱۸۷} «شهادتنامه جهانپور»، رک. زیرنویس ۳۵، ص. ۴۴.

^{۱۸۸} همان.

^{۱۸۹} «داستان علیا»، رک. زیرنویس ۳۶، ص. ۱۱۲. بر اساس گزارشها فرشته را مکرراً مجبور ساخته بودند که زندانیان دیگر را در حال شلاق خوردن تماشا کند. همان، ص. ۱۱۰.

^{۱۹۰} «شهادتنامه کتبی شاهد د.» (مورخ ۹ مهر ۱۳۶۲) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)، صص. ۴-۵.

اطلاعیه مربوط به محکومیت بیست و دو تن از بهائیان شیراز که قبلاً به آن اشاره شد و نیز رأی دادگاه انقلاب مبنی بر اعدام آنها قاعداً باید به ستاد خبری سپاه پاسداران برای پخش در یگانهای داخلی سپاه ارسال می‌گردید. اما در اسفند ۱۳۶۱، جزئیات مربوط به این حکم تصادفاً به دفتر یک روزنامه محلی در شیراز به نام «خبر جنوب» فرستاده شد و روزنامه هم بلافاصله خبر را منتشر نمود.^{۱۹۱}

مقاله منتشره در خبر جنوب نام این بیست و دو تن بهایی را ذکر نکرده بود. در نتیجه جای شک باقی است که در حکم دادگاه دقیقاً نام چه افرادی ذکر شده بود.

مرکز اسناد حقوق بشر ایران هویت بیست و دو تن از اعضای جامعه بهایی شیراز که جانشان را از اواخر ۱۳۶۱ تا اوایل ۱۳۶۲ از دست دادند را شناسایی نموده است. بیست و یک نفر از آنها اعدام گردیدند و یک نفر دیگر یعنی آقای احمد علی ثابت سروستانی پس از تحمل ماهها آزار و شکنجه در زندان درگذشت. این مرکز بر این باور است که می‌توان نتیجه گرفت که هدف اصلی دادگاه انقلاب اعدام این بیست و دو نفر بدلیل امتناع از ترک عقایدشان بوده است. به دنبال انتشار خبر احکام اعدام، روز ۳ اسفند ۱۳۶۱، روزنامه خبر جنوب مصاحبه‌ای اختصاصی با حجت الاسلام قضایی تحت عنوان «حاکم شرع شیراز: به‌بهائیان تذکر می‌دهم به دامن اسلام بیایند» منتشر ساخت. در این مصاحبه قضایی قصد دادگاه را در رها نکردن بهائیان بدین صورت شرح می‌دهد:

باید بگویم که به امید خداوند بزرگ، ملت مسلمان ایران که پیاده کننده و پیرو مکتب اهل بیت عصمت و طهارت است، ان شاءالله به دعای حضرت نوح جامه عمل خواهد پوشید که حضرت نوح عرض می‌کند: «... لاتذر علی الارض من الاکافرین دیاراً. انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجراً کفاراً». ملت ایران بر اساس مکتب قرآن قیام کرد و با اراده الهی اراده کرده است که حکومت خدا را بر روی زمین استقرار دهد. لذا نمی‌تواند بهائیان منحرف و بازیچه شیطان و شیطان نماها و ابرقدرتها و عمال آنها از جمله بیت العدل اسرائیل را تحمل نماید.^{۱۹۲}

قضایی با رد این نظریه که بهائیان صرفاً به دلیل اعتقاد مذهبی‌شان دستگیر شده بودند، به طرز نامعقولی بر این مطلب پافشاری می‌کرد که فقط بهائیان فعال دستگیر شده بودند.^{۱۹۳} قضایی اضافه کرد که قانون اساسی ایران فعالیت‌های بهائیان مانند حضور در گردهمایی‌ها و شرکت در جلسات را به عنوان تهدید سیاسی به جمهوری اسلامی تلقی و آن را جرم دانسته است. او به‌بهائیان اخطار کرد که در صورت پایبند ماندن به دینشان باید منتظر عواقب مشابهی باشند:

من از این فرصت استفاده می‌کنم و به همه بهائیان منصف و اهل فکر تذکر می‌دهم که به دامن اسلام عزیز بیایند و ننگ پیروی از بهائیت که ساخته دست استعمار است را از پیشانی خود بشویند و با این عمل شجاعانه که مبارزه با افکار و عادات رسوخ کرده و رسوب شده در خود

^{۱۹۱} «شهادتنامه شاهد الف.»، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۸.

^{۱۹۲} نگاه کنید به «گفتگوی اختصاصی خبر با حجت الاسلام قضایی، حاکم شرع و رئیس دادگاه انقلاب شیراز؛ حاکم شرع شیراز: به‌بهائیان تذکر می‌دهم به دامن اسلام بیایند»، خبر جنوب، شماره ۷۸۲، ۱۳۶۱/۱۲/۳. [از این به بعد: «مقاله خبر جنوب ۱۳۶۱/۱۲/۳»] [پیوست ۱]
همان. «بهائیان به صرف بهائیت دستگیر نمی‌شوند بلکه افراد تشکیلاتی فعال آنها که در رابطه مستقیم یا غیر مستقیم با بیت العدل می‌باشند ... دستگیر می‌گردند. زیرا اگر بنا بود به صرف بهایی بودن کسی دستگیر شود، الان همه بهائیان در شیراز دستگیر می‌شدند در حالیکه اینطور نیست و تعداد انگشت شماری به خاطر جرایم مذکور دستگیر شده‌اند که طبق جرایم خود کیفر می‌بینند».

بهاییان است ... خود را نجات دهند و تا دیر نشده از بهاییت که عقلاً و منطقاً محکوم است تبری جویند. و الا روزی نه چندان دور خواهد رسید که ملت ایران با بهاییان مانند منافقین که لباس دیگر ولی خطرناک‌تر به تن نموده و محملهای دینی شیطانی دارند، به تکلیف شرعی خود عمل خواهد نمود و بهاییان بدانند که از منافقین نیرومندتر نبوده و امت حزب‌الله در ریشه کنی آنان عاجز نخواهند بود.^{۱۹۴}

پس از انتشار مقاله‌های روزنامه خبر جنوب، اعضای خانواده‌های بهاییانی که هنوز در حبس بودند، به دفتر حجت الاسلام سید ضیاء میرعماد، دادستان کل مراجعه و از وی درخواست کردند که صحت و سقم این مقاله را برایشان روشن کرده و مشخص کند آیا عزیزانشان حقیقتاً به اعدام محکوم شده‌اند یا خیر. یکی از اعضاء این خانواده‌ها تعریف می‌کند:

من به وضوح به یاد دارم که [حجت الاسلام میرعماد] از دفتر کارش بیرون آمده و در حالیکه عبایش را چرخ می‌داد گفت: «این مجازات تنها برای این بیست و دو نفر نیست، تمام بهائیان که در این زندان هستند همین مجازات را دارند: یا اسلام یا اعدام. اگر شما می‌خواهید به خانواده‌هایتان کمک کنید، من به شما اجازه خواهم داد تا با آنها ملاقات کرده و آنها را هدایت نمایند تا از عقایدشان برگردند». به این صورت بود که احکام آنان صادر شد، اما ما نمی‌توانستیم باور کنیم که آنها واقعاً آن را اجرا خواهند کرد.^{۱۹۵}



دکتر رحمت‌الله وفائی، خانم طوبی زائرپور، و آقای یدالله محمودنژاد (از راست به چپ) همگی اعضاء محافل روحانی محلی در منطقه شیراز بودند.

اما در برابر عموم مردم، حجت الاسلام میرعماد باز همان سخن همیشگی رژیم را بیان کرد. او در مصاحبه‌ای با کانال تلویزیون محلی شیراز اظهار داشت که دستگیری این افراد به دلیل عقاید مذهبی‌شان نبوده، بلکه به ادعای او، ناشی از فعالیتهای سیاسی این گروه است.

بهاییا و امثال آنها می‌گویند «ما در سیاست دخالت نمی‌کنیم و نظام جمهوری اسلامی را قبول داریم و با او موافق هستیم» ... عملاً ما می‌بینیم که اینها کارهای ضد انقلابی دارند انجام می‌دهند و ما کسی را به جرم بهاییت دستگیر نمی‌کنیم و نخواهیم کرد.^{۱۹۶}

در روز ۲۱ اسفند ۱۳۶۱، اعضاء محفل روحانی محلی شیراز، آقایان یدالله محمودنژاد، دکتر رحمت‌الله وفائی و خانم طوبی زائرپور، در میدان چوگان شیراز به دار آویخته شدند. اجساد این سه تن بهایی در گوری مشترک در «گلستان جاوید»، قبرستان بهایی شیراز، دفن شدند.^{۱۹۷}

^{۱۹۴} همان.

^{۱۹۵} «شهادتنامه شاهد الف»، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۸.

^{۱۹۶} متن مصاحبه حجت الاسلام سید ضیاء میرعماد با ایستگاه تلویزیون محلی شیراز در تاریخ ۴ یا ۵ اسفند ۱۳۶۱ (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) که توسط یکی از بهاییان محلی تهیه شده است.

۵-۶. اعتراضات بین‌المللی

جوامع بین‌المللی ابتدا توسط مقاله‌های روزنامه خبر جنوب از اعدام قریب الوقوع بهائیان شیراز مطلع گردید. در تلاش برای تغییر احکام صادره در شیراز، جوامع جهانی بهایی، اقدام به انجام فعالیتها و اقدامات قانونی مختلف کرد. درخواستهای استیناف توسط محافل روحانی ملی در سراسر جهان و نیز افراد مختلف به‌اشخاص ذی‌نفوذ هم در داخل و هم در خارج از ایران ارسال گردید.

در روز ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۲، رئیس‌جمهور آمریکا، رونالد ریگان، در پاسخ به اقدام گسترده بهائیان و از طرف بیست و دو نفر بهایی شیراز، از ایران درخواست عفو بیست و دو بهایی را کرد.^{۱۹۸} مدت کوتاهی پس از سخنرانی رونالد ریگان، اعلامیه‌ای توسط مقامات زندان شیراز به‌عموم مردم منتشر شده که می‌گفت: «دفاع رئیس‌جمهور آمریکا از بهائیان مانند سندی امضاء شده است که نشان می‌دهد بهائیان به‌واقع جاسوسهای سیاسی هستند».^{۱۹۹} چند روز پس از انتشار این اعلامیه، دو بازجوی نقابدار سراغ خانم مونا محمودنژاد رفته و از او پرسیدند: «اکنون که رئیس‌جمهور ایالات متحده به‌دفاع از شما برخاسته و بدینوسیله ثابت نموده است که شما حقیقتاً جاسوس هستید، آیا تو هنوز هم ادعا می‌کنی که جاسوس نیستی؟» وی پاسخ داد: «به دلیل بی‌عدالتیهای شدیدی که شما بر علیه بهائیان مرتکب شده‌اید نه تنها رئیس‌جمهور آمریکا، که تمام مردم جهان به‌دفاع از ما برخوانند خواست».^{۲۰۰}

در روز ۸ خرداد ۱۳۶۲، به‌مناسبت جشن تولد امام مهدی که از مهمترین اعیاد شیعیان می‌باشد، در حضور جمعی از سران دولت و ارتش، آیت‌الله خمینی به‌ریگان پاسخ داد. طی یک سخنرانی مفصل درباره مواضع سیاست خارجی رژیم، خمینی نگرانیهای بشردوستانه غرب درباره ایران را رد کرده و آن را بی‌اساس خواند. وی سپس مستقیماً رونالد ریگان را در مورد دفاع از بهائیان شیراز خطاب قرار داده و اظهار داشت که شاید بعضی «اذهان ساده» تا آن لحظه احتمال می‌دادند که بهائیان مردمی هستند که «ولو اعتقادشان فاسد است» لکن مشغول کار خودشان هستند، اما با جانبداری کردن از آنان، ریگان در حقیقت سند مرگ آنها را امضاء کرد.

اگر اینها جاسوس نیستند شما صدایتان در نمی‌آید، شما به‌خاطر اینکه اینها یک دسته‌ای هستند که به‌نفع شما هستند، والا ما شما را می‌شناسیم، آمریکا را می‌شناسیم که انسان دوستیش گل نکرده است که حالا برای خاطر بیست و دو نفر بهایی که در ایران به‌قول ایشان گرفتار شدند، برای انسان دوستی یک وقت همچون صدا کرد و فریاد کرد و به‌همه عالم متشبت شده است که به‌فریاد اینها برسید.^{۲۰۱}

۱۹۷ «شهادتنامه کتبی شاهد د.» (مورخ ۹ مهر ۱۳۶۲) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) ص. ۸.
۱۹۸ متن کامل اظهارات رونالد ریگان را می‌توان در دفتر فدرال ثبت اسناد، سرویس اسناد و آرشیو ملی، اسناد عمومی رونالد ریگان، سال ۱۹۸۳ م. (واشنگتن دی. سی.)، دفتر چاپ اسناد دولت بعد از ۱۹۵۶) صص. ۱۷۵۷-۱۷۵۵ یافت.
۱۹۹ «اظهارات محمودنژاد در ۸ فروردین ۱۳۸۰»، رک. زیرنویس ۶۷، ص. ۴۴.
۲۰۰ همان، ص. ۴۴.

۲۰۱ «امام امت در دیدار با مسئولین کشور به‌مناسبت میلاد با سعادت امام زمان (عج): ماورای تضعیف ارگانهای این جمهوری دستهایی است که گرداننده هستند»، کیهان، ۱۳۶۲/۳/۸ (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) [از این به بعد: «مقاله کیهان ۱۳۶۲/۳/۸»] [پیوست ۲]

خمینی سخنانش را با گفتن این نکته به اتمام رساند که اگر تاکنون مدرکی برای اثبات اینکه بهائیان جاسوس غرب هستند وجود نداشت، درخواست رونالد ریگان برای رهایی آنها گواهی کافی برای تضمین مرگ آنهاست.^{۲۰۲}

بهائیان یک مذهب نیستند، یک حزب هستند، یک حزب که در سابق انگلستان پشتیبانی آنها را می کرد و حالا هم آمریکا دارد پشتیبانی آنها را می کند، اینها هم جاسوس هستند ... اگر جاسوس [نبودند] ... بسیاری از مردم دیگر هم هستند که اینها انحرافات عقیدتی دارند، [مثلاً] کمونیست هستند ... لکن مردم و محاکم ما به واسطه کمونیست بودن ... آنها را نگرفتند حبس کنند.^{۲۰۳}

متن این سخنرانی در روزنامه کثیرالانتشار ملی کیهان منتشر شد.

۵-۷. استتابة - "توبه یا مرگ"

زندانیان بهایی در زندان عادل آباد غالباً با دیگر زندانیان، از جمله زندانیان سیاسی و جانیان خطرناک در یک سلول نگهداری می شدند. در اواسط خرداد ماه ۱۳۶۲، مقامات زندان خانمهای بهایی زندانی را از زندانیان غیر بهایی جدا کردند. خانم فرخنده محمودنژاد که پس از حضور در برابر حجت الاسلام قضایی، همچنان در زندان باقی ماند، گمان می کند انزوای آنها به قصد این بوده که جزئیات روزهای آخر زندگی آنها به دنیای خارج انعکاس نیابد.^{۲۰۴}

در روز ۲۲ خرداد ۱۳۶۲، دادستان کل، حجت الاسلام میرعماد، به همراه گروهی از پاسداران زن و مرد و نیز معاونین و مقامات زندان، از زندانیان محکوم شده بازدید به عمل آورد. او در برابر چهار سلولی که بهائیان زندانی در آن نگهداری می شدند ایستاد و به رئیس بخش که نامش آقای تراب پور بود فرمان داد تا مرحله آخر معروف به استتابة را برای بهائیان آغاز نماید.^{۲۰۵} بر طبق تفسیر دولت ایران از قانون اسلام، به مرتد ملی، چهار بار پیش از اعدام فرصت داده می شود تا از عقاید خود اظهار توبه و ندامت کرده و با قبول اسلام جان خود را نجات دهد.^{۲۰۶} در نتیجه به تمام بهائیان زندانی این فرصت داده شد.^{۲۰۷}

^{۲۰۲} همان. این مقاله به نقل از آیت الله خمینی می گوید: «اگر دلیلی ما نداشتیم به اینکه اینها جاسوس آمریکا هستند، جز طرفداری ریگان از آنها، و پاپلی نداشتیم که حزب توده جاسوس هستند جز طرفداری شوروی از آنها کافی بود». همان.

^{۲۰۴} همان. «اظهارات محمودنژاد در ۸ فروردین ۱۳۸۰» رک. زیرنویس ۶۷، ص. ۲۲.

^{۲۰۵} «اظهارات کتبی محمدرضا حسامی درباره وقایع زندان عادل آباد همراه با مطالب تکمیلی از شاهد و.» (مورخ ۱۷ خرداد ۱۳۶۸) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران). بعضی زندانیان از آقای تراب پور به عنوان رئیس بخش و بعضی دیگر از زندانیان از وی به عنوان رئیس زندان یاد می کنند. برای مثال نگاه کنید به علیا روحی زادگان، «تشریح وقایع مسجونیت ده شهید شیراز»، مورخ ۱۲ آذر ۱۳۶۴ (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)؛ «شهادتنامه انوری»، رک. زیرنویس ۴۹، ص. ۱۰.

برای مثال نگاه کنید به دائرة المعارف اینترنتی اصطلاحات مذهب شیعه، قابل دسترسی در http://www.al-shia.com/html/far/books/maaref_maarif/alef/0042.htm#link128 (تاریخ دسترسی: ۱۷ دی ۱۳۸۶). این دایره المعارف توضیح می دهد که استتابة، به معنای تقاضای توبه «اصطلاحی است که فقها در مورد مرتد ملی به کار می برند و آن موقعی است که مرتد ملی به دستور حاکم شرع دستگیر شده استتابة نماید یعنی طلب توبه کند و بعضی گفته اند که استتابة از او (یعنی خواستن توبه از او) واجب است و حاکم شرع باید به او فرصت کافی برای برگشت از ارتداد بدهد و این فرصت به عقیده بعضی نه روز است و به نظر گروهی مقدار فرصت مدتی است که احتمال برگشت او از ارتداد به اسلام می رود، لذا در صورت برگشت از ارتداد توبه او قبول می شود و زنش از آن او خواهد بود. تصرفات مالکانه مرتد در مال خویش همچنین ولایتش بر فرزندان و دیگران در طول مدت استتابة ممنوع خواهد بود و حاکم شرع با تصرف در اموال او می تواند قروض و نفقه زن و فرزندان و حقوق مالی دیگر او را ادا نماید و در صورت قبول توبه او مالکیت و ولایتش به حال اول بر می گردد. توبه مرتد وقتی قبول می شود که آنچه را انکار نموده بود از قبیل توحید، نبوت، امامت، عدالت و غیره، به آنها اقرار نماید و از گفتار یا کردار سابق خود اظهار پشیمانی

شما باید از چهار مرحله برای ارشاد عبور کرده و اسلام آورید، در غیر این صورت اعدام خواهید شد. از فردا هر روز دو ساعت سکوت اعلام خواهد شد. زندان دانشگاه شما خواهد شد و همگی شما باید در آن درس بخوانید.^{۲۰۸}

روز ۲۳ خرداد ۱۳۶۲، خانمهای بهایی زندانی یک به یک برای جلسات استتابة احضار شدند.^{۲۰۹} خانم زرین مقیمی و خانم عزت اشراقی برای استتابة بهدفتری واقع در طبقه اول زندان برده شدند. هر جلسه حدود پنج دقیقه به طول انجامید و از آن دو خواسته شد تا تصمیمشان مبنی بر عدم توبه را به روی کاغذ بیاورند.^{۲۱۰} هر بار که آنها به سلول باز می گشتند با انگشتانشان به دیگر زندانیان نشان می دادند که کدام مرحله از ارشاد را گذرانده اند.^{۲۱۱} هنگامی که این دو خانم را برای مرحله آخر استتابة می بردند، آن دو با قبول آنچه بر سرشان خواهد آمد، با دیگران خداحافظی نمودند.



عزت و عنایت الله اشراقی و دخترشان رویا به فاصله دو روز از یکدیگر اعدام شدند. رویا در سال دوم دانشکده دامپزشکی مشغول تحصیل بود.

هنگامی که جلسه ارشاد به پایان رسید، خانم مقیمی بیرون دفتر به انتظار ایستاد و انتظار داشت که او را برای اجرای حکم اعدام ببرند. اما یکی از پاسداران به او گفت: «به این سادگی هم نیست، این احکام باید به تهران بروند».^{۲۱۲}

همان روز خانم سیمین صابری، خانم اختر ثابت، خانم ایران آوارگان،^{۲۱۳} خانم رویا اشراقی، خانم شیرین دالوند و خانم مهشید نیرومند همگی برای انجام مراحل استتابة احضار شدند. هر یک از این خانمها چهار شهادتنامه را امضاء نمودند، به این معنی که حاضر به توبه و تغییر دین نیستند. از میان محکوم شدگان فقط خانم مونا محمودنژاد و خانم نصرت یلدایی احضار نشدند. مادر مونا، خانم فرخنده محمودنژاد، با این تصور که حداقل موقتاً مجازات دخترش به تعلیق افتاده است، همان روز عصر از زندان عادل آباد آزاد گردید.

شش تن از زندانیان مرد - آقایان جمشید سیاوشی، بهرام یلدائی، دکتر بهرام افنان، عبدالحسین آزادی، کوروش حق بین و عنایت الله اشراقی جلسات استتابة شان در روز ۲۴ خرداد آغاز گردید. آنها برای آخرین بار اتمام حجت حجت الاسلام قضایی را شنیدند: «یا اسلام یا اعدام». هر شش نفر از توبه و تغییر عقیده امتناع ورزیدند.^{۲۱۴}

کرده بازگردد. چنین کسی اگر سه بار کافر شد و سپس توبه کرد بار چهارم توبه اش قبول نمی شود و حکم اعدام او صادر می گردد». (نگاه کنید به منبع فوق الذکر)

۲۰۷ «شهادتنامه شاهد الف.»، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۱۰.

۲۰۸ «اظهارات محمودنژاد در ۸ فروردین ۱۳۸۰»، رک. زیرنویس ۶۷، ص ۲۴

۲۰۹ اگر چه هنگام صدور حکم خانمها در دی ماه، قضایی به آنها گفته بود که قرار است جلسات توبه آنها شروع شود، اما تا آن زمان هیچکدام از خانمها در این جلسات شرکت نکرده بودند.

۲۱۰ «اظهارات کتبی آقای محمدرضا حسامی درباره وقایع زندان عادل آباد همراه با مطالب تکمیلی از شاهد و.» (مورخ ۱۷ خرداد ۱۳۶۸) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)

۲۱۱ «اظهارات محمودنژاد در ۸ فروردین ۱۳۸۰»، رک. زیرنویس ۶۷، ص ۲۵.

۲۱۲ «اظهارات کتبی آقای محمدرضا حسامی درباره وقایع زندان عادل آباد همراه با مطالب تکمیلی از شاهد و.» (مورخ ۱۷ خرداد ۱۳۶۸) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)

۲۱۳ خانم آوارگان در میان خانمها تنها کسی بود که با اینکه مراحل استتابة را تماماً طی کرده و توبه نکرد، اما اعدام نگردید.

۲۱۴ «اظهارات کتبی پرویز گهرریز درباره دکتر بهرام افنان» (سند بدون تاریخ می باشد.) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)

۵-۸. اعدامهای خردادماه

در روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۲، محکومین مرد آخرین ملاقات خود را با خانواده‌هایشان انجام دادند.^{۲۱۵} روز بعد، پنجشنبه ۲۶ خرداد، حدود ساعت ۴ بعد از ظهر، هر شش نفر احضار شده و احکام اعدام برای آنها قرائت شد. آنگاه به سلولهایشان بازگشته و آنچه داشتند میان دوستان زندانی‌شان تقسیم کردند. سپس آقایان جمشید سیاوشی، بهرام یلدائی، دکتر بهرام افنان، عبدالحسین آزادی، کوروش حق بین و عنایت‌الله اشراقی را به میدان چوگان برده و چند ساعت پس از اذان مغرب به چوبه دار آویختند.^{۲۱۶}



ساعت ۵ بعد از ظهر روز شنبه ۲۸ خرداد ۱۳۶۲، محکومین زن آخرین ملاقات را با خانواده‌هایشان انجام دادند. این ملاقات ۱۵ دقیقه به طول انجامید.^{۲۱۷} هنگامی که خانمها در راه بازگشت به سلولهایشان بودند، پاسداران انقلاب راه را بر آنها بستند.^{۲۱۸} رئیس زندان زرین مقیمی، شیرین دالوند، رویا اشراقی، مونا محمودنژاد، سیمین صابری، عزت اشراقی، اختر ثابت، طاهره سیاوشی، مهشید نیرومند، و نصرت یلدائی را جدا کرده زندانیان دیگر را به سلولهایشان فرستاد. سپس این ده خانم را داخل

یک مینی‌بوس کرده و از زندان بیرون بردند. زمانی بین غروب ۲۸ خرداد و سحرگاه ۲۹ خرداد ۱۳۶۲ - گزارشها متفاوت است - هر ده نفر خانم را در میدان چوگان به چوبه دار آویختند. بر طبق گفته تنها شاهد عینی این ماجرا که تاکنون برای دادن اطلاعات داوطلب شده است راننده مینی‌بوسی که خانمها را به میدان چوگان برد، این خانمها یک - به - یک به دار آویخته شدند.^{۲۱۹} خانم مونا محمودنژاد، جوان‌ترین عضو گروه، آخرین کسی بود که به دار آویخته شد.^{۲۲۰}

^{۲۱۵} «ظهارات کتبی آقای محمدرضا حسامی درباره وقایع زندان عادل آباد همراه با مطالب تکمیلی از شاهد و.» (مورخ ۱۷ خرداد ۱۳۶۸) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)

^{۲۱۶} «ظهارات کتبی پرویز گهرریز درباره دکتر بهرام افنان» (سند بدون تاریخ می‌باشد.) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)

^{۲۱۷} «شهادتنامه شاهد الف.»، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۱۰.

^{۲۱۸} «ظهارات کتبی آقای محمدرضا حسامی درباره وقایع زندان عادل آباد همراه با مطالب تکمیلی از شاهد و.» (مورخ ۱۷ خرداد ۱۳۶۸) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)

^{۲۱۹} بیشتر گزارشها درباره اعدام این خانمها، زمان اعدام را غروب روز ۲۸ خرداد ذکر می‌کند. اما طبق گزارشهایی که به دست سازمان اسناد حقوق بشر ایران رسیده است، ممکن است اعدام تا ساعات اولیه صبح روز بعد اتفاق نیافتاده باشد. یک زندانی غیر بهایی نقل کرده است که هنگامی که او در زندان انفرادی سپاه شیراز بسر می‌برد، خانم یلدائی و یک خانم جوان دیگر که مشخصاتش به خانم رویا اشراقی شباهت دارد، در آخرین شب حیاتشان، به سلول وی آورده شدند. خانم یلدائی به او گفت: «ما ده زن هستیم، وضعیت ما چنین است و امشب ما را به دار خواهند آویخت.» این زندانی غیر بهایی بازگو می‌کند که صبح زود پاسداران انقلاب آمدند و آن دو را بردند. اگر این گفته درست باشد، این خانمها برای مدت کوتاهی در زندان سپاه نگاه داشته شده و در بامداد ۲۹ خرداد ماه، به دار آویخته شدند. «شهادتنامه شاهد الف.»، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۱۱.

نام کتابیون به خانم بالازاده، «۱۳۶۲/۱۱/۴» (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

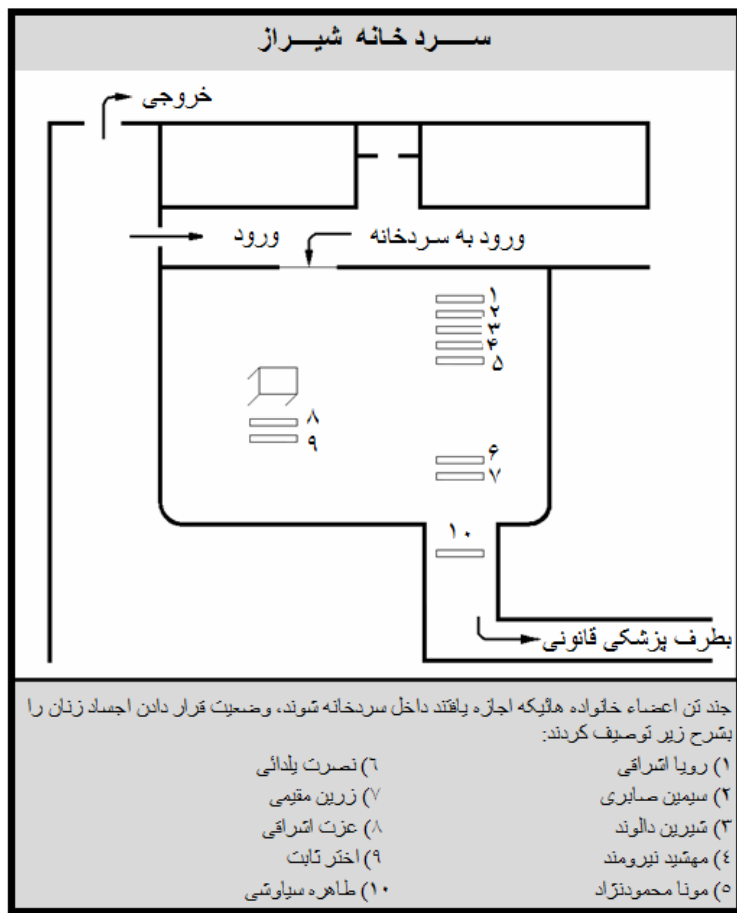
۶. پیامد

۶-۱. تشخیص هویت اجساد

پس از انجام اعدامها، اجساد قربانیان به سردخانه پزشکی قانونی شیراز در نزدیکی میدان شهرداری منتقل شدند. مدت کوتاهی پس از اعدام مردان زندانی، برخی از اعضای خانواده‌های آنها توانستند وارد سردخانه شده و اجساد پدران، برادران و پسرانشان را برای آخرین بار ببینند. هشت جسد در سردخانه بودند:

چهار جسد رویشان به طرف بالا و چهار جسد دیگر صورتشان به طرف زمین بود. دو تن از آنها بهایی نبودند، اما همان روز اعدام شده بودند. اثر طناب دار روی گردنهای آنها مشخص بود.^{۲۲۱}

هنگامی که خانواده‌های اعدام شدگان به سردخانه بازگشتند تا اجساد را برای دفن تحویل بگیرند، به آنها گفته شد که اجساد خانمهای اعدام شده جایگزین اجساد آقایان شده است. این اولین بار بود که جامعه بهاییان شیراز از اعدام خانمها مطلع شد. خانواده‌های مردان اعدامی ابتدا نتوانستند بفهمند چه بر سر اجساد این آقایان آمده



است. بعدها پرستاری که زمانی برای دکتر بهرام افغان کار می‌کرد و با خانواده‌های مصیبت دیده همدردی می‌کرد، به آنها اطلاع داد که این اجساد به بیمارستان سعدی شیراز فرستاده شدند. مقامات این اجساد را بدون اجازه خانواده‌هایشان، برای تشریح به دانشکده پزشکی داده بودند.^{۲۲۲}

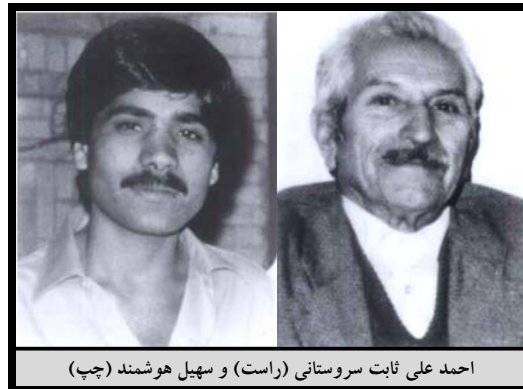
اجساد زنان بین ساعت ۴ و ۵ صبح روز ۲۹ خرداد به سردخانه آورده شدند. خانم محمودنژاد که خود فقط شش روز قبل از زندان آزاد شده بود، یکی از اولین افرادی بود که وارد سردخانه شد. پاسدار مسئول سردخانه ابتدا از ورود او جلوگیری کرد زیرا دادستان کل شیراز، حجت الاسلام سید ضیاء میرعماد، داخل سردخانه و مشغول

^{۲۲۱} «شهادتنامه شاهد الف»، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۱۳.
^{۲۲۲} همان.

بازرسی از اجساد بود.^{۲۲۳} پس از اصرار و الحاح به این پاسدار، بالاخره خانم محمودنژاد و چند تن دیگر از اعضای خانواده‌ها اجازه یافتند تا منتظر بمانند.^{۲۲۴} وقتی خانم محمودنژاد نهایتاً به‌داخل سردخانه راه یافت، تمامی اتاق را دور زده و اجساد هر ده خانم را شناسایی کرد. هنگامی که دوباره بر سر جسد دخترش مونا بازگشت، پاسدار مسئول سردخانه نزد او آمد:

احساس کردم که می‌خواهد مرا دعوا کند که چرا یکجا نماندم. اما یکدفعه گفت: «کدام یک از اینها بچه تو است؟» مونا را نشان دادم. شروع کرد به گریه کردن و گفت: «تو را قرآن ما را ببخش. ما مأموریم و معذور. ما همیشه با این صحنه‌ها مواجه هستیم ولی هیچکدام ما را اینقدر تحت تأثیر قرار نداد. تو را قرآن ما را ببخش». من زبانم لال شده بود، فقط او را بغل کردم و کشیدم به‌طرف خودم. ریش بلندی داشت و من دو گونه‌اش را بوسیدم. او مثل بچه‌ای آرام شد. باز گفتم: «گر بدانی که این بچه‌های ما برای چی اینجا به‌خاک افتاده‌اند، خاک زیرشان را سرمه چشمانت می‌کنی». او هیچ نگفت.^{۲۲۵}

چند ساعت بعد، اجساد این خانمها را در آمبولانس‌ی جای دادند. یک جوان بهایی با موتور سیکلت آمبولانس را تعقیب نمود. اجساد به «گلستان جاوید» یا گورستان بهاییان برده شدند. آن جوان اط صاحب یکی از خانه‌های مجاور اجازه یافت تا به‌پشت بام رفته و ناظر دفن اجساد باشد. هر ده زن با لباسهایی که هنگام مرگ به‌تن داشتند دفن شدند. هر جسد در گوری جداگانه و کم عمق، نزدیک به‌دیگری قرار گرفته شد. پس از دفن اجساد، مأموران با استفاده از بلدوزر محل دفن را با خاک پوشانده و چند بار از روی آن عبور کردند تا محل قبور مشخص نباشد. این کار حدود نیم ساعت طول کشید.^{۲۲۶}



در طول هفته پس از اعدامها، اعضای خانواده‌های کشته‌شدگان، اقدام به‌برگزاری مجالس یادبود نمودند با وجود اینکه مقامات محلی به‌آنان تذکر داده بودند که چنین نکنند. دسته گلهایی بدون نام به‌خانه هر ده زن قربانی فرستاده شد.

یک روز مادر بزرگ شیرین دالوند در حالیکه از خیابانی عبور می‌کرد، سرباز جوانی را دید که به‌طرفش آمده و سلام می‌کند. مادر بزرگ شیرین از او پرسید که من را از کجا

^{۲۲۳} «گفتگوی محمودنژاد»، رک. زیرنویس ۵۷، ص. ۲۷.

^{۲۲۴} همان.

^{۲۲۵} «گفتگوی محمودنژاد»، رک. زیرنویس ۵۷، ص. ۲۹.

^{۲۲۶} «نامه شاهد ب. به‌یک دوست» (مورخ ۵ تیر ۱۳۶۲) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) ص ۳؛ «نامه شاهد ج.» (سند بدون تاریخ می‌باشد.) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

می‌شناسی. سرباز پاسخ داد: «من همه شما را می‌شناسم، شما مادر بزرگ شیرین هستید.» در این لحظه او دست سرباز را گرفت و پرسید: «تو از کجا شیرین را می‌شناسی؟ تو چگونه نوه من را می‌شناسی؟» سرباز پاسخ داد: «من راننده مینی‌بوسی بودم که فرزندان شما را برای اعدام می‌برد و مطالب زیادی دارم که برایتان بازگو کنم اما فقط می‌خواستم بگویم که من همان کسی هستم که دسته گلها را برای شما فرستاد.»^{۲۲۷}

در روز ۷ تیر ۱۳۶۲، یک زندانی بهایی دیگر به نام سهیل هوشمند که بیست و چهار سال داشت، در شیراز اعدام شد. دو روز بعد، احمد علی ثابت سروستانی، هفتاد و یک ساله، در اثر اختلالات پزشکی در زندان درگذشت. وی از آذرماه ۱۳۶۱ در زندان به سر می‌برد.^{۲۲۸}

۶-۲. ابراز انزجار بین‌المللی

کشتار دسته جمعی بیست و دو بهایی در شیراز توجه رسانه‌های جهانی را به خود جلب کرد.^{۲۲۹} جوامع بین‌المللی از اعدام پیروان دینی که عدم خشونت، آزادی بیان، و اعتدال مذهبی را ترویج می‌کند، به شدت به خشم آمدند. در روز ۲۰ تیر ۱۳۶۲، فورتنی اچ. استارک، نماینده مجلس آمریکا، لایحه‌ای را تقدیم مجلس نمود که تحریم اقتصادی دولت ایران «تا زمانیکه آزار و تعقیب بهائیان متوقف شود» را درخواست می‌کرد. استارک به درخواست عفو ریگان برای زندانیان شیراز و همچنین اعدام ۱۶ مرد و زن بهایی در اواخر خرداد ۱۳۶۲ اشاره کرده و آنرا انگیزه خود برای اعلام این حرکت بر علیه ایران دانست.^{۲۳۰}

حکومت ایران به دنبال اعدام‌های شیراز سعی کرد تا با ارائه یک سری قوانین جدید، هرچند پس از اعدام‌ها، اعمال خود را قانونی جلوه دهد. در ۷ شهریور ۱۳۶۲، وزیر دادگستری ایران در روزنامه محافظه کار کیهان، تشکیلات بهایی را در سراسر ایران ممنوع اعلام کرد.^{۲۳۱}

همچنین مقامات دولت ایران در پاسخ به اتهامات بین‌المللی مبنی بر تضييع حقوق بشر در ایران، مرتباً شعار همیشگی خود را مبنی بر اینکه آیین بهایی حزبی سیاسی و آلت دست صهیونیسم امپریالیست می‌باشد تکرار

^{۲۲۷} «شهادتنامه شاهد الف.»، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۱۱.

^{۲۲۸} فهرست تاریخهای مهم مربوط به زندانیان، گردآوری شده توسط یک بهایی محلی (تاریخ نامعلوم) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران)؛ «نامه‌ای از یک بهایی محلی در شیراز» (که لیست بهائیان دستگیر شده در ماههای آبان و آذر را فراهم آورده) (تاریخ نامعلوم) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).^{۲۲۹}

برای مثال نگاه کنید به کارلایل مورفی، «بهائیان آمریکا این سوء رفتارها را محکوم می‌کنند»، روزنامه واشنگتن پست، ۱۵ تیر ۱۳۶۲ [Carlyle Murphy, U.S. Bahá'is Denounce Abuses, THE WASHINGTON POST]؛ و «برگزاری مراسم دعا برای ۱۷ بهایی»، روزنامه واشنگتن پست، ۱۸ تیر ۱۳۶۲ [Service Planned for 17 Bahá'is, THE WASHINGTON POST].

استارک، نماینده کالیفرنیا در مجلس آمریکا، در حمایت از لایحه‌ای با عنوان «ممنوعیت تجارت با ایران تا هنگام توقف آزار بهائیان»، مورخ ۲۰ تیر ۱۳۶۲، در مجلس نمایندگان سخن می‌گوید، مجلس نمایندگان ۲۷۷۸، کنگره نودم، نشست اول، قابل دسترسی در قسمت پرونده‌های کنگره (بخش تذکرات) ص. ۱۸۵۵۶.^{۲۳۱}

نازیلا قانع، «حقوق بشر، سازمان ملل و بهائیان در ایران» [HUMAN RIGHTS, THE UN, AND THE BAHÁ'IS IN IRAN]، صص. ۴۳۷-۴۳۶. (۲۰۰۲).

می‌کردند.^{۲۳۲} سعید رجایی خراسانی، نماینده ایران در سازمان ملل متحد، به نمایندگان دیگر کشورها گفت که بهائیان تهدیدی برای ایران و دیگر کشورهای جهان سوم به حساب می‌آیند.^{۲۳۳} سپس خراسانی در مصاحبه‌ای با شبکه خبری ای. بی. سی. در سال ۱۳۶۲، ادعا کرد که «بهائیت یک حرکت سیاسی است و نه یک دین - اما تقاب مذهبی به چهره زده است»^{۲۳۴} و نیز افزود که بهائیت فی‌نفسه به اسرائیل و صهیونیسم متصل است.

نامه سفارت ایران در انگلیس به شورای شهر لاندندری، مورخ ۲۷ مرداد ۱۳۶۲، به‌خوبی نشان‌دهنده طرز فکر جمهوری اسلامی ایران در رابطه با بهائیان است:

همانگونه که انقلاب اسلامی توانست پایگاههای جاسوسی را در کشور امپریالیستها نابود سازد، به‌همان صورت هم قادر خواهد بود تا مخفیگاههای جاسوسی صهیونیست را که تحت پوشش بهائیت عمل می‌کنند، از پای درآورد.^{۲۳۵}

۳-۶. پنهانکاری

واکنشهای منفی ناشی از اعدام زندانیان شیراز دولت ایران را بر آن داشت تا حجت الاسلام قضایی، حاکم شرع شیراز را که با نمایشهای رسانه‌ای خود توجه جهانیان را به‌خود معطوف کرده بود، تنبیه نماید. حجت الاسلام قضایی به‌منصب پائین‌تری در دادسرای اصفهان منتقل شد.

دراول مرداد ۱۳۶۲، دادستان کل شیراز، حجت الاسلام میرعماد، در مصاحبه‌ای با روزنامه خبر جنوب، سعی کرد تا با دفاع از اقدامات دادگاه انقلاب، مسیر انتقادها را منحرف سازد.^{۲۳۶} دادستان کل متذکر شد که فقط بیست و دو نفر از نود و هشت بهایی دستگیر شده در یورشهای ۱۳۶۱ به‌اعدام محکوم شده‌اند. وی خاطر نشان کرد که تمامی مجازاتها به‌تأیید شورای عالی قضایی در تهران می‌رسد.^{۲۳۷}

حجت الاسلام میرعماد فهرست جنایتهایی را که ادعا می‌کرد محکومین فوق مرتکب آن شده‌اند به‌شرح ذیل بیان داشت: ۱- همکاری با ساواک و جاسوسی برای اسرائیل غاصب در قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در حدی که هدایایی نیز از اسرائیل دریافت داشته‌اند، ۲- ملاقات سران تشکیلات در سال ۵۷ با ژنرال پینوشه

^{۲۳۲} «نامه سفارت ایران در انگلیس درباره اعدام بهائیان ایران» (۲۷ مرداد ۱۳۶۲) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) (این نامه اظهار می‌دارد: «ماهیت و اصل بهائیت برای امپریالیسم و دشمنان اسلام تجربه موفق بوده است»).

^{۲۳۳} «به نام اسلام» (شبکه خبری ای. بی. سی. ۱۳۶۲) این برنامه در آدرس <http://video.google.com/videoplay?docid=-2128317632629440784&hl=de> قابل دسترسی است. (تاریخ دسترسی: ۱ مرداد ۱۳۸۶)

^{۲۳۴} همان.

^{۲۳۵} «نامه سفارت جمهوری اسلامی ایران به شورای شهر لاندندری» (۲۷ مرداد ۱۳۶۲) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

^{۲۳۶} مقاله روزنامه خبر جنوب، شماره ۸۸۹، مورخ ۱۳۶۲/۵/۱۹، که رونوشت آن در «ظهارات کتبی آقای محمدرضا حسامی درباره وقایع زندان عادل آباد همراه با مطالب تکمیلی از شاهد و.» موجود است (مورخ ۱۷ خرداد ۱۳۶۸) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) [از این به بعد: «مقاله خبر جنوب، ۱۳۶۲/۵/۱۹»].

^{۲۳۷} همان.

دیکتاتور شیلی، ۳- ملاقات با ریگان و سران آمریکا در سال ۶۲، علت حمایت ریگان از بهائیت ایران نیز تماس محافل بهایی با او می‌باشد، ۴- داشتن موضع مخالف با ملت مسلمان ایران نسبت به مسائل فلسطین و لبنان.^{۲۳۸}

با وجود مخالفت حجت الاسلام میرعماد مبنی بر مجرم بودن این زندانیان، نسخه‌هایی که از کارتهای ملاقات زندانیان به دست مرکز اسناد حقوق بشر ایران رسیده است نشان می‌دهد که «جرم» واقعی این زندانیان صرفاً هویت مذهبی آنها می‌باشد. روی هر کارت ملاقات، نام، نام خانوادگی، و نیز اتهام زندانی نوشته شده است. روی اکثر کارت ملاقات آقایان در قسمت اتهام آنچه نوشته شده بود با یک قلم قرمز خط خورده بود، اما اعضای خانواده‌های آنها گزارش کردند که در ابتدا روی کارتهای ملاقات در قسمت اتهام نوشته شده بود «فرقه ضاله بهائیت».^{۲۳۹} روی کارت ملاقات خانمها در قسمت اتهام فقط حرف «ب»^{۲۴۰} نوشته شده که منطقی می‌توان نتیجه گرفت مقصود از این حرف، کلمه «بهائی» است.

سالها پس از اعدامهای شیراز، یک روز یکی از اعضای خانواده‌های این زندانیان ضمن تلاش برای باز پس گرفتن قسمتی از دارائی‌های مصادره شده خانوادگی، مجبور می‌شود تا به ساختمان سپاه شیراز مراجعه کند:

جرم خانواده من این بود که اسلام نیاوردند. من این مطلب را چند سال بعد، هنگامی که برای تقاضای باز پس گیری منزل پدرم در شیراز رفته بودم، فهمیدم. من به سپاه شیراز رفتم یعنی همان محلی که خانمها را در آن نگاه می‌داشتند، زیرا پرونده‌های زندانیان در آنجا بایگانی می‌شد. کارمندان سپاه شیراز عوض شده بودند. همچنین رفتار و برخورد مردم هم تغییر کرده بود. وقتی پرسیدم آیا می‌توانم پرونده پدرم را ببینم، مردی به من گفت «ما اجازه نداریم این را به شما نشان دهیم.» پس من از او خواهش کردم که فقط به من بگوید که جرم پدر من چه بوده است. او نمی‌توانست باور کند که من چیزی راجع به جرم پدرم نمی‌دانم. من به او گفتم که من چیزی نمی‌دانم زیرا به من گفته‌اند که هیچکس را به دلیل بهایی بودن نمی‌کشند، بنابراین من نمی‌دانم که پدر من چه جرم دیگری ممکن است مرتکب شده باشد. او هم در آن پرونده، قسمت مجازات پدرم را پیدا کرده و به من نشان داد. پرونده اظهار می‌داشت که به جرم بهائیت و عضویت فرقه ضاله بهایی و امتناع از پذیرفتن اسلام، پدرم به مرگ محکوم شده و تمام اموالش باید مصادره گردد.^{۲۴۱}

^{۲۳۸} همان.

^{۲۳۹} نگاه کنید به کارت ملاقات آقای عبدالحسین آزادی [پیوست ۳]؛ همچنین نگاه کنید به نامه‌ای از یک بهایی محلی درباره کارتهای ملاقات (مورخ ۱۸ مرداد ۱۳۶۲) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

^{۲۴۰} نگاه کنید به کارت ملاقات خانم نصرت یلدایی [پیوست ۴].

^{۲۴۱} «شهادتنامه شاهد الف.»، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۹.

۷. نتیجه گیری

بیست و دو تن قربانی بهایی دادگاه انقلاب شیراز نمونه‌ای از جامعه بهایی شیراز بودند. آنها شامل پیر و جوان، مرد و زن، پیشروان جامعه و اعضاء معمولی بودند. این گروه نمایانگر گرفتاریهای جامعه بهایی ایران پس از انقلاب اسلامی هستند.

پیروان دیانت بهایی در ایران امروز همانقدر در معرض آسیب هستند که در سال ۱۳۶۱ بودند. در قانون اساسی ایران آئین بهایی به‌عنوان یک دین مستقل به رسمیت شناخته نشده است؛ بهائیان طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی از هیچگونه حمایتی برخوردار نیستند، و این جامعه دائماً در معرض اقدامات سازمان‌یافته و تبعیض‌آمیز و نیز آزار و تعقیب به‌دست عمال حکومت است. اماکن مهم مذهبی آنها تخریب و دارائی‌های شخصی آنها مصادره گردیده است.

در اردیبهشت ۱۳۸۵، پنجاه و چهار جوان بهایی در شیراز به جرم برگزاری و نیز شرکت در یک طرح آموزشی محلی برای کودکان محروم با شرکت پیروان ادیان مختلف، زندانی شدند. جوان‌ترین این زندانیان کمتر از پانزده سال داشت، یعنی دو سال جوان‌تر بود از مونا محمودنژاد هنگام دستگیری‌اش.^{۲۴۲}

آنچه در شیراز در سالهای ۱۳۶۲-۱۳۶۱ اتفاق افتاد، نمونه‌ای افراطی از آزارهایی بود که بر بهائیان وارد آمده است، اما در ایران پس از انقلاب، به‌هیچ وجه تنها نمونه از چنین وقایعی نیست. اعضاء سه دوره پیاپی محفل روحانی ملی بهائی، و نیز رهبران جوامع محلی بهایی در شهرهایی از قبیل یزد، قزوین، تبریز، و همدان با بی‌اساس‌ترین بهانه‌ها اعدام گردیده‌اند.

اما وقایع شیراز را از جانب دیگری هم می‌توان مورد توجه قرار داد. تمام ایرانیان غیر قانونی و قابل پیگرد دانستن جامعه بهایی توسط رژیم را نپذیرفتند؛ همسایه‌ای که سعی کرد خانواده محمودنژاد را از دست پاسدارانی که برای دستگیری یدالله و مونا آمده بودند، نجات دهد، راننده اتوبوسی که برای خانواده‌های زنان اعدام شده دسته گل فرستاد، و نگهبان سردخانه که از خانم محمودنژاد طلب بخشش کرد همه نمونه‌هایی از این دسته هستند. همه مردم در برابر تعصبات سر تسلیم فرو نمی‌آورند.

داستان دستگیری و اعدام بیست و دو نفر در شیراز - آزار و شکنجه مردان و زنان به جرم نیایش و اعتقادات مذهبی‌شان - از اسفبارترین موارد نقض حقوق بشر است. اما این واقعه همچنین نشانگر قدرت و استقامت یک جامعه در برابر چنین تبعیضاتی بود.

^{۲۴۲} جامعه بین‌المللی بهایی، «پنجاه و چهار بهایی در ایران دستگیر شدند» (۳ خرداد ۱۳۸۵) قابل دسترسی در <http://www.Bahá'í.org/persecution/newsreleases/24-05-06> (تاریخ دسترسی: ۲۶ مهر ۱۳۸۵)؛ جامعه بین‌المللی بهایی، «آخرین اختیار راجع به دستگیری‌های ایران» (مورخ ۵ خرداد ۱۳۸۵) قابل دسترسی در <http://news.bahai.org/story/451> (تاریخ دسترسی: ۱۸ مرداد ۱۳۸۶)

۸. روش‌شناسی

مرکز اسناد حقوق بشر ایران، اطلاعات گرد آمده در این گزارش را از منابع زیر تهیه نموده است:

- *شهادت قربانیان و شهود.* که شامل شهادتنامه‌هایی است که توسط حقوقدانان این مرکز از بازماندگان دستگیری‌های سال ۱۳۶۱ شیراز و دیگر شهود عینی اخذ گردیده است. ضمناً به این مرکز اجازه داده شد تا به مصاحبه‌های اعضای خانواده قربانیان دسترسی یابد. این مصاحبه‌ها به وسیله فیلمسازی به نام جک لنز تهیه شده تا در فیلمی درباره جوان‌ترین عضو این گروه بیست و دو نفری با نام «رویای مونا» که در دست ساخت است، مورد استفاده قرار گیرد.

- *اعضاء جامعه بهائی.* مرکز اسناد حقوق بشر این اجازه یافت تا به مکاتبات و اظهارات بعضی از اعضای جامعه بهائیان شیراز که در وقایع سالهای ۱۳۶۲-۱۳۶۱ دستگیر و زندانی و سپس آزاد شدند، دسترسی یابد.

- *مدارک دولتی.* که اظهارات مقامات دولتی، بیانیه‌های منتشر شده توسط سازمانهای دولتی ایران و مدارک مربوط به مراحل دادرسی، مانند پرونده‌های رسمی زندان.

- *مدارک منتشر شده توسط سازمانهای غیردولتی.* که شامل قطعنامه‌های سازمان ملل صادر شده توسط شورای عمومی و گزارشهای کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و نیز گزارشهای سازمانهای منطقه‌ای نظیر اتحادیه اروپا می‌باشد.

- *کتاب و مقالات نوشته شده توسط اشخاص؛ عکسها و طرحهای ساده.* که شامل اظهارات چاپ شده زندانیانی است که در حین وقایعی که شرح آن رفت، حضور داشتند، عکسهایی که توسط اعضای جامعه بهایی گرفته شده و یا در رسانه‌های ایران از سال ۱۳۵۸ منتشر گردیده و نیز تصاویر ساده‌ای که توسط زندانیان ترسیم گردیده که شکل کلی زندانها را نشان می‌دهد.

- *مقالات دانشگاهی.* مقالاتی که تعدادی مورخ و دانشمند در رابطه با آزار و تعقیب بهائیان در ایران به‌رشته تحریر در آورده‌اند.

در مواردی که این گزارش به اطلاعات تهیه شده توسط عوامل دولتی و یا دولت و یا ارگانهای آن ارجاع و یا به آنها استناد می‌کند، منابع این اطلاعات با ذکر ارزیابی و صحت یا سقم هر منبع به‌طور اختصاصی بیان شده است. مرکز اسناد حقوق بشر ایران در نهایت دقت، تمامی منابع به‌کار رفته را مورد بازبینی قرار داده تا از اعتبار و دقت اطلاعات یقین کامل حاصل نماید.

تعداد زیادی از افرادی که در این گزارش ذکر شده‌اند هنوز در ایران سکونت دارند، بنابراین مشخصات آنها محفوظ مانده است. در هر نمونه مدرک مشخص در ارتباط با این قربانیان در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران موجود می‌باشد.

پیش از انتشار، این گزارش توسط مارتا مینو، استاد دانشگاه هاروارد، لورنس داگلاس، استاد دانشگاه امهرست، و نیز رویا برومند، بنیانگذار بنیاد برومند مورد مطالعه و بازبینی قرار گرفت.

پیوستهای

جامعه‌ای در تنگنا: شرح مشقات بهائیان شیراز

فهرست پیوستها

- پیوست ۱- گفتگوی اختصاصی خبر با حجت الاسلام قضایی، حاکم شرع و رئیس دادگاه انقلاب شیراز؛ حاکم شرع شیراز: به بهاییان تذکر می‌دهم به دامن اسلام بیایند، (خبر جنوب، شماره ۷۸۲، ۱۳۶۱/۱۲/۳)
- پیوست ۲- امام امت در دیدار با مسئولین کشور به مناسبت میلاد با سعادت امام زمان (عج): ماورای تضعیف ارگانهای این جمهوری دستهایی است که گرداننده هستند (کیهان، ۱۳۶۲/۳/۸)
- پیوست ۳- کارت ملاقات آقای عبدالحسین آزادی
- پیوست ۴- کارت ملاقات خانم نصرت یلدایی

پیوست ۱

گفنگوی اختصاصی خبر با حجت الاسلام قضایی، حاکم شرع و رئیس دادگاه انقلاب شیراز؛ حاکم شرع شیراز: به بهایان تذکر می‌دهم به دامن اسلام بیایند، (خبر جنوب،

شماره ۷۸۲، ۱۳۶۱/۱۲/۳)

خریدگاههای دژ پراس ایل اجریم شد

تیم ملی فوتبال ایران با حضور علاقه‌مندان و خبرنگاران در روزهای اخیر در تهران و تبریز گردید و در جریان این سفرها با مسئولان این دو شهر دیدار و گفتگو کرد. در تهران با حضور مسئولان این شهر دیدار و گفتگو کرد. در تبریز نیز با حضور مسئولان این شهر دیدار و گفتگو کرد.

خبر

چون
یومیه صبح

سال چهارم شماره ۷۸۲ - شماره ۲ اسفند ماه ۱۳۶۱ - شماره ۱۲ ایران

انتخابات در سوسان و انوشیروان

انتخابات در سوسان و انوشیروان در جریان است. در سوسان با حضور مسئولان این شهر دیدار و گفتگو کرد. در انوشیروان نیز با حضور مسئولان این شهر دیدار و گفتگو کرد.

تاریخ
امتحان
استخدام
اداره کل
دارائی
وامور
اقتصادی
فارس
اعلام
شد

این ۱۳۶۸ تقاضای خرید از سوی انجام شد
**اسامی برندگان
قرعه کشی دیروز
پیکان در شیراز**
برندگان با مدارک لازم باید از امروز به
کمیته توزیع خود روبرو مراجعه نمایند

سهمینار
بزرگداشت
مقام
زن در
شیراز
تشکیل
شد

**ضوابط جدید وصول مالیات
از پزشکان، دندانپزشکان
بیمارستانها و کلینیکها**
توزیع نامه‌ها در خصوص دریافت خدمات پزشکان و سایر موارد در حال
بررسی است و تقاضای مقابل از سوی بیماران ملاحظه خواهد بود

گفتگوی اختصاصی «خبر» با حجت الاسلام قضائی حاکم شرع و رئیس دادگاه انقلاب شیراز

حاکم شرع شیراز: به بهائیان تذکر میدهم به دامن اسلام بپایند

بزودی
۳۰۰
زندانی
دیگر در
شیراز
آزاد
میشوند

- پایشان نظیر توده‌ای بهائیت که متلاطم و متلاطم است
- است که اگر چه بنده و آزادی بهائیت در دوران خود
- رسید که گفت اسلام بهائیان مانده است و گفتین که لباس
- دیگر و بی اختیار از کمر بین گوید و بپوشانند
- شیطانی در آن است که بشری خود عمل خود را در
- در حال حاضر حدوده معجز و شکر دادگاه انقلاب
- اسلامی شهر از تهران به دیگر است
- تعداد زیادی از بهائیان هر روز دامن اسلام بپایند
- و با سایر آزادی‌طلبان و آزادی‌طلبان هر روز دامن اسلام بپایند
- هر روز شاهدین بسیاری از این امر هستند
- و با سایر آزادی‌طلبان و آزادی‌طلبان هر روز دامن اسلام بپایند

پیوست ۲

امام امت در دیدار با مسئولین کشور به مناسبت میلاد با سعادت امام زمان (عج): ماورای
تضعیف ارگانهای این جمهوری دستهایی است که گرداننده هستند (کیهان، ۱۳۶۲/۳/۸)

پیوست ۳

کارت ملاقات آقای عبدالحسین آزادی

زندگانه، مادر دانندگام باشد

(امام خمینی)

کارت ملاقات

نام: **عمیرالدین**

شهرت: **آزادگی فرزدر غلام**

آنها: **...**

نسبت	ملاقات کننده	نسبت	ملاقات کننده

توضیح: از افراد فوق فقط با تفریحی ملاقات دارند.

توصیف را به تقوی الله و نظام امر م

شما را به تقوی و نظم در کارها توصیه می‌کنم. اوم علی (ع)

توضیحات:

- ۱- تنها به بستگان درجه یک زندانی ملاقات داده می‌شود (پدر، مادر، خواهر، همسر، برادر، فرزند)
- ۲- حفظ کارت با خانواده زندانی است؛ در صورت مفقود شدن کارت مجدد صادر نخواهد شد.
- ۳- بدون کارت به هیچ عنوان ملاقات داده نمی‌شود.
- ۴- داشتن شناسنامه عکس دار همراه با کارت الزامی است.
- ۵- این کارت جز در مورد ملاقات هیچگونه ارزشی ندارد.

زندانی عادل آباد - سپاه پاسداران انقلاب

اسلامی شیراز دیندار

پیوست ۴

کارت ملاقات خانم نصرت یلدایی



پیشه: معلمی

زندگی: باهبل دانشگاه پلاند

(بیام میبازد)

کارت ملاقات

نام: حضرت

مهرت: غمخیزان

اندام: ب

ملاقات کننده: شبلیه

ملاقات کننده: شبلیه

توضیح: کارزار غمخیزان

اوصیایا: بطوری انچه و قلمم امر کنم

تساوا به نظری و نظرد و درقا نوسه من کنم، ایام من (م)

اوصیایا:

۱- تنها به بستگی درجه یک زندانی ملاقات داده میشود

(پسند) صادر، نحو امر و همسر، برافند، نوزند)

۲- حفاظت کارت با خانواده و زبانی است و در صورت بدرفتاری

شدن، کارت به مجاز صادر نمیشود

۳- بدون کارت به هیچ عنوان ملاقات داده نمیشود

۴- داشتن شناسنامه و کس در امره با کارت

الزامی است

۵- این کارت جز در صورت ملاقات جهت گرفته

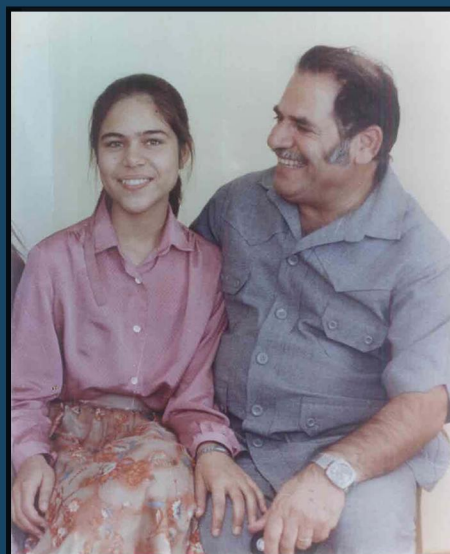
از همی ندارد

زندانیان قابل آزاد میباشند و با مدارایان انقلاب

اسلامی شیراز

تاریخ ملاقات	تاریخ ملاقات	تاریخ ملاقات	تاریخ ملاقات
۱۳۰۲/۰۳/۰۱	۱۳۰۲/۰۳/۰۲	۱۳۰۲/۰۳/۰۳	۱۳۰۲/۰۳/۰۴
۱۳۰۲/۰۳/۰۵	۱۳۰۲/۰۳/۰۶	۱۳۰۲/۰۳/۰۷	۱۳۰۲/۰۳/۰۸
۱۳۰۲/۰۳/۰۹	۱۳۰۲/۰۳/۱۰	۱۳۰۲/۰۳/۱۱	۱۳۰۲/۰۳/۱۲
۱۳۰۲/۰۳/۱۳	۱۳۰۲/۰۳/۱۴	۱۳۰۲/۰۳/۱۵	۱۳۰۲/۰۳/۱۶
۱۳۰۲/۰۳/۱۷	۱۳۰۲/۰۳/۱۸	۱۳۰۲/۰۳/۱۹	۱۳۰۲/۰۳/۲۰
۱۳۰۲/۰۳/۲۱	۱۳۰۲/۰۳/۲۲	۱۳۰۲/۰۳/۲۳	۱۳۰۲/۰۳/۲۴
۱۳۰۲/۰۳/۲۵	۱۳۰۲/۰۳/۲۶	۱۳۰۲/۰۳/۲۷	۱۳۰۲/۰۳/۲۸
۱۳۰۲/۰۳/۲۹	۱۳۰۲/۰۳/۳۰	۱۳۰۲/۰۳/۳۱	۱۳۰۲/۰۳/۳۲

تاریخ ملاقات	تاریخ ملاقات	تاریخ ملاقات	تاریخ ملاقات
۱۳۰۲/۰۳/۰۱	۱۳۰۲/۰۳/۰۲	۱۳۰۲/۰۳/۰۳	۱۳۰۲/۰۳/۰۴
۱۳۰۲/۰۳/۰۵	۱۳۰۲/۰۳/۰۶	۱۳۰۲/۰۳/۰۷	۱۳۰۲/۰۳/۰۸
۱۳۰۲/۰۳/۰۹	۱۳۰۲/۰۳/۱۰	۱۳۰۲/۰۳/۱۱	۱۳۰۲/۰۳/۱۲
۱۳۰۲/۰۳/۱۳	۱۳۰۲/۰۳/۱۴	۱۳۰۲/۰۳/۱۵	۱۳۰۲/۰۳/۱۶
۱۳۰۲/۰۳/۱۷	۱۳۰۲/۰۳/۱۸	۱۳۰۲/۰۳/۱۹	۱۳۰۲/۰۳/۲۰
۱۳۰۲/۰۳/۲۱	۱۳۰۲/۰۳/۲۲	۱۳۰۲/۰۳/۲۳	۱۳۰۲/۰۳/۲۴
۱۳۰۲/۰۳/۲۵	۱۳۰۲/۰۳/۲۶	۱۳۰۲/۰۳/۲۷	۱۳۰۲/۰۳/۲۸
۱۳۰۲/۰۳/۲۹	۱۳۰۲/۰۳/۳۰	۱۳۰۲/۰۳/۳۱	۱۳۰۲/۰۳/۳۲



پدر و دختر، یدالله و مونا محمودنژاد، دو تن از بیست و دو نفر بهایی شیراز که به جرم امتناع از پذیرفتن اسلام و انکار عقاید خود در خرداد ۱۳۶۲ به مرگ محکوم شدند. یدالله روز ۲۱ اسفند ۱۳۶۱ اعدام شد. مونا که هفده سال داشت به همراه نه خانم بهایی دیگر در روز ۲۸ خرداد ۱۳۶۲ اعدام شد.